

Rahe Tudeh

راه توده

۶ دهه پیکار توده‌ای!

دوره دوم «۱۱۱» مهرماه ۱۳۸۰

گزارش‌دریافتی
از ایران:
مردم در
ایران به
حادثه
نیویورک
چگونه
می‌نگرند!

(ص ۴)

سخنرانی "رهبر"
از دل یک جلسه
پر تنش بیرون آمد!

در جلسه شورای عالی امنیت ملی طرح
دوری از تنش با آمریکا و دفاع از منافع
ملی را خاتمی عنوان کرد و فرمانده سپاه
پاسداران طرح دفاع نظامی از طالبان را!

(ص ۴۰)

برج
دو قلوی
آیت‌الله
مهدوی‌کنی
در قلب
تهران بزرگ

(ص ۱۰)

خطر رو به افزایش حمله نظامی به ایران

آنچه که در نیویورک و واشنگتن روی داد و تحت عنوان عملیات تروریستی در آمریکا شهرت یافت، فصل جدیدی را در جهان رقم زد. مقدمات آغاز این فصل با فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم و بویژه اتحاد شوروی و پایان جنگ سرد فراهم شد. پایان جنگ سرد، سرآغاز جنگ‌های منطقه‌ای در گوشه و کنار جهان بر سر تقسیم غنائم پیروزی در این جنگ بین اعضای پیمان نظامی ناتو بود، که اکنون در قامت یک جنگ متکی به پیشرفته‌ترین سلاح‌های جنگی (حتی "هسته‌ای") و در زیر آتش پر قدرت تبلیغات فاشیستی "نژادی-مذهبی" پیش برده می‌شود.

بنابراین، حوادث نیویورک و واشنگتن را هرگز نباید و نمی‌توان یک رویداد مهیب تروریستی به مفهومی که آمریکا و کشورهای عضو ناتو آن را تبلیغ می‌کنند باز شناخت و تسلیم بمباران تبلیغاتی شبکه‌های عظیم خبری-تلویزیونی آمریکا در این زمینه شد.

آن اراده خلل ناپذیری که بی‌اعتناء به تمامی رسوایی‌های ناشی از تقلب در انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده، "جورج دبلیو بوش" راه پس از یک دوره طولانی کشاکش‌های حقوقی بر سر شمارش آراء ایالت "میامی" و شمارش آراء صندوق‌های خارج از خاک ایالات متحده به کاخ سفید واشنگتن فرستاد، برای پیشبرد استراتژی نظامی-سیاسی جدید آمریکا در سطح جهانی موانع موجود بر سر راه اجرای این استراتژی را می‌خواست از سر راه خود بردارد و چنین نیز کرد. حوادث نیویورک و واشنگتن که جهان را در حیرت و ناباوری فرو برد، ادامه همان عزم راسخ برای پیشبرد استراتژی نظامی-سیاسی جدید آمریکا در سطح جهانی بود!

رکود اقتصادی ماه‌های اخیر در آمریکا و کاهش شدید رشد اقتصادی ۹ ساله اخیر آمریکا (دوران پس از فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم) به طراحان استراتژی جدید آمریکا، که نمایندگان و مجریان آن در کابینه نیمه نظامی "جورج دبلیو بوش" حضور دارند، امکان و ضرورت شتاب را دیکته کرد!

در این استراتژی، برتری منافع (غارت) جهانی آمریکا بر منافع کشورهای بزرگ سرمایه‌داری عضو پیمان نظامی ناتو قرار دارد و این خود به معنای رشد تضاد میان کشورهای بزرگ سرمایه‌داری است که حتی علیرغم همنوایی‌های اخیر کشورهای اروپایی عضو ناتو با آمریکا، گرچه کم‌رنگ، اما آشکارا خود را نشان می‌دهد! از همان نخستین ساعات رویدادهای تروریستی نیویورک و واشنگتن، توپخانه‌های پر قدرت تبلیغاتی

آمریکا منطقه‌ای را نشانه گرفتند که کشور ما در آن قرار دارد. منطقه‌ای که نفت و گاز، پول و بازار در آن قرار دارد و برتری و تسلط آمریکا بر جهان و حتی دیکته سیاست‌های خود به کشورهای بزرگ سرمایه‌داری عضو ناتو جز با تسلط بر آن ممکن نیست! همچنان که جلوگیری از رکود اقتصادی و رفتن به سوی رشد اقتصادی در ایالات متحده جز با چنگ اندازی به منافع (غارت) سرمایه‌داری کشورهای اروپایی و نظامی کردن اقتصاد آمریکا ناممکن است و این درست همان انگیزه‌های اساسی و پایه‌ای دو جنگ اول و دوم جهانی بود. (بقیه ص ۲)

"لاریجانی"
و تقلید از
"ریگان"

(ص ۱۵)

حقانی‌ها

از پیشاور تا ایران

(ص ۳۲)

ضرورت اتحاد
در برابر آمریکا

(ص ۲۶)

پیوند لژهای
سبز ج.ا. با
اخوان المسلمین

(ص ۲۹)

تشویق ارتجاع
مذهبی در آمریکا

(ص ۵)

خطر رو به افزایش حمله نظامی به ایران

این امر که تکنولوژی امروز جهانی قابل مقایسه با تکنولوژی ۴۰-۵۰ سال پیش نیست و جهان امروز با جهان جنگ اول و دوم جهانی غیر قابل قیاس است، هرگز نمی‌تواند به معنای نفی دلائل علمی، طبقاتی و اقتصادی آن دو جنگ، که امروز نیز می‌خواهد سرنوشت جهان را تعیین کند نیست و نمی‌تواند باشد!

درک دقیق حوادث امروز جهان، ارزیابی انگیزه‌ها و نتایج و پیامدهای حوادث نیویورک و واشنگتن و آن خطری که بر فراز کشورما "ایران" در پرواز است و می‌تواند موجودیت تاریخی آن را با مخاطرات بسیار جدی همراه کند، جز با مراجعه به تحلیل علمی دلائل جنگ‌ها و نیروهای طبقاتی آغاز کننده و نفع برنده از آنها ناممکن است. با چنین درک و تحلیلی می‌توان به سرنوشت و موجودیت آینده ایران اندیشید؛ نه تنها اندیشید، بلکه بایستی سهم خویش را برای کمک به ادامه موجودیت آن و مقابله عملی با از بین بردگان استقلال ایران بر عهده گرفت.

اطلاعیه "راه‌توده" در باره رویدادهای نیویورک و واشنگتن، چند ساعت پس از وقوع حادثه (۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱) و بدنبال جلسه فوق‌العاده شورای سردبیری و سیاستگذاری راه‌توده منتشر شد. آن اطلاعیه، که با اشاره به حوادث منجر به جنگ دوم جهانی، حوادث اخیر در آمریکا را "رایشاک قرن ۲۱ اعلام داشت، با همین نگرش به رویدادهای جهانی و در مطابقت کامل با دیدگاه‌های شناخته شده حزب توده ایران پیرامون حوادث ایران و جهان تدوین و منتشر شد. (متن کامل این اطلاعیه را در همین شماره راه‌توده می‌خوانید)

امروز بزرگ‌ترین و مهم‌ترین سئوالی که مطرح است آنست که چگونه می‌توان در برابر تهاجم آمریکا ایستاد و از منافع ملی کشور دفاع کرد؟

این سئوال هم در داخل کشور و در میان طرفداران اصلاحات مطرح است و هم در اپوزیسیون جمهوری اسلامی.

در بخش‌هایی از هر دو جبهه، نشانه‌هایی از پذیرش و یا همگامی با سیاست آمریکا به چشم می‌خورد. این درحالی است که بخش‌هایی از اپوزیسیون و حتی اصلاح طلبان درون و پیرامون حاکمیت این مسئله مهم را مطرح می‌کنند که نباید، در جریان دفاع از استقلال کشور و مقابله با سیاست‌های آمریکا به گونه‌ای عمل کرد که منجر به تقویت موضع ارتجاع در حاکمیت شود؛ عده کمتری نیز بر این گمانند که قرار گرفتن جمهوری اسلامی در تیررس آمریکا این حسن را درنهایت امر می‌تواند در بر داشته باشد که بساط جمهوری اسلامی را به سود یک حکومت معقول‌تر و ملی جمع می‌کند. البته، حساب این دسته از جریان‌های سیاسی از حساب سلطنت طلب‌هایی که می‌خواهند زیر آتش توپخانه نظامی آمریکا به سلطنت در ایران باز گردند کاملاً جداست. همانگونه که حساب مافیای اقتصادی-تجاری ایران، که از نظامی شدن اوضاع، جمع کردن مطبوعات، یورش به جنبش و رفتن به سوی مذاکرات مستقیم و پذیرش بردگی آمریکا استقبال می‌کند جداست!

از دل همه این بحث‌ها، که گاه آشکارا در مطبوعات مطرح است و گاه در پشت صحنه، انواع پیشنهادها برای اتخاذ سیاست خارجی متناسب با اوضاع کنونی ایران و جهان، فعال کردن دیپلماسی خارجی، پرهیز از شعار و تبلیغاتی که جنبه تحریک آمریکا را داشته باشد، احتیاط

مطبوعات و ۰۰۰ بیرون می‌آید و همه اینها به معنای یک تکاپوی ملی برای دفاع از استقلال کشور و جلوگیری از وقوع یک فاجعه نظامی برای کشور است.

با هر پیشنهاد معقولی می‌توان موافق بود و از آن حمایت کرد، اما در تمام این تکاپوها چند نکته محوری را هرگز نباید فراموش کرد، چرا که همه این پیشنهادها در صورت بی توجهی به این محورها به هیچ نتیجه‌ای نخواهد رسید!

محورها کدامند؟ و دیدگاه‌های راه‌توده نسبت به استراتژی جهانی آمریکا چیست؟

حوادثی که در نیویورک و واشنگتن روی داد، قابل پیش‌بینی نبود، اما سیاستی که آمریکا با سرعت تمام در ماه‌های اخیر به سوی آن گام بر می‌داشت ناشناخته نبود و حتی اطلاعاتی نیز در باره آن وجود داشت.

راه‌توده در سرمقاله شماره ۱۰۹ خود- مرداد ماه ۱۳۸۰- با عنوان "خطر جدی تهاجم نظامی به ایران!"، اطلاعاتی را در باره همین روند رو به تشدید منتشر ساخت، که شاید دوباره خواندن آن در لحظات کنونی توجه بیشتری را جلب کند. راه‌توده نوشت:

«تاسیسات نیروگاه اتمی بوشهر بعنوان هدف اصلی در نظر گرفته شده‌است و نیروهای نظامی آمریکا و انگلستان در منطقه خلیج فارس آماده اجرای این حمله شده‌اند. سکوت سئوال برانگیز مطبوعات آمریکا پیرامون انتخابات ریاست جمهوری ۸۰ و در سایه قرار دادن آرای ۲۲ میلیونی محمدخاتمی در این انتخابات و تحركات دوران اخیر سلطنت طلب‌ها که با تحریم انتخابات شدت گرفت نشانه دیگری در زمینه همگامی با سیاست‌های آمریکا در رابطه با ایران و مافیای حاکم در جمهوری اسلامی است. گفته می‌شود که در کنفرانس سران اتحادیه اروپا که ماه گذشته در کشور سوئد برگزار شد، خواست اسرائیل برای تضمین امنیت این کشور مطرح شده‌است. اسرائیل پیشرفت مذاکرات صلح در منطقه و تن دادن به تشکیل دولت فلسطین را در گرو نابودی خطر اتمی جمهوری اسلامی مطرح کرده‌است. گفته می‌شود همین امر در کنفرانس کشورهای بزرگ سرمایه‌داری در "جنوا"ی ایتالیا با استدلال‌های جدید و اطلاعاتی دقیق‌تر، تحت پوشش ضرورت صلح در خاورمیانه و کنترل نظامی جمهوری اسلامی از سوی جورج دبلیو بوش مطرح شده‌است.»

این بخش‌های سرمقاله شماره ۱۰۹ راه‌توده، که در شماره ۱۱۰ نیز مورد تاکید قرار گرفت، با هدف تبلیغ دیدگاه‌های راه‌توده و حزب توده ایران پیرامون حوادث ایران و جهان منتشر نمی‌شود، بلکه هدف از آن جلب دقت بیشتر پیرامون حوادث اخیر جهانی، دست‌یابی به درک استراتژیک از روند رویداد و ارائه دلائل تأیید کننده ارزیابی منتشره در راه‌توده از حوادث اخیر آمریکا تحت عنوان بسیار پرمعنا "رایشاک" است. در ادامه همین درک و تحلیل از اوضاع ایران و جهان است، که راه‌توده به هیچ وجه تسلیم جنجال‌های تبلیغاتی آمریکا در باره "اسامه بن لادن" و "مقابله با تروریسم" نشده و همه این ترفندها را بخشی از نقشه بزرگ و استراتژیک آمریکا برای تسلط بر سیاست و اقتصاد جهان می‌داند، گرچه نخستین منطقه عملیاتی آمریکا افغانستان و یا عراق و یا هر دو کشور بصورت همزمان باشند!

طلب‌های مدعی و مورد حمایت امریکا از دست بدهند و با آنها شریک شوند!

برپایه این ارزیابی است که با صراحت و اطمینان کامل می‌توان گفت که شعارهای مقاومت و مقابله با امریکا که از سوی مخالفان اصلاحات، غارتگران اجتماعی و ضد انقلابی که بنام "انقلاب" بر حاکمیت جمهوری اسلامی تسلط یافته، سر داده می‌شود، حتی ارزش تبلیغاتی برای گمراه کردن مردم را هم ندارد. آنها خود هموار کننده جاده مداخله نظامی امریکا در ایران بوده‌اند و هیچ پروائی در همراهی و همگامی با امریکا نیز نخواهند داشت!

توده مردم ایران، بسیار دقیق‌تر حوادث اخیر امریکا را ارزیابی و تحلیل کرده‌اند و بدقت می‌دانند در حاکمیت چه می‌گذرد و چه کس و یا کسانی قصد موج سواری روی حوادث را دارند و چه کسانی در کنار آنها از جنبش، از اصلاحات و از وحدت ملی دفاع می‌کنند!

با این شناخت است که برای سخنان اخیر "رهبر"، که در اساس خود خارج از واقع بینی و ماجراجویی نبود آنجا می‌توان ارزش و اعتبار قائل شد، که عزمی را برای ا و تانکی برای دفاع از کشور در برابر استراتژی نظامی امریکا کارتر و عملی‌تر از حمایت مردم از حاکمیت نیست. آیا حاکمیتی که یک سر آن مستقیماً به نهاد رهبری وصل است و با نفرت عمومی روبروست قادر به ایجاد چنین پشت جبهه‌ایست؟ پشت جبهه مقاومت در برابر خطر خارجی و خطر حمله نظامی امریکا به ایران با مشتی شکنجه‌گر، گفتگو کننده در زندان‌ها، پر کردن زندان‌ها از میهن دوستان و ملیون، حمایت از عده‌ای روحانی مورد نفرت عمومی در قوه قضائیه، با تضعیف مجلس، با تسلط یجاد پشت جبهه مقاومت در برابر خطر امریکا مشاهده کرد. هیچ توپمافیای تجاری بر مجمع تشخیص مصلحت نظام، مجلس خبرگان و شورای نگهبان و با چند گرداننده مطبوعات مورد نفرت مردم تامین می‌شود؟

با قاطعیت می‌توان گفت **خیر!** همانگونه که در برابر آن بخش از اپوزیسیون که مداخله نظامی امریکا در ایران را راهگشای تحولات دمکراتیک در ایران می‌داند با قاطعیت باید گفت **نه!**

آن **خیر** و این **نه** صحنه جدیدی را در برابر اپوزیسیون ملی و میهن دوست ایران قرار می‌دهد:

خطر نظامی امریکا و بیرون کشیدن ایران از زیر ضربات نظامی استراتژی جدید این کشور در منطقه و مقابله با این خطر ابتدا از درون خانه و از مبارزه قاطع با آن بخش از حاکمیتی آغاز می‌شود که عملاً متحد طبقاتی این استراتژی و از بین برنده وحدت ملی و خالی کردن پشت دولتی است که با رای مستقیم و قاطع مردم بر سر کار است! همزمان با این مقاومت است که مردم در صحنه باقی می‌مانند و هیچ قدرتی را یارای نه سرکوب نظامی این قدرت است و نه یارای دیکته کردن سیاست‌های خود به آن.

دست‌آورد اجتناب ناپذیر چنین مقاومتی و چنان عزمی به زیر کشیدن مافیای اقتصادی-سیاسی از ارکان حکومتی، خط بطلان کشیدن بر مرزهای فاشیستی "خودی" و "غیر خودی" و ایجاد وحدت ملی در کشور است. آنها که بر شعارهای **فاشیستی** در داخل کشور پای می‌فشارند نمی‌توانند مدعی مبارزه با آن عملیات فاشیستی باشند که امریکا پرچم دار جهانی آن شده‌است.

حزب توده ایران از این شعار و از این سیاست پیروی می‌کند و راه توده بر این مشی و سیاست پای می‌فشارد!

امریکا در پی مقابله جدی با اروپای واحد و در اختیار گرفتن کنترل اقتصادی آن از یکسو و محاصره روسیه و تسلط بر نفت و گاز قفقاز و حتی سیبری از سوی دیگر است! همچنان که صهیونیسم بین‌المللی در پی وصل اسرائیل به آب‌های خلیج فارس است!

نخستین پیامدهای حوادث نیویورک و واشنگتن استقرار نظامی امریکا در بقیه کشورهای تازه تاسیس اتحاد شوروی سابق، مانند ترکمنستان، تاجیکستان و ازبکستان باید می‌بود، که عملی شد و گام بعدی بدست آوردن همین امکانات در افغانستان و رسیدن به مرزهای هندوستان و مرز استراتژیک و کوتاه افغانستان با چین است. کاری که نیازمند عملیات نظامی چندان وسیعی نیست و از طریق مذاکرات دیپلماتیک-نظامی پیش برده خواهد شد و دولت طالبان که گردانندگان آن خود از وابستگان به سازمان‌های جاسوسی امریکا و انگلیس‌اند، صحنه و زمینه را برای این استقرار فراهم می‌کنند. همچنان که در سال‌های حاکمیت خود چنان جان مردم را در افغانستان گرفتند، که اکنون افغان‌ها به تب رضایت می‌دهند!

بنابراین، هر نوع ارزیابی اپوزیسیون مترقی جمهوری اسلامی و طرفداران صادق اصلاحات انقلابی در حاکمیت و پیرامون حاکمیت جمهوری اسلامی اگر این دورنما را در نظر نداشته باشد و متکی به حادثه‌آفرینی‌ها و جنجال‌های تبلیغاتی بخواهد حرکت کند، بسرعت از دایره واقع بینی خارج خواهد شد و اسیر واکنش‌های مرحله‌ای و مقطعی باقی خواهد ماند.

با کدام پشت جبهه

این نگرانی که مقابله با استراتژی امریکا می‌تواند منجر به تقویت مواضع ارتجاع درحاکمیت جمهوری اسلامی شود، می‌تواند آنقدر ادامه یابد تا به فلج سیاسی ختم شود، مگر حرف، شعار، سخن و ارزیابی ما نه از موضع دفاع از حاکمیت موجود در جمهوری اسلامی، بلکه از موضع دفاع از منافع ملی ایران و دفاع همه جانبه از جنبش مردم ایران برای آزادی، استقلال و عدالت حرکت کند. یعنی ما از تحول و جنبش مردم دفاع کنیم و همراه جنبش مردم به مقابله برخیزیم.

برای اتحاد این سیاست، ابتدا باید با این خیال باطل که همکاری با امریکا می‌تواند ایران را از زیر ضربه نظامی این کشور بیرون آورد و با این خوش خیالی کودکانه که امریکا جمهوری اسلامی را سرنگون کرده و یک حکومت آزادیخواه و دمکرات را بر کشور ما حاکم خواهد کرد خداحافظی کرد. امریکا، به بهانه حوادث اخیر نیویورک و واشنگتن در حال بستن فضای سیاسی کشور خود با سرعت برق و باد است. همین روند ابتدا از انگلستان آغاز شده و در آینده نزدیک دیگر کشورهای اروپائی را نیز شامل خواهد شد. بنابراین چگونه می‌توان با این امید کودکانه سر بر بالین گذاشت که امریکا و دیگر کشورهای امپریالیستی به ایران حمله نظامی می‌کنند تا جمهوری اسلامی را برداشته و یک جمهوری و یا حتی سلطنت آزادی‌خواه، مشروطه طلب و دمکراتیک را بر سر کار آورند؟

آنها خواهند کوشید با فشارهای سیاسی، شانناژ تبلیغاتی و عملیات نظامی نزدیک‌ترین متحدان خود در حاکمیت جمهوری اسلامی را تقویت کنند. این متحدان، بصورت طبیعی متحدان طبقاتی امریکا باید باشند و لاغیر! بنابراین هر نوع عملیات نظامی و هر نوع همکاری و همسوئی با امریکا بیش و پیش از همه از سوی مخالفان اصلاحات تشویق و ترغیب خواهد شد، زیرا می‌دانند مذاکرات نیز با آنها صورت خواهد گرفت. حتی اگر مجبور شوند بخشی از غارت مافیائی خود را با سلطنت

این مسابقات زیر نظر فائزه هاشمی، دختر هاشمی رفسنجانی برگزار می‌شود و برای دوره دوم آن تاکنون ۴ میلیارد تومان هزینه شده‌است!

نظر سنجی در ایران

همچنین، گفته می‌شود که در روزهای اخیر بصورت بسیار محرمانه یک نظر سنجی در ایران انجام شده تا دانسته شود چند درصد مردم از درگیری نظامی با آمریکا و جنگ حمایت می‌کنند. حاصل این نظر سنجی نشان می‌دهد که تنها ۱۵ درصد مردم با چنین روندی موافقت کرده‌اند و ۸۵ درصد صریحاً با جنگ مخالفت کرده‌اند. یکی از دلایل در انزوا قرار گرفتن دیدگاه‌های فرمانده سپاه پاسداران و ماجراجویانی در جناح راست که منتظر فرصت جنگی در کشورند نتیجه همین نظر سنجی بوده‌است، چرا که دایره و محدوده آن عمدتاً توده مردم مذهبی و حتی وابستگان به نهادهای وابسته به دم و دستگاه رهبری، کمیته امداد، بسیج و سپاه پاسداران بوده‌است.

محفل "استادان" در ج.ا.

قدیمی‌ترین رهبران باقی مانده از حجتیه، هیات‌های موتلفه و فدائیان اسلام، که همه آنها، به شیوه لژهای فراماسونی "استاد" نامیده می‌شوند یک محفل عالی تشکیل داده‌اند و نظیر لژهای فراماسونی اعمال سیاست در جمهوری اسلامی می‌کنند و با خارج از کشور نیز در ارتباط قرار دارند. علاوه بر تشکل‌های یاد شده در بالا، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، جامعه روحانیت مبارز، جامعه اسلامی مهندسان، بنیاد رسالت، شورای تبلیغات اسلامی، جامعه وعاظ و شورای عالی سیاستگذاری ائمه جمعه نیز از تشکل‌های مرتبط با محفل "استادان" به حساب می‌آیند. در میان روحانیون از ناطق نوری، آیت‌الله راستی کاشانی، موحدی کرمانی و احمدجنتی و از میان غیر روحانیون حبیب‌الله عسگراولادی، محسن رفیق‌دوست، اسدالله بادامچیان، علی‌اکبر پرورش مرتضی نبوی و صادق امانی در این محفل حضور دارند، که از جمع آنها از عسگراولادی، علی‌اکبر پرورش و اسدالله بادامچیان صریحاً با لقب "استاد"ی در مطبوعات نام برده می‌شود. رهبران و اعضای با نفوذ تشکل‌های یاد شده بالا بصورت زنجیره‌ای به این محفل وصل‌اند، همچنان که همین محفل نیز بصورت زنجیره‌ای با محفل بالاتر و مخفی‌تری که در راس آن آیت‌الله واعظ طبسی قرار دارد وصل‌است! تصمیمات اساسی در محفل عالی گرفته می‌شود، در محفل استادان زمینه‌های اجرائی آن بررسی می‌شود و هر عضو محفل تصمیمات اتخاذ شده را در تشکل‌ها و واحدهائی که از آن در بالا نام برده شده پیش می‌برد! برخی فرماندهان بسیج و انصار حزب‌الله از طریق موحدی کرمانی به این محفل وصل‌اند.

این دو محفل حلقه‌های کوچکی را نیز رهبری می‌کنند که امثال علی‌اکبر ولایتی، مصطفی میرسلیم، محمدغرضی و ۰۰۰ در آن بصورت سازمانی و متشکل فعالیت می‌کنند.

ورود وزیر خارجه انگلستان به ایران و نحوه برخورد با این مسافرت در مطبوعات جناح مخالف اصلاحات به یکی از بحث‌های پر مشاجره در این دو محفل تبدیل شد، که ریشه آن باز می‌گردد به ارتباط‌های سنتی اعضای این محفل و "استادان" حاضر در آن با انگلستان! در محافل مطبوعاتی ایران گفته می‌شود، که مشاجرات و اختلافات بر سر نحوه برخورد با سفر وزیر خارجه انگلستان به ایران موجب یک سلسله بحث‌ها و مشاجرات در این محافل شد، که نخستین نتیجه آن افشای جزئیاتی از وجود چنین محفالی در جمهوری اسلامی است.

گزارش‌های دریافتی از داخل کشور!

مردم ایران حوادث آمریکا را چگونه می‌بینند؟

دبلیوبوش، چهره‌ای منفور در میان مردم

مردم مانند مخالفان جنبش از حوادث اخیر آمریکا وحشت زده نشده و دست و پای خودشان را گم نکرده‌اند. روحیه ضد امریکائی که در انقلاب به وجود آمده هنوز وجود دارد، اما شکل بسیار عاقلانه‌ای به خود گرفته‌است. بحث روز در خیابان‌ها، اتوبوس، صف و میهمانی‌ها حوادث اخیر امریکاست. می‌توان گفت در موارد زیر بین نخبگان و مردم این اجماع وجود دارد:

- ۱- حمله تروریستی در آمریکا کاری بود که از درودن آمریکا و یا با حمایت آن انجام شده‌است. مردم که اخبار را به دقت دنبال می‌کنند به این نتیجه رسیده‌اند که این یک نقشه از قبل طراحی شده بود.
- ۲- حتی افرادی که بانظر بالا موافق نیستند، می‌گویند که این اقدام نتیجه سیاست‌های امریکاست.
- ۳- بوش بشدت منفور است. سابقه تقلب در انتخابات و نحوه و روش حرف زدن او و حضورش با لباس نظامی در جلسات جنگ این نفرت را بشدت در ایران دامن زده‌است.
- ۴- مواضع خاتمی، در مجموع مورد تائید همگانی است. تندروری پذیرفته نیست. اکنون با دقت بیشتری می‌توان گفت که خاتمی رهبر واقعی اکثریت مردم ایران است. مواضع او در قبال مسئله آمریکا به دلها نشست‌است.

در حکومت:

- ۱- بشدت از احتمال حمله آمریکا ترسیده‌اند. ۲- این روحیه بویژه در جناح راست موجب شده تا ابتکار عمل در اختیار خاتمی قرار گیرد. او می‌کوشد کنفرانس اسلامی را با نظرات خود همراه کند. ۰۳- تحلیل حاکمیت این است که بعد از افغانستان و عراق نوبت ایران خواهد بود. اخیر آقای میردامادی عضو هیات رئیسه مجلس و عضو رهبری سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نیز تحلیل ارائه داده است که حاصل آن همین برداشت از ادامه عملیات نظامی آمریکا در منطقه است.

تشدید فشارهای تبلیغاتی

- همزمان با رویدادهای اخیر آمریکا فشارهای تبلیغاتی علیه ایران نیز در سطح جهان تشدید شده، که در داخل کشور مردم آن را بسیار ملموس درک می‌کنند. به چند نمونه اشاره می‌کنیم:
- شرکت کنندگان خارجی جشنواره کودک که از ۱۴ مهر در اصفهان آغاز می‌شود اعلام کرده‌اند که نگران جان خود هستند و به ایران نمی‌آیند!
 - عربستان و مالزی که از کشورهای دعوت شده برای حضور در مسابقات ورزشی زنان اسلامی هستند، اعلام کرده‌اند که در صورت نداشتن تامین جهانی در مسابقات شرکت نخواهند کرد. این دومین دوره این مسابقات است که امسال قرار است در اصفهان برگزار شود.

در امریکا و اسرائیل تبلیغ فرا رسیدن آخرالزمان همان قدر رایج است که ظهور امام زمان در جمهوری اسلامی

ظهور محکوم به سقوط

ارتجاع دینی!

ترجمه و تنظیم - م. امین

بنیادگرایی در اسرائیل، هیچ دست کمی از بنیادگرایی در میان وابستگان به محفل حقانی و حجتیه در ایران ندارد. همانگونه که در ایران ارتجاع مذهبی وابسته به محافل یاد شده مروج ارتجاع مذهبی اند، در اسرائیل نیز اراده بنیادگرایان یهود بر سیاست و سیاستمداران این کشور پیوسته سایه افکنده است. همانگونه که در ایران محافل یاد شده متکی به ثروت و تشکیلات مافیائی عمل می کنند، در اسرائیل نیز بنیادگرایی متکی به قدرت مالی و بانکی در این کشور است. در عرصه جهانی، صهیونیسم جهانی از بنیادگرایی در اسرائیل، در پارلمان (کنیسه) و دولت این کشور حمایت می کند و قدرت مالی عظیم جوامع یهودی پشتیبان آنست، در جمهوری اسلامی نیز حمایت از ارتجاع مذهبی و بنیادگرایی و محافل یاد شده در بالا را شبکه های فراماسونی و اخوان المسلمین حمایت می کنند.

همین بنیادگرایی، بصورت فرقه گرائی مسیحی در ایالات متحده رو به گسترش است و اتفاقا همه آنها تبلیغ رستاخیز می کنند و ظهور عیسی مسیح و مانند حجتیه منتظر ظهور امام دوازدهم اند! در امریکا نیز محافل بنیادگرا، که همگی بصورت مافیائی سازمان داده شده و رهبری می شوند، از پشتوانه مالی محافل قدرت و ثروت برخوردارند.

در این میان، نقش بیت المقدس، بعنوان مرکز ظهور قیامت، که در کتاب مقدس مسیحیت نیز به آن اشاره شده نقشی مرکزی شده و پافشاری غاصبانه اسرائیل برای دراختیار نگهداشتن آن، با حمایت های مذهبی توسط فرقه های مذهبی نوظهور در ایالات متحده نیز همراه شده است!

در این میان، باصطلاح پیشگویی های فردی بنام "گرسون سولومون" رهبر فرقه "تمپل برگ" در اورشلیم، که پایان نزدیک جهان و فرا رسیدن روز قیامت و زیر و رو شدن جهان و فروریختن آسمان و ۰۰۰ در خاورمیانه را هشدار می داد بیشتر به یک تهدید جنگ هسته ای شبیه است تا وعده ای الهی. با بررسی دقیق در سوابق و روابط این فرقه آشکار می شود که سولومون و تمام دارو دسته متعصبان مافوق صهیونیستی او تنها ابزاری در دست بنیادگرایی پروتستان، کاتولیک و افراطیان یهودی امریکائی هستند. این بنیادگرایان امریکائی - که کانال های رادیویی و تلویزیونی عادی و ماهواره ای را به همراه تعداد کتیری کشیشان و وعاظ رادیو-تلویزیونی مسلط به انواع و اقسام حقه بازی ها و شعبده بازی ها در اختیار دارند- در زندگی سیاسی ایالات متحده نقش قابل توجهی بازی می کنند. در جریان انتخابات اخیر ایالات متحده، تمامی این کانال های رادیو-تلویزیونی که در اروپا و آسیا نیز قابل دریافت هستند، به شکلی بسیار

همآهنگ به تبلیغ برای جورج بوش و بر ضد آل گور مشغول بودند. اینکه نه آل گور تعیین کننده سیاست در امریکاست و نه جورج بوش، بلکه بانک ها و بورس ها، شرکت های نفتی و کارتل ها نبض سیاست را در این کشور در اختیار دارند امر شناخته شده است و به همین دلیل شیوه مقابله تبلیغاتی-مذهبی با آل گور و دفاع از جورج بوش جالب است. این کانال ها، مرتبا کاندیدای حزب دمکرات را به ارتداد و کفر متهم می کردند. گوئی تدارک بازگشت دوران "مک کارتیسیم" دیده می شود.

یکی از دلایل شکست مذاکرات معروف به "کمپ دیوید ۲" در ماه نوامبر سال ۲ هزار و آغاز درگیری های شدید در فلسطین، جانبداری کلیتون و تسلیم او در مقابل گروه های متعصب و بنیادگرای مذهبی بود. برای آنکه نفوذ سیاسی و مالی این بنیادها در امریکا و اهمیت رابطه آنها با بنیادهای مشابه در اسرائیل مشخص شود جالب است بدانیم که هنگامی که ماجرای "مونیکا لوینسکی" باهدف فشار به کلیتون شروع شد، او فوراً در واشنگتن با دعا به سراغ انجمن "صبحانه با دعا" رفت و از آن پس رفت و آمدهایش در این انجمن رامنظم و زیاد کرد. او در این انجمن، همراه افرادی که خود را رهبران مذهبی معرفی کرده بودند به دعا برای آمرزش گناهانش و رستگاری روح پرداخت! همین مناسبات را بعدها "هیلاری کلیتون" همسر بیل کلیتون نیز برقرار کرد. البته او در نیویورک به سراغ این انجمن ها رفت. زیرا قرار بود از آنجا سناتور شود. او در انجمن های بنیادگرای نیویورک توانست حمایت صهیونیست ها را برای رفتن به سنای امریکا کسب کند!

یکی از رهبران فرقه مذهبی "صبحانه با دعا" فردی است بنام "بیلی گراهام" که در سال ۹۱-۹۰ فتوای مذهبی برای حمله وحشیانه امریکا و انگلیس با عراق را با رای جورج بوش (پدر) صادر کرد!

دو گروه در برابر هم

بنیادگرایی در امریکا یک مسئله بسیار جدی است و بسیاری می خواهند بدانند این گروه ها و فرقه ها از چه طریق صاحب چنین قدرتی می شوند؟

بنیادگرایی در نیمه دوم دهه ۶۰ میلادی که علائم ناتوانی ارتش امریکا برای پیروزی در جنگ ویتنام نمایان شد و بازگشتگان از جنگ جنبش اعتراضی را سامان می دادند تشدید شد. این بنیادها کوشیدند مسیر جنبش اعتراضی علیه جنگ ویتنام و بویژه تشکل های مربوط به بازگشتگان از جنگ ویتنام را تغییر داده و جنبه های مذهبی به آن بدهند. تقاضای بخشش از خداوند، دعا برای پایان جنگ و گرایش به انواع خرافاتی که این بنیادها تبلیغ می کردند در میان معلولین و مجروحین جنگ از جمله فعالیت های این بنیادها بود. دولت وقت ایالات متحده، همزمان با این فعالیت های بنیادهای مروج خرافات مذهبی، اتوپیای یک "جامعه ما بعد صنعتی" را بعنوان سیاست خود اعلام کرد تا بخشی از خشم اجتماعی را ناشی از صنعتی شدن دوران معرفی کند. در این میان بخش های وسیعی از صنایع کوچک امریکا نابود شدند. این روند نیز تشدید بیکاری را در پی داشت، که بازهم انجمن های مذهبی بنیادگرا کوشیدند با ترویج خرافات مذهبی در میان آنها، از تشکل و شکل گیری یک جنبش دیگر جلوگیری کنند. فرقه های آخرزمان در این دوران رشد کردند. این فرقه ها به معترضان مژده فرا رسیدن روز قیامت را می دادند و دعوت به صبر و بردباری می کردند! درست شبیه آنچه انجمن حجتیه در ایران مبلغ آنست:

از طرفی دمکرات‌ها نیز نمی‌توانستند با حمایت از جنبش اعتراضی پایان جنگ ویتنام به میدان بیایند و با شعارهایی در حمایت از این جنبش به کاخ سفید بروند. تبلیغ بنیادگرایی مذهبی و ترویج خرافات بار دیگر در دستور کار قرار گرفت.

کارت، مزرعه دار بادام زمینی و فرماندار ناشناس ایالت جورجیا، که در تمام دوران زمامداریش زیر سیطره و نفوذ راسپوتین‌هایی از نوع برژینسکی قرار داشت، برای این مرحله در نظر گرفته شد. برژینسکی خود مجری سیاست‌های راکفلر بود. کسی که در دوره قبل جمهوریخواهان را با استراتژی جنوبی به کاخ سفید فرستاده بود!

جیمی کارتر ذاتا یک بنیادگرا بود و ذهنی سرشار از تصورات و تخیلات سطحی، مبهم و غیر شفاف و بسته مذهبی داشت. در زمان او بنیادگرایی دینی بصورت تصاعدی رشد کرد و همزمان با آن فاصله و شکاف بزرگی در طرز تلقی اجتماعی و سیاسی مابین امریکاییان و اروپائیان ایجاد شد.

امواج اجتماعی در اعتراض به جنگ ویتنام که از سرگذشت، بنیادگرایی مذهبی در امریکا در اشکال دیگری به میدان آمد و به گسترش خود ادامه داد. در هشتم ماه مارس سال ۱۹۸۳ و در زمانی که رونالد ریگان بیش از هر زمان دیگری در "جنگ سرد" می‌دمید و آن را "جهاد مقدس" می‌نامید گفت: «۰۰۰ در جهان گناه و شر وجود دارد، کلام مقدس و پدر مقدس (عیسی مسیح) ما را موظف به ایستادگی در مقابل آنها می‌کنند، با همه قدرتمان و با هر آنچه در دست داریم.»

پس از روی کار آمدن "رونالد ریگان" جهان شاهد لشکر کشی صلیبی امپریالیسم علیه کمونیسم و دخالت خشن امریکا در افغانستان و ساخته و پرداخته شدن مجاهدان افغان شد:

دسته‌های مزدورانی که با پول عربستان و دیگر مرتجعین به بهترین سلاح‌های امریکائی و انگلیسی مجهز بودند به خونریزی در این کشور پرداختند، که تا امروز هم توسط فرزندان خلف آنها، یعنی طالبان ادامه دارد. سوء استفاده از مذهب و اعتقادات مردم در جهت امور سیاسی کار را در دوران ریگان به آنجا رساند که "مک فارلین" برای آشتی مخفیانه به ایران فرستاده شد. او در یک دست سلاح و در دست دیگرش انجیل را به ارمان برده بود! او این هدایا را برای هاشمی رفسنجانی برده بود!

چند ده سال ترویج خرافات مذهبی و تشویق بنیادگرایی مذهبی و تشکیل گروه‌ها و فرقه‌های مذهبی بنیادگرا در ایالات متحده کار را به جایی کشانده که بسیاری از مردم عادت کرده‌اند با چشمان شیشه‌ای به تماشای جنگ‌های مذهبی بنشینند. آنها به هیزم کشان جهنم تبدیل شده‌اند! آنها باهمین چشمان شیشه‌ای ناظر عملیات بنیادگرایان امریکائی برای پخش سم کشنده در واکن قطار در ژاپن هستند. آنها خود نیز بتدریج به جمع منتظران ظهور آخرالزمان نشسته‌اند.

بنیادگرایان در تبت خرابکاری می‌کنند، در کشمیر جنگ مذهبی به راه انداخته‌اند، در چین مردم رامی‌کشند، در الجزایر قتل‌های فجیع را ترتیب می‌دهند، در افغانستان انسان و فرهنگ یک کشور را نابود کرده‌اند، در اسرائیل کودکان را به گلوله می‌بندند، در ترکیه و ایران روزنامه نگاران و روشنفکران مترقی را می‌کشند و یا زندانی می‌کنند. (این مقاله پیش از شلاق بدست گرفتن ارتجاع مذهبی و قتل زنان تن فروش در مشهد و بعد از قتل دگراندیشان در جمهوری اسلامی نوشته شده‌است!)

آنها چه نام دارند و مبانی اعتقادی‌شان چیست؟

همه آنها، علیرغم ظاهر متفاوتشان در یک نکته مشترکند: همه آنها علائم ظهور را دیده و آخرالزمان و روز قیامت رانزدیک می‌دانند و این پندارها را با استفاده از آخرین دستاوردهای فنی و امکانات وسیع مالی در میان فقیرترین و ناآگاه‌ترین اقشار جامعه خود ترویج می‌کنند!

«باید در برابر فساد و تباهی و تبعیض و بیکاری و فقر صبر و بردباری داشت. هرچه این دشواری‌ها بیشتر باشد ظهور امام زمان قطعی تر و زمان آن نزدیکتر خواهد شد! و بعد از این ظهور همه چیز درست شده و جهان بهشتی برای غارت شدگان و ستم دیدگان خواهد شد. پس برای آنکه هرچه زودتر به آن بهشت برسید و یا آن بهشت بر روی زمین ساخته شود، شما هرچه مظلوم‌تر، فقیرتر، غارت شده‌تر باشید و فساد و تباهی هرچه گسترده‌تر باشد به سود خود شماست!»

سال ۱۹۶۵ نقطه عطف مهمی در این روند بود. در این سال لیندن جانسون رئیس جمهوری وقت ایالات متحده که هم متهم به دست داشتن در ترور جان اف. کندی بود و هم به سمبل ادامه جنگ در ویتنام تبدیل شده بود، هم برای حفظ موقعیت خود و هم بمنظور منحرف سازی افکار عمومی ناراضی از ادامه جنگ ویتنام دست به یک مانور شتابزده زد. او از فسخ قانون نژادگرایانه انتخابات و حقوق مدنی مارتین لوتر کینگ دفاع کرد و این مخالف نظر و سیاست نژاد پرستان بود. فرماندار نیویورک "دیوید راکفلر" و چند جمهوری‌خواه دیگر هم در برابر او یک جنبش مخالف این فسخ قانون و حمایت از نظرات لوتر کینگ را بوجود آوردند. دیوید راکفلر در نیمه‌های دهه ۷۰ "کمیسون سه جانبه" را بنیاد گذاشت که بعدها نیز به "جامعه راکفلر" شهرت یافت و افرادی نظیر "برژینسکی"، جورج بوش (پدر ریاست جمهور کنونی ایالات متحده)، کسینجر، ساموئل هانتینگتون) مخترع و نویسنده کتاب "جنگ تمدن‌ها" و ۰۰۰ از اعضای آن به شمار می‌روند. تمام سیاست‌گذاری‌های ایالات متحده از طریق این جامعه دیکته می‌شود (رجوع شود به راه‌توده شماره ۹۵)

همه این بازی‌ها برای تقسیم جنبش اعتراضی مردم نسبت به جنگ و جلب توجه جنبش به یکی دیگر از عرصه‌های قدیمی مبارزه در امریکا، یعنی نژاد پرستی بود. راکفلر "استراتژی جنوبی" را اعلام کرد که علیه اتحاد فعالان حقوق مدنی و دمکرات‌ها بود. او خاطره کنفدراسیون ایالات جنوبی را پیش کشید، که در قرن ۱۹ در جنگ داخلی امریکا علیه ایالات شمالی جنگیدند. این ترغیب و توطئه موثر واقع شد و اقشار وسیعی از "سفید پوستان فقیر" در ایالات جنوبی، که به کمربند انجیل معروف هستند به آن پیوستند. آنها که در این دوران به آن منطقه سفر کرده‌اند به یاد دارند که در آن دوران، در آن منطقه تعداد زیادی ایستگاه‌های رادیویی مداوماً به پخش گفتارهای مالیخولیایی و عاظ و خاطبان مذهبی در تبلیغ نزدیک بودن آخرالزمان و روز قیامت و چند و چون و علائم ظهور آن مشغول بودند. این استراتژی جنوبی، سرانجام موجب شد در سال ۱۹۶۸ ریچارد نیکسون به پیروزی برسد و جنگ در ویتنام ادامه پیدا کند! "هنری کسینجر" دولت نیکسون را رهبری می‌کرد. سیاستمداری که از انگلستان لقب "سر" دریافت داشت.

پایان جنگ در ویتنام، شکست ایالات متحده در این جنگ و روحیه حقی طلبی و اعتراضی در میان شرکت کنندگان در این جنگ، در این دوران اوج تازه‌ای گرفت. غرامت خواهی، محاکمات مربوط به متخلفین نظامی، رواج مواد مخدر و خشونت در میان سربازان از جنگ برگشته و معضلاتی از این دست باعث شد تا دمکرات‌ها نیز با تقلید از جمهوری خواهان دوران انتخابات نیکسون، با حيله‌های مذهبی به میدان بیایند. آنها "دفتر رهبری دمکرات‌ها" را دایر کردند که شباهت زیادی به استراتژی جنوبی راکفلر داشت! در این بازی نوک تیز انتقادهای مربوط به جنگ ویتنام علیه جمهوریخواهان قرار داشت، که شانس برای پیروزی نداشتند.

گلبدین حکمتیار در پناه چه قدرتی در ایران مستقر است؟

ستون پنجم

جنگ داخلی در ایران!

سازمان اطلاعات ارتش پاکستان پیش از ظهور طالبان، در عرصه نظامی افغانستان و در جمع گروه‌های رنگارنگ اسلامی که در اسلام‌آباد و در اردوگاه‌های نظامی پیشاور برای جنگ خانگی در افغانستان تعلیم می‌دیدند، روی گلبدین حکمتیار حساب باز کرد. طلبه‌ای بی باک در قتل و جنایت.

او پیش از سقوط حکومت داوود، پس از قتل یک دانشجوی چپ‌گرای افغانی در دانشگاه کابل ناچار به ترک افغانستان و استقرار در پاکستان شده بود. پشتون‌های پاکستان، این پشتون افغان را در آغوش خود جای دادند.

این حادثه باز می‌گردد به دورانی که او فقط ۱۸ سال داشت! جسارت او در آدم کشی و تعصب مذهبی وی نظر ارتش و سازمان اطلاعاتی پاکستان را به خود جلب کرد، چنانکه او سرعت تبدیل به یکی از ماموران مورد اعتماد آنها شد و با چنین پشتوانه‌ای، پس از سقوط حکومت داوود و پیش از ورود ارتش سرخ به افغانستان وارد عرصه سیاست این کشور شد. آدم ربائی و اسیدپاشی به صورت زنان بی حجاب پیش از ثبت در پرونده طالبان، در پرونده او ثبت است.

حکمتیار نیز مانند دیگر سران گروه‌های اسلامی و باصطلاح مجاهد، بخشی از اسلحه‌های اهدائی سازمان سیا را در خاک افغانستان و برای روزهای بعد از خروج ارتش سرخ از این کشور و آغاز جنگ میان گروه‌های اسلامی بر سر تصاحب غنائم و قدرت پنهان کرد.

بعدها، دو روزنامه نگار امریکائی در کتابی که بنام "سفید کننده" در باره افغانستان نوشتند، در صفحه ۲۶۳ کتاب خود در باره حکمتیار یادآور شدند: «موشک‌های "استینگر" را امریکا برای مبارزه با ارتش سرخ در اختیار گروه‌های اسلامی می‌گذاشت، اما آنها بخشی از این موشک‌ها را در کوه‌ها پنهان می‌کردند و با بخش دیگری از آنها کنترل بر مناطق تولید هروئین را تامین کردند. گروه حکمتیار شیره خشخاش را در ۶ لایراتوار که کارخانه تولید هروئین بودند، واقع در منطقه "کوه سلطان" گرد می‌آورد. یکی از مهم‌ترین رقبای حکمتیار در میان مجاهدین فردی بود بنام "ملا نسیم" که منطقه "هلمند"، یعنی مهم‌ترین منطقه کشت خشخاش را در کنترل نیروهای خود دارد. برادر وی "محمد رسول" در این باره به ما گفت: ما باید تریاک کشت کنیم تا بتوانیم با روس‌های کافر بجنگیم. اما این سخنان فقط یک عوامفریبی بود. آنها در عین حال که چنین توجیهاتی را برای کشت خشخاش و قاچاق مواد مخدر مطرح می‌کردند، برای چنگ انداختن به کمک‌های مالی و تسلیحاتی سازمان سیا و چیرگی بر رقبای خود با یکدیگر مسابقه می‌دادند.»

به نوشته همین دو روزنامه‌نگار که "الکساندر کوپرن" و "جفری سن کار" نام دارند، حکمتیار در سال ۱۹۸۸ برای تصاحب زمین‌ها و مزارع کشت خشخاش حمله گسترده‌ای را علیه "نسیم" سازمان داد و چند ماه بعد، او را که معاون وزیر در حکومت موقت مجاهدین بود به قتل رساند.

روزنامه واشنگتن پست، در ارتباط با همین مسائل در تاریخ ۱۰ ماه مه ۱۹۹۰ نوشت: «گزارش‌های دریافتی نشان دهنده قاچاق گسترده هروئین توسط گروه گلبدین حکمتیار است. وی دریافت کننده دهها میلیون دلار سلاح و مهمات امریکائی در سال‌های گذشته بوده و نزدیک‌ترین متحد پاکستان در میان گروه‌های مجاهدین است و در مقایسه با دیگر گروه‌ها، بیشترین سهم کمک‌های پاکستان به مجاهدین افغانی را او دریافت داشته‌است. مطابق اسناد موجود، فرماندهان حکمتیار با همکاری برخی از افسران سرویس اطلاعاتی ارتش پاکستان، در منطقه جنوب غربی پاکستان بنام "بلوچستان" چند لایراتوار تبدیل خشخاش به هروئین را اداره می‌کنند. این هروئین سپس از طریق دریائی و هوائی و یا از طریق ایران به خارج منتقل می‌شود. در استان بلوچستان پاکستان، ارتش این کشور کنترل کامل اوضاع را در دست دارد. افسران ارتش و سرویس اطلاعاتی آن تمام راه‌های ارتباطی به افغانستان بویژه جاده‌های اطراف شهر رباط-را زیر نظر دارند. رباط مرکز مثلث طلایی قاچاق مواد مخدر میان ایران، افغانستان و پاکستان است.

جنگ تریاک زیر پوشش مبارزه با کمونیسیم!

تمام مسافران منطقه رباط مجبورند در پست‌های مخصوص ارتش پاکستان ثبت نام کنند و تمام محموله‌ها نیز بازرسی می‌شود. همچنین، کمپ‌های آموزش نظامی به فاصله چند کیلومتری این لایراتوارها برای مجاهدین در منطقه "کوه سلطان" توسط ارتش پاکستان اداره می‌شود. این منطقه در استان "هلمند" واقع است، که در سال ۱۹۹۸ نزدیک به ۲۵۰ تن تریاک، یعنی ۳ برابر مقداری که در مکزیک تولید می‌شود در منطقه هلمند افغانستان تولید شده‌است. در همین منطقه ۲ سال تمام میان "گلبدین حکمتیار" و "نسیم" یک نبرد خونین جریان داشت. این نبرد برای کنترل مزارع خشخاش در گرفت. نسیم پیش از آنکه بدست نیروهای حکمتیار کشته شود به "سلطان هروئین" شهرت داشت.»

روزنامه واشنگتن پست، در همین گزارش اشاره به مناسباتی می‌کند که بین ماموران سفارت امریکا در پاکستان با "گلبدین" و "نسیم" وجود داشته و از این طریق بازار هروئین و تریاک جهان تحت کنترل و قیمت آن بالا و پائین برده می‌شده‌است. این گزارش در عین حال نشان دهنده اهمیت افغانستان بعنوان مرکز تولید یکی از پرسودترین تجارت‌های جهانی، یعنی مواد مخدر است. طبق آمار منتشره در سال ۱۹۹۷ خرید و فروش مواد مخدر در جهان حجمی معادل ۷۵۰ میلیارد دلار در سال را داشته‌است که این میزان تقریباً معادل تجارت سالانه پوشاک و تولیدات نساجی و بیشتر از حجم سالانه صنعت اتومبیل‌سازی می‌باشد. این وضع به گونه‌ایست که اکنون چند سالی است می‌کوشند تجارت مواد مخدر را از حالت قاچاق و پنهانی در آورند و تحت پوشش بانک‌ها و بیمه‌ها قانونی کنند! این روزنامه می‌نویسد:

«دولت بوش (پدر دلیو بوش، رئیس جمهور کنونی امریکا) با هدف کاهش تولید تریاک با "ملا نسیم" وارد مذاکره شد. ماموران سفارت امریکا در پاکستان سه بار با نسیم ملاقات کردند. نسیم بموجب وعده‌ای

آذربایجان، برای استفاده در جنگ علیه ارمنستان به خدمت گرفته شدند. همچنان که در بوزن و چین به استخدام موقت در آمدند!

بوی دلار، بوی نفت!

«احمد رشید» نویسنده پاکستانی الاصل، اخیراً کتابی بنام «طالبان، نفت و بنیادگرایی» منتشر کرده که به چندین زبان ترجمه شده است. در صفحه ۱۲۹ این کتاب می‌خوانیم:

«سال ۱۹۸۶ اوج جنگ علیه شوروی بود. ویلیام کیسی رئیس سازمان سیا در دولت رونالد ریگان جنگ را با سه تاکتیک بسیار مهم و بکلی محرمانه وارد مرحله جدیدی کرد. نخست کنگره امریکا را متقاعد ساخت که به مجاهدین موشک‌های استینگر بدهد. دوم به امریکائی‌ها اجازه داد تا در مواردی به مجاهدین تعلیم بدهند و جنگ را به داخل خاک شوروی بکشانند. یک طرح مشترک توسط سیا (امریکا) و ام.ام.۶ (انگلستان) و سازمان اطلاعات پاکستان به اجرا گذاشته شد: عملیات چریکی به داخل جمهوری تاجیکستان و ازبکستان در داخل خاک شوروی سازمان داده شد. انجام این وظیفه بعهد گلبدین حکمتیار، مرد مورد علاقه سازمان اطلاعات ارتش پاکستان گذاشته شد. در ماه مارس ۱۹۸۷ چند واحد از نیروهای حکمتیار از رودخانه «آمودریا» گذشته و به دهکده‌های مرزی تاجیکستان با موشک و سلاح خودکار یورش بردند. آنها دست به تبلیغات وسیع زدند. ویلیام کیسی در پوست خود نمی‌گنجید و در سفر مخفی مجدد خود به پاکستان با مشایعت ضیاء الحق رئیس جمهور وقت پاکستان وارد خاک افغانستان شد تا از کمپ‌های مجاهدین دیدن کند.»

در صفحه ۱۲۸ همان کتاب می‌خوانیم:

«ترخم» در سرحدات افغانستان و پاکستان است. افغان‌ها آن را «بندر ترخم» می‌گویند. این بندر تا آوریل ۱۹۸۹ که من از این منطقه دیدن کردم پایگاه حکمتیار بود. چند صد چریک در حال آموزش را دیدم که افغانی نبودند و خود رامجاهد می‌نامیدند. در میان آنها عرب‌هایی از الجزایر، مصر و عربستان به چشم می‌خوردند. ازبک‌ها و تاجیک‌ها هم بودند. از چین هم چند مسلمانی در میان آنها بود. آنها فنون بمب‌گذاری و مین‌گذاری و جنگ‌های چریکی را در این پایگاه می‌آموختند»

در صفحه ۲۲۸ این کتاب می‌خوانیم که «اسامه بن لادن» **قبل از آشنائی با طالبان در کمپ‌های متعلق به حکمتیار بسر می‌برد.**

نکته کلیدی در میان این نقل قول‌ها آن است که در بسیاری از مناطقی که حکمتیار نقش آفرین آن بوده به فاصله کوتاهی آتش جنگ‌های قومی و داخلی شعله ور شده است. عملیات تروریستی حکمتیار در ازبکستان و تاجیکستان بی ارتباط با جنگ داخلی در دو جمهوری فوق که در سال ۱۹۹۲ شروع شد و تا به امروز ادامه دارد نیست. **بسیاری بر این عقیده‌اند که تندخویی و بی‌رحمی حکمتیار پایه گذار خشونت بود که بعدها طالبان آن را کامل کردند.** پس از سقوط دولت نجیب‌الله، گلبدین نخست وزیر افغانستان شد، اما در همین پست و مقام کودتائی را علیه «برهان‌الدین ربانی» رئیس جمهوری که او را از پاکستان و از درون اردوگاه‌های اسلام‌آباد و پیشاور می‌شناخت سازمان داد و سپس خود برای محاصره کابل و موشک باران آن به کوه‌های اطراف کابل رفت. این آغاز فروپاشی دولتی بود که پس از سقوط دولت آشتی ملی نجیب‌الله تشکیل شده بود. دولتی مستعجل و مرکب از ائتلاف با گروه‌های مسلح اسلامی. گروه‌هایی که با کمک امریکا، پاکستان و انگلستان سال‌ها با دولت مرکزی جنگیده بودند. در اندک زمانی پس از این کودتا، احمد شاه مسعود به دره پنجشیر بازگشت، ربانی میان ایران و تاجیکستان آواره شد،

که به امریکائی‌ها داده بود سطح زیر کشت تریاک را در منطقه زیر نفوذ خود پائین آورد. بازرسان امریکائی این کاهش سطح تولید را ضمن سفر به منطقه تأیید کردند. افزایش قیمت جهانی هروئین تا چند برابر نیز تأیید کننده کاهش سطح زیر کشت تریاک در افغانستان بود، چنانکه لابراتورهای تولید هروئین مستقر در مناطق تحت نفوذ حکمتیار نیز با کمبود تریاک روبرو شدند»

بخشی از جنگ داخلی در تمام دوران حضور ارتش سرخ اتحاد شوروی در افغانستان میان گروه‌های بااصطلاح مجاهدین، که آوار و آوارگی آن نصیب مردم افغانستان شد و اجازه نداد تا دولت مرکزی بتواند سروسامانی به وضع اقتصادی این کشور بشدت عقب مانده بدهد جنگ بر سر کشت و تجارت مواد مخدر در افغانستان بود. رهبران این گروه‌ها، یک دستشان در دست سازمان‌های جاسوسی و نظامی پاکستان و امریکا بود و دست دیگرشان در کیسه پرفتوت و نفتی عربستان سعودی و یا در حال شمارش دلارهای بدست آمده از کشت و قاچاق مواد مخدر. آنچه در این میان بر یاد رفت، استقلال افغانستان و خونی بود که از پیکر زخم خورده این ملت رفت.

واشنگتن پست در همان شماره خود، ضمن شرح شکست نسیم از حکمتیار و کشته شدن وی بدست نیروهای حکمتیار نوشت: «پس از کشته شدن نسیم، جدال بر سر تصاحب زمین‌های زیر کشت تریاک او جریان یافت. برادر نسیم بنام «محمدرسول» مدعی پادشاهی بر مثلث طلائی بود. نبرد سخت بین حکمتیار و محمدرسول بر سر پادشاهی بر این منطقه جریان یافت.»

قد کوتاه و دست بلند حکمتیار!

قد کوتاه گلبدین حکمتیار را دست بلند او که تا کشمیر دراز می‌شود جبران می‌کند، همانگونه که کوتاه‌اندیشی او را جنایت پیشگی‌اش جبران می‌کند!

جان کولی، نویسنده و مخبر شبکه ABC در کتاب خود بنام «جنگ‌های نامقدس»، در صفحه ۲۳۵ می‌نویسد: «سازمان دیده‌بان حقوق بشر گزارشی در مورد مناقشه کشمیر و پنجاب هند منتشر کرده که در آن گفته می‌شود سیل سلاح و مهمات امریکائی برای چریک‌های این دو منطقه باعث پایداری شدن شدید حقوق بشر گردیده است. این سازمان اعلام داشت که جریان ارسال سلاح برای افراطیون مسلمان مستقیماً از همان کانال امریکائی می‌گذرد که سلاح به مجاهدین افغان می‌رساند.

در ابتدا دریافت کنندگان سلاح جوانان کشمیری بودند که در افغانستان علیه روس‌ها می‌جنگیدند. افراد کشمیری تعلیمات نظامی خود را مستقیماً از واحدهای افغانی فرا می‌گرفتند. حکمتیار شورشیان کشمیری را زیر چتر حمایت خود گرفت و آنها با سلاح‌های اهدائی امریکا در کشمیر دست به عملیات زدند. سرانجام کار به قلب بیمار رسید. از ۱۲ تا ۱۹ مارس ۱۹۹۳ چندین بمب نیرومند شهرهای بمبئی و کلکته را تکان داد. این بمب گذارها اماکن حساس و مذهبی را هدف قرار داد و منجر به تنش‌های خطرناک میان هندوها و مسلمانان در جنوب آسیا گردید، که همچنان ادامه دارد. در پایان تابستان ۱۹۹۳ گلبدین حکمتیار، این سوگلی سازمان سیا و سازمان اطلاعات ارتش پاکستان جنگجویانی را با حقوق یک دلار در روز استخدام کرد. به آنها قول داده شده بود که بعد از اتمام قراردادشان ۵ هزار دلار دریافت خواهند کرد»، اما چه کسی تا پایان دوره زنده می‌ماند تا به چنین دستمزدی دست یابد؟! بعدها، به نوشته «جان کولی» تعدادی از این آموزش دیده‌ها توسط سازمان‌های اطلاعاتی و نظامی جمهوری

(زیر پوست شهر بقیه از ص ۱۰)

بعد از انقلاب از کارخانه پارس الکترین استعفا داد و برای دفاع از انقلاب به سپاه پاسداران پیوست. در یکی از ماموریت‌هایش در کردستان اسیر کومله می‌شود و ۸ ماه را در اسارت آنها می‌گذراند. آستین دست راستش را بالا زد و علائم شلاق و دستبند دوران اسارت را نشانم داد.

پس از توطئه علیه آیت‌الله منتظری از سپاه استعفا می‌دهد و به مسافرندهای در مسیر تهران-آمل روی می‌آورد. دو سال پیش در یک تصادف رانندگی کمرش آسیب دید و حالا بیکار است. گفتیم: «اگر در سپاه می‌ماندی بهتر نبود؟» گفت: «چرا! اما وجدانم قبول نمی‌کرد. نه با بلائی که سر آقا (آیت‌الله منتظری) آوردند موافق بودم و تحمل فساد و دزدی فرماندهان را داشتم. یک روز در همین قصر فیروزه، وقتی به دیدار حاج آقا دلپذیر از فرماندهان بالای سپاه رفتم، او و چند تن از هم درجه‌هایش را پای منقل و مشروب دیدم. داشتند یک برنامه شرم آوری را از روی کانال‌های ماهواره‌ای می‌دیدند.»

به گفته قدرت؛ سپاه اولین نهادی بود که جهت دسترسی «سرداران» سپاه به اینترنت و کاربرد آن، شبکه اینترنتی «افق» را راه انداخت و حدود ۵۰ تن از سرداران خود را به آن وصل کرد. پس از چند هفته اداره حراست سپاه طی بخشنامه‌ای محرمانه به این «سرداران» یادآور شد که بازدید از سایت‌های سکسی بر روی اینترنت با استفاده از کامپیوترهای سپاه به مرز خطرناکی رسیده‌است! البته در حال حاضر این مشکل حل شده‌است. این سرداران با ثبت کامپیوتر خصوصی بنام افراد دیگر و از طریق شبکه «البرز» و یا دیگر شبکه‌های خدماتی، همچنان به دیدارهای مرتب خود از این سایت‌ها ادامه می‌دهند.

نه کار من و نه کار قدرت در مجتمع قضائی چهار راه اتابک به سرانجام نرسید و برای روز دیگر نوبت گرفتیم. با هم در خیابان راه افتادیم. در باره شلاق زدن جوان‌ها در خیابان‌ها صحبت کردیم. می‌گفت: «من کار به واکنش خارجی‌ها ندارم. چرا روزنامه‌های طرفدار آقای خاتمی بجای طرح مسئله واکنش خارجی‌ها در باره عاملین فساد در خود قوه قضائیه و نهادها چیزی نمی‌نویسند. چرا این روزنامه‌ها در باره موضوع اجرای حد برای رئیس دادگاه انقلاب کرج که زنان و دختران تحت حمایت خود را به فحشا کشانده بود را مطرح نکردند؟ چرا در باره فسادی که همین آقایان در کیش به راه انداخته‌اند پرده بر نمی‌دارند؟»

«آقا قدرت» که حالا دیگر با هم حسابی هم درد و هم صحبت شده بودیم و من «آقا قدرت» صدایش می‌کردم از خیلی چیزها اطلاع داشت، که حدس می‌زنم این آگاهی و اطلاع به رابطه‌هایش با برویجه‌های سپاه داشت. می‌گفت:

«در جزیره کیش، تجار اصلی بومی نیستند و دور از خانواده‌های خود در این جزیره زندگی می‌کنند. چند وقت پیش یک هواپیما حامل ۵ زنی که برای سرگرمی و عیاشی این تجار در فرودگاه کیش به زمین نشسته بود از طرف یک ماموران ساده بازرسی و توقیف شد. تجار کیش با تهدید به خروج سرمایه خود از کیش توانستند قوه قضائیه را به حمایت از خود بسیج کنند و بعد هم بالاترین ارگان‌های امنیتی و انتظامی به یاریشان شتافتند و قضیه را ماستمالی کردند. همه این بهرام-شهرام بازی‌ها (منظورش تبعیض و آقازادگی در ایران بود) از زمان رفسنجانی شروع شد. حاج آقا خلخالی در کار تحقیق در این باره به دفتر ریاست جمهوری در دوران هاشمی رسید و در صدد پیگیری نقش این دفتر در قاچاق اتومبیل بود که از بالا حکم برکناری را به دستش دادند. بیچاره حالا لغوه دست و پا (پاراکینسون) گرفته و خانه‌نشین شده‌است.»

ژنرال دوستم به شمال افغانستان رفت و از سوی دولت تاجیکستان مورد حمایت قرار گرفت. به این ترتیب، جاده‌هایی که کابل را به پیشاور پاکستان وصل می‌کرد برای ورود طلبه‌های پشتو زبان باز شد. آنها پیاده نظام ارتش موتوریزه پاکستان بودند که از مرزهای افغانستان گذشته و به طرف کابل سرازیر شدند. حکمتیار برای این عبور، نیروهای مسلح خود را از گذرگاه‌ها کنار کشید و این همکاری آشکاری میان طالبان و حکمتیار بود. عقب نشینی حکمتیار از خاک افغانستان و پرشدن جای خالی وی توسط طالبان تا داخل خاک ایران ادامه یافت. حکمتیار در زاهدان مستقر شد و نیروهای خود را در خراسان و بلوچستان ایران به خط کرد و به کار قاچاق مواد مخدر و حفظ ارتباط‌هایش با آمریکا و عربستان و پاکستان ادامه داد!

پس از سقوط شهر هرات بدست طالبان و دستگیری ژنرال اسماعیل خان و انتقال وی به قندهار (شهری که طالبان عملاً آن را پایتخت سیاسی افغانستان کرده‌است) حکمتیار بدنبال مذاکراتی با آیت‌الله واعظ طبسی، برای آزادی اسماعیل خان با طالبان وارد مذاکره شد و در یک صحنه سازی فرار از زندان و از غل و زنجیر، اسماعیل خان از بند طالبان رهائی یافته و خود را به ایران و به نزد حکمتیار رساند. زیرچتر سکوتی که مطبوعات پیرامون فرار اسماعیل خان آن را رعایت کردند، اسماعیل خان بعدها به اتحاد شمال پیوست و رهبری یکی از گروه‌های اسلامی در منطقه‌ای که فرمانده اصلی آن احمدشاه مسعود بود را برعهده گرفت!

حکمتیار در ایران - گذشته حکمتیار و نقشی که در ۲۳ سال اخیر و در ارتباط با افغانستان ایفاء کرده، بصورت بسیار عادی این پرسش توأم با نگرانی را مطرح کرده‌است: **حکمتیار در ایران چه می‌کند و چه دست‌هایی در حاکمیت ایران از او حمایت می‌کنند؟**

پاسخ این سؤال را باید در مناسبات فوق‌محرمانه میان آیت‌الله واعظ طبسی و سازمان اطلاعات ارتش پاکستان و بودجه‌ای که از طریق آستانقدس رضوی در اختیار گلبدین حکمتیار قرار گرفته جستجو کرد! سفر محرمانه واعظ طبسی به انگلستان و بازگشت به ایران از طریق پاکستان در سال ۱۳۶۱ و بدنبال آن، سفر وزیر بازرگانی وقت جمهوری اسلامی «حبیب‌الله عسکراولادی» به پاکستان و بازگشت وی همراه با پرونده‌ای که برای یورش به حزب توده ایران در این سفر در اختیار وی گذاشته شد نیز پاسخ دیگری است به سؤال در باره حضور حکمتیار در ایران و وابستگی‌های وی در حاکمیت جمهوری اسلامی!

اعلامیه تحریک آمیز حکمتیار در ایران!

در پی حوادث تروریستی اخیر در نیویورک و واشنگتن، گلبدین حکمتیار نیز در ایران اعلامیه‌ای صادر کرد. اعلامیه او نه با مواضع دولت جمهوری اسلامی همخوانی داشت و نه با منافع ملی ایران. مضمون این اعلامیه به نوعی همخوانی داشت با مواضع طالبان افغانستان و همسو با سیاست‌های تجاوزکارانه آمریکا در منطقه.

حکمتیار در اعلامیه خود نوشت: «اگر آمریکا بخواهد به خاک افغانستان حمله کند ما با هر نیروئی هستیم که در مقابلش بایستد! می‌گویند آمریکا می‌خواهد کابل، قندهار و جلال آباد را بگیرد و ظاهر شاه را سرکار بی‌آورد و می‌خواهد برای طول‌المدت نیرو پیاده کند که برای منطقه خطرناک است. آوردن ظاهر شاه توسط آمریکا مثل آوردن کامل توسط مسکوست. ورود آمریکا به افغانستان برای ایران نیز قابل قبول نیست. سیاست دولت طالبان منطقی است زیرا بارها گفته است اول مدارک به ما نشان بدهید که براساس آن اسامه بن لادن مجرم است تا ما وی را تحویل بدهیم.»

شورای شهر کرده بود، که قوه قضائیه تهدید به محاکمه‌اش کرد. او دیگر حرفش را ادامه نداد و قوه قضائیه هم به پیگیری قضائی اصغر زاده! دیگ به دیگ گفت "روت سیا"، سپاه گفت "صلی‌الی"

فاضلاب برج‌ها تهران در خانه‌های جنوب شهر!

بنیاد مستضعفان نه برای شهرداری تهران تره‌خرد می‌کند و نه برای شورای شهر تهران!

از جمله کشاکش‌های موجود در شورای شهر تهران، بحث بر سر فاضلاب برج‌های تهران است. بنیاد مستضعفان فاضلاب چند برج در شمال شهر تهران را که متعلق به این بنیاد است مستقیماً به فئات‌های شهر وصل کرده‌است! بنیاد در توجیه این اقدام خود "صرفه‌جویی" را بهانه کرده و به اعتراض، شورای شهر تهران هم همین نکته را یاد آور شده‌است.

این اقدام در شرایطی انجام شده که تهران با کمبود شدید آب روبروست و قرار است در آینده نزدیک آب فئات‌های قدیمی شهر به سیستم آبرسانی تهران وصل شود. وصل این فئات‌ها به سیستم آبرسانی تهران قطعی است، همانگونه که شیوع انواع بیماری‌های ناشی از وجود فاضلاب برج‌های تهران در این فئات‌ها قطعی است.

در حاشیه همه جنجال‌هایی که در پشت صحنه پیرامون فاضلاب برج‌های تهران در شورای شهر جریان دارد، اخیراً مطبوعات نوشتند که ۳۷ میلیون دلار از بانک جهانی برای طرح فاضلاب تهران وام گرفته شده‌است.

بهرام و شهرام بازی!

چهار راه اتابک نمایشگاه بی‌عدالتی طبقاتی در جمهوری اسلامی است و اتفاقاً یک مجمع قضائی نیز در همین چهار راه قرار دارد! شاید، این یکی از محروم‌ترین مناطق حاشیه تهران بزرگ باشد، که مافیای پر قدرت تجاری در جمهوری اسلامی آن را به یکی از پایگاه‌های اصلی فعالیت‌های غیر قانونی خود تبدیل کرده‌است. چند هفته پیش روزنامه نوروژ گزارشی پیرامون ماهواره و قانونی کردن آن منتشر کرد. حتی در لابلای همین گزارش هم اشاراتی وجود داشت که نشان می‌داد مافیای تجارت از طریق قاچاق ماهواره چه ثروتی به جیب زده‌است. البته، در گزارش روزنامه نوروژ به این نکته محوری اشاره نشده بود که قاچاق ماهواره تلویزیونی ریشه در صنایع نظامی سپاه پاسداران داشته و مرکز توزیع آن هم در همین چهار راه اتابک است. یک گروه ۱۰-۱۲ نفره کار دریافت و توزیع ماهواره‌ها را بر عهده دارند، که سرشان به صنایع سپاه و آیت‌الله موحدی کرمانی نماینده ولی فقیه در سپاه پاسداران بند است!

آب شهر را بصورت نوبتی در محلات تهران قطع می‌کنند، اما مجتمع قضائی واقع در چهار راه اتابک مشمول این قطع آب نمی‌شود. جمعیتی چند صد نفری هر روز در سراسر طبقات این مجتمع منتظر رسیدگی به پرونده‌های خود هستند. به مرد جوانی که در کنار ایستاده بود گفتیم: «جای شکرش باقی است که آب ساختمان را قطع نکرده‌اند» حرفم را نیمه تمام گذاشت و از بی‌آبی در محلات و مشکلات مردم نکاتی را برایم تعریف کرد. اسمش "قدرت" بود و برای انحصار وراثت به مجمع قضائی چهار راه اتابک آمده بود. قبل از انقلاب در کارخانه "پارس الکتریک" کار می‌کرد و به گفته خودش با ۱۲ تومان و ۲۵ قرآن "حقوق می‌توانست پدر و مادرش را هم سرپرستی کند. (بقیه را در ص ۹ بخوانید)

زیر پوست شهر

برج دو قلوی آیت‌الله مهدوی کنی

شورای شهر تهران زیر فشار مافیای اقتصادی بتدریج توان خود را از دست داده‌است. دهها پرونده مالی مربوط به شهرداری تهران روی دست این شورا مانده و از درمیان گذاشتن ماجرای این پرونده‌ها با مطبوعات و مردم هم وحشت دارد! قوه قضائیه مترصد دهان باز کردن اعضای این شورا در باره این پرونده‌هاست تا یورش به اعضای شورای شهر تهران را به انواع اتهامات به اجرا بگذارد. یکی از این پرونده‌ها مربوط به آیت‌الله مهدوی کنی است. آیت‌اللهی که به ظاهر فقط رئیس دانشگاه "امام صادق" است، اما همه اهل سیاست در جمهوری اسلامی می‌دانند که سرخ بسیاری از حوادث سیاسی و اقتصادی کشور در دست اوست و هرگاه در باره لژهای جدید فرماسونی در جمهوری اسلامی صحبت می‌شود نام او به میان می‌آید!

آیت‌الله کنی، پیش از انتخابات مجلس پنجم، همان زمانی که اختلاف در روحانیت مبارز و کابینه هاشمی رفسنجانی منجر به شکل‌گیری کارگزاران سازندگی شد، در یک مصاحبه مشروح با مطبوعات وقت، غلامحسین کرباسچی را تهدید به محاکمه کرد و گفت که شهرسازی در تهران اسلامی نیست. جالب است که او در همان مصاحبه حکم شهردار وقت تهران را هم ۴ تا ۵ سال تعیین کرد. این آشکارا تهدید کرباسچی و کارگزاران سازندگی از زبان آیت‌اللهی بود که در آن زمان دبیر کلی جامعه روحانیت مبارز را هم برعهده داشت. این تهدید علاوه بر جنبه‌های سیاسی و به عقب راندن کارگزاران، جنبه اقتصادی هم داشت. آیت‌الله کنی با شهردار تهران بر سر چند میلیارد تومان اختلاف داشتند. اختلاف نبود! آیت‌الله کنی سهمش از برج سازی در تهران را می‌خواست و کرباسچی مقاومت می‌کرد!

کرباسچی زندانی شد و مهدوی کنی در پشت پرده به فرمانروائی سیاسی و اقتصادی در جمهوری اسلامی ادامه داد. یکی از بهترین زمین‌های تجاری تهران، در تقاطع ولیعصر - طالقانی (پهلوی و تخت جمشید سابق) را کنی تصاحب کرده و یک بنای ۳۰ طبقه با برج‌های دو قلو را در آن بالا برده‌است! یک میلیارد و دویست میلیون تومان برای ساختن این برج‌ها از شهرداری تهران تخفیف گرفته و ۴ میلیارد تومان عوارض بعدی را هم هنوز پرداخت نکرده‌است، که لابد باید رفت از امام‌رضا گرفت!

این یگانه پرونده چند میلیاردی در شورای شهر تهران نیست. دهها پرونده مشابه آن روی دست این شورا مانده‌است که سرخ همه آنها به رهبران مافیای قدرت و ثروت در جمهوری اسلامی باز می‌گردد و مقامات قوه قضائیه نیز در آن شریکند. شورای شهر اجازه بازگوئی ماجراهای پشت پرده را ندارد، زیرا از دفتر نهاد رهبری ورود به این نوع مسائل از سوی شورا ممنوع شده‌است! ماجرای تهدید به محاکمه اصغر زاده و کشاکش‌های موجود در میان اعضای شورای شهر تهران نیز ریشه در همین مسائل دارد. اصغر زاده اخیراً اشاره به این نوع پرونده‌ها در

آنچه در نیویورک و واشنگتن گذشت، رایشتاک "قرن ۲۱ است!"

خطر حمله نظامی امریکا جدی است!

سازماندهندگان واقعی بزرگترین حادثه تروریستی در آمریکا را، در حاکمیت متجاوز آمریکا باید جستجو کرد!
عمق جنایت و ابعاد تلفات حادثه نیویورک و واشنگتن نشان می‌دهد که دولت نیمه نظامی آمریکا، تدارک خونین‌ترین ماجراجوئی‌های نظامی را در اطراف ایران و حتی خود ایران دیده‌است.

امداد سه شنبه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در آمریکا، برابر با غروب سه شنبه ۲۱ شهریور ۱۳۸۰ بزرگترین و مهیب‌ترین عملیات تروریستی در شهرهای نیویورک و واشنگتن دهها هزار کشته و مجروح بر جای گذاشت! شبکه‌های عظیم تلویزیونی جهان، که مرکز رهبری و هدایت آنها در آمریکا و انگلستان است، حیرت‌آورترین فیلم‌های مربوط به اصابت هواپیماهایی که گفته می‌شود روبرو شده‌اند (!) با ساختمان‌های عظیم مرکز تجارت و وزارت دفاع آمریکا در نیویورک را پخش کردند. تمام خبرگزاری‌ها و ایستگاه‌های رادیویی جهان نیز، در پی آن گزارش‌های گوناگونی را پیرامون این رویداد پخش کردند. در نخستین واکنش‌ها، چند سناتور امریکائی انگشت اشاره را به طرف ایران گرفتند و سپس موج تبلیغات پیرامون دست داشتن طلبه‌های دست‌آموز سازمان‌های جاسوسی انگلستان و آمریکا بنام "اسامه بن لادن" در افغانستان، به اتهام دست داشتن در این عملیات شروع شد. طلبه‌های مامور، در گوشه از کشور ویران شده‌ای که حتی خطوط تلفنی منظمی هم ندارد! چه رسد به توانی در حد حمله نظامی به وزارت دفاع آمریکا!

به این ترتیب، در اندک فاصله‌ای، جهان با حادثه‌ای روبرو شد، که نخستین جمع‌بندی آن از زبان "جورج بوش"، رئیس‌جمهور آمریکا خطاب به مردم این کشور چنین بود: «مردم آمریکا! به ما حمله تروریستی شده‌است. من به ارتش آمریکا در سراسر جهان اعلام آماده‌باش کرده‌ام و به مردم آمریکا قول می‌دهم که انتقام این عملیات را خواهم گرفت!»

این حادثه و سخنان رئیس‌جمهور آمریکا را باید "رایشتاک" (به آتش کشیدن پارلمان آلمان و ظهور فاشیسم هیتلری در این کشور) و سخنرانی تاریخی هیتلر به همین مناسبت را، در آغاز قرن ۲۱ تلقی کرد؟ آینده‌ای نه چندان دور پاسخ این سؤال را در برابر دیدگان حیرت‌زده مردم جهان قرار خواهد داد.

هیچ عقل سلیمی نمی‌تواند از این رویداد نتیجه‌ای جز این بگیرد، که رویداد امروز، ۱۱ سپتامبر نیویورک، سرآغاز فصل جدیدی در تاریخ تجاوزات نظامی ایالات متحده در سراسر جهان و در درجه نخست منطقه خاورمیانه و خلیج فارس خواهد شد! سازماندهنده این رویداد را نیز باید در خود سازمان‌های اطلاعاتی، گروه‌بندی‌های مافیائی-صهیونیستی آمریکا و ۰۰۰ جستجو کرد. کسانی که با مردم کشور خود چنین کردند و

می‌کنند، برای مردم جهان خواب‌هایی هولناک‌تر دیده‌اند. همانگونه که هیتلر رایشتاک کشور خویش را به آتش کشید تا حمله نظامی به کشورهای اروپائی را تدارک ببیند! ضمن محکوم کردن هر نوع عمل تروریستی در سراسر جهان، ابزار همدردی با قربانیان این رویداد تروریستی در آمریکا، زمانی کامل و واقع بینانه‌است، که واقعیت مربوط به انگیزه‌های این رویداد و آینده‌ای که بر مبنای آن می‌خواهند برای جهان رقم بزنند نیز با صراحت گفته شود.

بحران اقتصادی رو به تشدید آمریکا، رقابت‌های انکار ناپذیر بین اروپا و آمریکا و خوی تجاوزگرانه امپریالیسم آمریکا، می‌رود تا از دل رویداد ۱۱ سپتامبر نیویورک و واشنگتن جنایات و تجاوزات نظامی بزرگی را بیرون آورد!

بدنبال سخنان "جورج بوش" رئیس‌جمهور آمریکا، خبرگزاری‌ها و حتی برخی مقامات آمریکا از کشورهای ایران، عراق، لیبی، فلسطین و افغانستان بعنوان کشورهای حامی تروریسم نام برده‌اند. ماجراجوئی‌های نظامی جدید آمریکا، که مقدمات آن بسرعت و از هر نظر فراهم می‌شود، در حقیقت امر و در راس همه کشورهای نام برده شده در بالا "ایران" را هدف گرفته‌است؛ حتی اگر بخشی و یا تمامی خاک افغانستان هم به بهانه مقابله با حکومت طالبان به اتهام دست داشتن در رویداد اخیر نیویورک و واشنگتن اشغال شود، هدف نهائی از این اشغال نظامی، در نهایت امر "ایران" است، که در این صورت از سه طرف در محاصره نظامی آمریکا قرار خواهد گرفت. از سوی نیروهای آمریکا و ناتو در شمال عراق، توسط نیروهای نظامی آمریکا در خلیج فارس و سپس از طریق افغانستان و این در حالی است که هیچ نوع امنیت نظامی را از طریق مرزهای پاکستان و ترکیه - حتی جمهوری آذربایجان - نباید انتظار داشت!

آنچه که بتدریج چشم‌ها به روی آن باز می‌شود، همان است که در حاشیه کنفرانس سران ۷ کشور بزرگ صنعتی در سوئد از سوی آمریکا به آن اشاره شد و در کنفرانس همین کشورها در ایتالیا نیز تکرار شد. (مرجع کنید به سرمقاله راه‌توده شماره ۱۰۹)

زمینه‌های چنین خیزهای بلندی از سوی آمریکا علیه تمامیت ارضی ایران را دست‌های نه چندان پنهان کسانی در داخل کشورما فراهم ساخته و می‌سازند، که در تمام سال‌های اخیر، بیشترین تلاش را برای بی‌اعتبار کردن آراء مردم، بی‌اعتنائی به خواست عمومی مردم ایران برای تحولات، مقابله با میلیون‌ها جوان کشور، نامید ساختن مردم از امکان تحولات از درون و حاشیه حاکمیت و تقویت امید به خارج از کشور در میان افشاری از مردم تقویت کردند! ستون پنجم دشمن را، نه در صفوف مردم، نه در صفوف ملی-مذهبی‌ها، نه در صفوف چند ده روزنامه نگار، نه در مجلس ششم، نه در میان یاران و همکاران نزدیک محمدخاتمی، بلکه در صفوف آن دسته از "خودی‌ها" باید جستجو کرد، که یگانه مشروعیت دولت، یعنی آراء مردم را در این سال‌ها به هیچ گرفتند و با ادامه ماجراجوئی‌های گذشته، زمینه‌های دخالت نظامی در امور داخلی کشور را گام به گام فراهم ساختند.

سناریوئی که آمریکا از صبح ۱۱ سپتامبر اجرای آن را شروع کرد، می‌رود تا با استفاده از تجربه یوگسلاوی، ابتدا در بخشی از یک منطقه و به بهانه مقابله با تروریسم جهانی نیروی نظامی مستقر سازد و سپس طرح تبدیل ایران به موزائیک‌های کوچک را به اجرا گذارد.

یگانه راه خنثی سازی این توطئه عظیم، نه اتکاء به نیروهای نظامی و تجهیزات نظامی، بلکه به جلب حمایت ملی است و این نیز ممکن نیست مگر با کوتاه سازی قاطع دست‌آنهائی که در تمام سال‌های اخیر کوشیده‌اند مردم ایران را از صحنه سیاسی کشور خارج ساخته و قدرت مافیائی خود را، حتی به قیمت تحمیل جنگ داخلی و یا تجزیه خاک ایران حفظ کنند!

یک راز امریکائی

ادامه تحولات، هماهنگ بود با این سناریو: پیدا کردن اعرابی که دارای دوره تخصصی پرواز هواپیما باشند! در لیست افراد مشکوک، حتی نام خلبان‌هایی که فقط می‌توانند یک موتور کوچک را به پرواز در آورند اما عرب باشند نیز دیده می‌شد.

هر روز رد پای جدیدی پیدا شد و روزنامه‌ها مدارک جدیدی کشف کردند، گرچه این شک همیشه باقی ماند که چرا این سوپر تروریست‌های حرفه‌ای کوهی از اشتباهات و خطاها را از خود بر جای گذاشتند؟ مثلاً کارت اعتباری که احتمالاً تمامی پول بلیت‌های هواپیما با آن پرداخت شده‌است!

واقعیت آنست که برای همگان روشن است که سازمان‌های تروریستی اسلامی توسط سازمان‌های امنیتی غربی شدیداً تحت کنترل قرار دارند و پس از آن، تشکیلات امنیتی عربستان سعودی آنها را صد در صد فیلتریزه می‌کند. دو روز بعد از حمله تروریستی نیویورک، برای همه روشن شد که حداقل دو نفر از افراد مظنون که از آنها در روزنامه‌ها نام برده شده بود در داخل هواپیما نبوده‌اند و سومی نیز بر اساس مدارک موجود به هیچ وجه توانائی هدایت هواپیمای بوئینگ را نداشته است.

در چنین فضائی توانستند تعبیر عربی را در افکار عمومی جا بیاندازند، اما خیلی‌ها به اجرا کننده یکی از برنامه‌های تلویزیونی مسکو بنام "الکساندر گوردون" حق می‌دهند که در دو کانال تلویزیونی اعلام داشت «پشت سر این جنایت اسلامیت‌ها قرار ندارند، بلکه می‌تواند گروه‌های راستگرائی باشند که انفجار "اوکلاهاماسیتی" را سازمان دادند. البته این اشتباه خواهد بود اگر فکر کنیم انفجار نیویورک ادامه انفجار "اوکلاهاماسیتی" بود. تئوری سازمان‌های جاسوسی بر این پایه قرار دارد که شاید جاسازی چند عدد تیغ موکت‌بری و چاقو، یا عبور بدون مانع چند تروریست و یا ورود به کابین خلبان کار چندان پیچیده‌ای نباشد، اما هماهنگ کردن عملیات بین سازمان دهندگان با سردرسته گروه‌های عملیاتی در چند نقطه کشور عملی بسیار مشکل و پیچیده است. حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر نشان داد که برای چنین عملی نیاز به یک مدیریت بسیار بالا و توانمند، تکنیک قوی و پشتیبانی عظیم می‌باشد و این در توان گروه‌های اسلامی نیست. تنها مزیت سازمان‌های اسلامی عدم تمرکز آنان است و به همین دلیل است که اگر مرکز یا رهبری آنان از بین برود هر عضو این گروه‌ها خود مستقلاً دست به عملیات می‌زند و نام آن را جهاد می‌گذارد.

از آنجائی که حادثه ۱۱ سپتامبر در بخش‌های مختلفی ارگانیزه شده تا بتوانند عملیات را به پایان ببرند و همچنین سه هواپیمای ربوده شده توانستند به اهداف خود برسند، هر کسی وادار به اندکی تعمق می‌شود که چگونه آنها توانستند در حد بهترین ماموران تخریب سازمان‌های جاسوسی عمل کنند و به هدف برسند بدون آنکه کسی متوجه آنها بشود. این عملیات بیشتر شبیه حملات هوائی علیه بغداد و بلگراد بود. اهداف نظامی و سمبل‌ها مهم مورد هدف قرار گرفتند.

طبق اخبار موجود، در این عملیات حتی یک حمله الکترونیکی هوائی علیه پدافند هوائی آمریکا نیز صورت گرفت که عموماً در آخرین جنگ‌ها استفاده شده است.

در نتیجه، این عملیات نه کار تروریست‌ها و نه کار اعضای سازمان‌های امنیتی، بلکه عملیاتی بود که ریشه آن را در آن دسته از شهروندان امریکائی باید جستجو کرد که تجربیات کامل نظامی دارند. شاید

روزنامه "Junge Welt" (دنای جوان)، ارگان سازمان جوانان حزب سوسیالیسم دمکراتیک آلمان است. حزبی که از دل حزب حاکم آلمان دمکراتیک بیرون آمده و اکنون یکی از فراکسیون‌های موجود در پارلمان این کشور است. در این روزنامه، که در تیراژ وسیع در سراسر آلمان توزیع می‌شود، اغلب رادیکال‌ترین مقالات و مواضع سیاسی حزب سوسیالیسم دمکراتیک منتشر می‌شود. در تاریخ ۲۴ سپتامبر گذشته، یعنی ۱۳ روز بعد از عملیات تروریستی نیویورک مقاله‌ای که ترجمه بخش‌هایی از آن را در زیر می‌خوانید در این روزنامه منتشر شد و به بحث‌های موجود در پارلمان آلمان، پیرامون خطر تحولات فاشیستی در آمریکا و اروپا وسعت بخشید. تحولاتی که همزمان با حرکات مشابه در آمریکا، به سوی پلیسی شدن فضای سیاسی اروپا و اجرای یک سلسله قوانین و مقررات کنترل کننده و محدود کننده آزادی‌ها در کشورهای اروپائی پیش می‌رود و نخستین نشانه‌های خود را در محدودیت‌های بیشتر برای مهاجرین آسیائی بروز می‌دهد.

این مقاله با عنوان "رایش‌تاک در نیویورک" در روزنامه آلمانی منتشر شده، که ترجمه آن نیز عیناً در ابتدای ترجمه‌ای که می‌خوانید آورده شده‌است (+اطلاعیه ۱۱ سپتامبر "راه‌توده" پیرامون حوادث تروریستی نیویورک را در همین شماره راه‌توده بخوانید!!)

رایش‌تاک در نیویورک!

نقل از روزنامه Junge Welt - چاپ آلمان

ترجمه: کامران شیردل

حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر را با "پرل‌هاربل" و غرق شدن زیر دریائی اتمی "کورسک" مقایسه کرده‌اند. حتی "میخائیل گرباچف" آن را با "چرنوبیل" قابل مقایسه دانست. با وجود این، یک مقایسه دیگر هم وجود دارد: **آتش زدن رایش‌تاک!**

هیستری جهانی ضد عربی و ضد اسلامی بعد ۱۱ سپتامبر را می‌توان با اعمال دهه ۳۰، پس از آتش زدن رایش‌تاک مقایسه کرد. مسئولین دولت آمریکا سریعاً شروع به پیدا کردن یک مقصر، آنهم از نوع عربی آن کردند. حتی در اولین لحظات، عملاً از "بن‌لادن" بعنوان عامل این فجایع نام بردند، بدون آنکه دیگر عاملین حتی مورد بحث و بررسی قرار گیرند.

در دقائق اول، بدون شک هیچکس نتوانست این تردید را به خود راه دهد که تروریست‌ها عرب نیستند، حتی خود نویسنده این مقاله هم استثناء نبود. "ویاچسلاو نیکونو" سیاستمدار مسکو نیز در یک مناظره تلویزیونی، با عصبانیت گفت که برای روسیه این یک مزیت خواهد بود اگر عاملین طالبان و بن‌لادن بوده‌باشند!

فرانس پرس و تایمز مالی: جنایتکاری بنام "حکمتیار" در ایران!

آژانس فرانس پرس در تاریخ ۳ اکتبر گزارش قابل توجهی را درباره گلبدین حکمتیار که اکنون در ایران به سر می برد منتشر کرده است. آژانس فرانس پرس می نویسد: «بسیار معدود هستند افغان‌هایی که ممکن است از بازگشت گلبدین حکمتیار به حکومت خشنود شوند مردی خشن و تندخو که نه تنها به سوگلی سازمان سیا و سازمان اطلاعات پاکستان شهرت دارد، بلکه بدلیل سازمان دادن ۳ سال محاصره کابل که منجر به مرگ نزدیک به ۲۰ هزار غیر نظامی این شهر شد با نفرت مردم روبروست. در مخالفت با دولت گلبدین حکمتیار و در رقابت با احمد شاه مسعود کابل را محاصره نظامی کرد او را بعنوان قاتل روزنامه‌نگاران و روشنفکران می شناسند جنگجویان وی را عمدتاً عرب‌ها تشکیل می دهند و جمع زیادی از آنها بعد از رسیدن طالبان به کابل، به دولت آنها پیوستند. او از وهابیون متعصب و بعنوان مخالف تحصیل زنان شهرت دارد.»

ضمناً، اخیر تایمز مالی به تاریخ ۲۴ سپتامبر در گزارشی که از تهران منتشر کرده اشاره به محل سکونت وی در ایران می کند. (در ارتباط با استقرار حکمتیار در ایران و تحت حمایت آیت‌الله واعظ طبسی به گزارش راه‌توده در همین شماره مراجعه کنید)

استراتژی جدید نظامی امریکا

نیویورک تایمز در تاریخ دوم اکتبر، طی مقاله‌ای با عنوان «وزارت دفاع امریکا استراتژی خود در جهان را تغییر داده» از استراتژی جدید نظامی امریکا در جهان می نویسد. در این استراتژی چهار هدف در نظر گرفته شده است: ۱- خنثی سازی رقابت نظامی با امریکا در آینده؛ ۲- اطمینان دادن به متحدان امریکا؛ ۳- پیشگیری تهدید منافع امریکا؛ ۴- وارد آوردن شکست سنگین بر دشمن!

در چارچوب این استراتژی، دفاع درون خانه ای (در خاک امریکا) از مهمترین وظائف خواهد بود. نیویورک تایمز ادامه می دهد: «رابرت مولر»، رئیس اف بی آی یکبار دیگر اعلام داشت که به تعداد زیادی مترجم زبان‌های پشتو، فارسی و عربی نیاز داریم حقوق این افراد ۲۷ تا ۳۸ دلار در ساعت در نظر گرفته شده است. نیویورک تایمز ۱۲ اکتبر در همین رابطه نوشت: کسانی استخدام خواهند شد که تابعیت دوگانه نداشته باشند و باید تابعیت خود را پس بدهند. سخنگوی سازمان سیا نیز اعلام کرد که معمولاً هفته‌ای ۵۰۰ متقاضی برای استخدام مراجعه می کنند، اکنون این رقم به ۳ هزار نفر در هفته رسیده است. همچنین در شهر "مونتره" کالیفرنیا ارتش امریکا کلاس‌های تدریس زبان دارد. انستیتوی که زبان‌ها را تعلیم می دهد در سال گذشته ۴۰۹ دانشجوی زبان عربی داشته و فارغ التحصیلان زبان فارسی این انستیتو ۱۲۰ نفر در سال گذشته بوده است. سخنگوی این انستیتو به مطبوعات امریکا گفته است: «در حال حاضر ما نیازمند کسانی هستیم که بتوانند مکالمات بدست آمده در استراق سمع‌ها را، که مملو از اصطلاحات و لهجه‌هاست ترجمه کنند.»

اعضای قدیمی ارتش باشند که ارتباط و گسترده و سازمانی با ارتش و سازمان‌های امنیتی دارند، گرچه توانسته باشند از شهروندان عرب، بدون آگاهی کامل آنها سوء استفاده کرده باشند.

در آخرین تعبیر می‌تواند این جریان را هم‌طرز با واقعه انفجارهای خانگی در مسکو دانست. هیتلریست‌ها در آن زمان کمونیست‌ها را بعنوان آتشگران و آتشبیاران معرفی کردند. به تعبیری دیگر می‌توان بعنوان آتشگران و آتشبیاران معرفی کردند، یعنی با کلمات دیگر می‌توان گفت: این بیشتر شبیه یک توطئه پیچیده، با ایدئولوژی دیگری است که اگر اینچنین باشد، ما در آغاز یک توطئه بزرگ هستیم؛ توطئه علیه مهاجرین و بمباران خاورمیانه و سرانجام نیز ایجاد جامعه‌ای با ارزش‌های مورد خواست آنها! پرونده‌ای با این وسعت نمی‌تواند از پیش تدارک دیده نشده باشد.

اگر پس از تحقیقات تأیید شود، که پیش از حمله به مرکز تجاری نیویورک اسناد و مدارک سازمان‌های بیمه که با WTC کار میکردند فروخته شده است و دست اندرکاران آن نیز ارتباطی با اعراب نداشته‌اند، آنوقت چه باید گفت؟ تفاوت نمی‌کند که چه کسی پشت این حمله قرار گرفته باشد، آنچه مهم است اینست که تکرار رایشستاک دیگر کسی را فریب نمی‌دهد حتی اگر روسیه و یا اسرائیل پشت آن باشند!

ما شاهد سطحی ترین برخوردها هستیم، وقتی یکصدا فریاد می‌زنند "انتقام، مسلمان‌ها بربر هستند و با آنها نمی‌توان گفتگو کرد و حقوق اجتماعی شامل حال آنها نمی‌شود به ما می‌گویند نترسید، نباید اجازه داد اصول دموکراسی دست و پای ما را بگیرد!"

پشت سر این قضیه اهداف دیگری دنبال می‌شود که حداقل آنها عبارتند از: دستگیری بدون حکم، اخراج دسته‌جمعی مهاجرین، بازرسی و تفتیش؛ و حداکثر آن عبارتند از: نژادکشی.

یک سیاستمدار دست راستی روس در مسکو بنام "استانفسکی" در تلویزیون این شهر به پیشنهادهای پوتین استناد کرده و می‌گوید: همه را بکشید بدون آنکه به خشم و کینه و مقاومت همگانی و اضافه شدن دشمنان توجه کنید! آیا این سخنان برای کسانی که چنین فراخوانی می‌دهند و ما را از وجود خطر اسلام می‌ترسانند نمی‌دانند، که سخنان و پیام‌هایشان چه پیامدهایی برای بشریت خواهد داشت؟

فاشیسم در دهه ۳۰ نتیجه ورشکستگی اقتصادی سالهای ۲۹ تا ۳۲ بود و در نتیجه آن توانست قدرت را بدست بگیرد. آن فاشیسم با اونیفورم نظامی به صحنه آمد، اما امروز فاشیسم در لباس دیگری می‌خواهد به صحنه بیاید. شاید بتوان آن را حادثه‌ای تکراری تلقی کرد، اما با ابعادی چندگانه. این فاشیسم از چند جبهه حمله می‌کند و خود را به هر لباسی در می‌آورد؛ یک روز در نقش سیاستمداری شیک پوش و روز دیگر بعنوان یک سیاستمدار طاس از جناح راست. این فاشیسم وارد عمل شده بدون آنکه منتظر حل بحران فعلی بماند، گرچه هنوز به قدرت فاشیستی دست نیافته است. به نظر می‌رسد که رایشستاک در آتش می‌سوزد، صدای پای فاشیسم چند جانبه و مهار نشدنی از هر سو به گوش می‌رسد!

(نقل از روزنامه "یونگه ولت")

(دنیای جوان) ۲۴ سپتامبر ۲۰۰۱ (شماره ۲۲۳)

تواین حکومتی و آرمان خواهان

پنبه را از گوش خود در آورید!

خطاب به مافیای قدرت و ثروت، "نهاد رهبری" و "رهبر" بانگ برداشته است:

« بگذارید قانون اساسی اجرا شود! یک انقلاب پشوانه این قانون است. کاری نکنید که مردم سرانجام به این نتیجه برسند که جز با تغییر سیاسی احساس آرامش و امنیت نخواهند کرد! آنها که دعوت به خشونت و ترور می کنند چرا باید مصونیت آهنین داشته باشند؟ بگذارید مطبوعات آزاد باشد، آزادی حق مردم است... »
(سخنرانی به مناسبت سالگرد یورش به گوی دانشگاه)

آیت الله منتظری در آخرین پاسخ‌هایی که به چند پرسش پیرامون حوادث اخیر نیویورک و لشکر کشی امریکا به منطقه آسیا داده، برای نخستین بار و با صراحت کامل، در اشاره به "رهبر" و اتکالی وی به نیروهای مسلح و خودکامگی، پس از ذکر نمونه شاه و نیروهای مسلح وی در انقلاب ۵۷ می گوید:

«این نیروها به ظاهر تسلیم‌اند!»، که در این بیان دو دیدگاه نهفته است: ۱- یا این نیروها تسلیم نخواهند شد و به مردم خواهند پیوست ۲- و یا خود قدرت را بدست خواهند گرفت و یک دیکتاتوری نظامی به سبک پاکستان را برپا خواهند کرد که در اینصورت به "رهبر" و فرمانده کل قوا احتیاج نخواهند داشت!

خاتمی و آیت الله منتظری به امید نجات انقلاب از سقوط کامل در دامان امریکا و به دره شکست قطعی چنین بانگ برداشته‌اند و آنها که در برابر این دو و همه آرمان خواهان انقلاب بهمن ۵۷ صف کشیده‌اند، گرچه بنام انقلاب سخن می گویند، اما از روز روشن تر است که جای واقعی همه آنها در صف ضد انقلاب و نابود کنندگان انقلاب ۵۷ و آرمان‌های شریف و انسانی مردم در آن انقلاب قرار دارند.

خاتمی و منتظری، که برای مردم چهره‌های شناخته شده‌ای در میان روحانیون طرفدار جنبش کنونی مردم ایران و مدافع آرمان‌های انقلاب بهمن ۵۷ به حساب می‌آیند، درکنار بسیاری از آرمان خواهان مذهبی و دگراندیشان انقلابی می گویند: به آرمان‌های اولیه انقلاب باز گردیم؛ و آنها که فقر تاریخی، فحشای بی سابقه، تبعیض، دزدی، نا امنی حقوقی و جانی، غارتگری، مال اندوزی و ترویج ارتجاع مذهبی را ارزش‌های انقلابی و اسلامی در کشور معرفی می کنند و سکان رهبری این فاجعه ملی و این بحران عمومی را در دست دارند در برابر همه این آرمان خواهان مذهبی و غیر مذهبی و در برابر جنبش عظیم مردم ایران ایستاده‌اند! شلاق بدست گرفته‌اند و طالبان افغانستان را سجده می کنند!

هر کس سخنرانی سال ۴۲ آیت الله خمینی را بخواند و یا به صدای پرخاشگر وی گوش بدهد، از خود می پرسد:

آنچه که تکرار شده و درحال تکامل است، "فاجعه" نام دارد و یا "تکرار تاریخ"؟

در پاسخ به این پرسش است، که هر کس در حاکمیت، پیرامون حاکمیت و بیرون از حاکمیت، اعم از "خودی" و "غیرخودی" می تواند جای خود را در جمع "تواین حکومتی" و "تواین انقلابی" پیدا کند و یا در جمع "آرمان خواهان انقلابی"

آیت الله خمینی در سال ۱۳۴۲ به مناسبت یورش نظامی به مدرسه فیضیه قم یک سخنرانی تاریخی خطاب به شاه و دربار شاهنشاهی کرد. او را به جرم این سخنرانی دستگیر کردند و به تهران بردند. مدت دو ماه در تهران زندانی شد. یورش به فیضیه قم و دستگیری آیت الله خمینی، قیام ۱۵ خرداد را در پی داشت.

آیت الله خمینی در آن سخنرانی (سال ۴۲) سرکوب روحانیون، جعل اخبار در مطبوعات دولتی و جلوگیری از انتشار اخبار واقعی در مطبوعات را محکوم کرد. سخنان او گرچه به زبان نصیحت بیان شد، اما هشدار بود تاریخی. متن این سخنرانی را، همان زمان دو زنده یاد آصف رزم‌دیده و صابر محمدزاده، که در محل سخنرانی حاضر بودند روی نوار ضبط کرده و برای رادیو "پیک ایران" (رادیوی حزب توده ایران) ارسال داشتند، که در نوبت‌های مختلف از این رادیو پخش شد.

آیت الله خمینی به شاه پیشنهاد کرد "قانون اساسی مشروطه" را وسط بگذارد و نمایندگانی از سوی مراجع و حکومت بر اجرای آن نظارت کنند. او در دفاع از این قانون گفت که مراجع صدر مشروطه برای به تصویب رسیدن متمم این قانون جان دادند؛ و سپس متمم این قانون را بر شمرد، که در راس آن آزادی مطبوعات، آزادی قلم و آزادی بیان قرار داشت. آیت الله خمینی در این سخنرانی بارها خطاب به شاه تکرار کرد:

« بگذار مطبوعات بنویسند. چرا جلوی مطبوعات را می گیری؟ ما مرتجع هستیم که می گوئیم مردم را زندانی نکنید؟ ما مرتجع هستیم که می گوئیم مردم را نزدیک؟ ما مرتجع هستیم که می گوئیم مطبوعات را بگذارید آزاد باشد؟ آخر مردم هم باید گرسنگی بکشند و هم توی سرشان بزنی؟ هم پا برهنه باشند و هم شلاق بخورند؟ چرا هر کس را که کوچکترین حرفی می زند زندانی می کنی؟ اینهمه مردم، از علما، دانشگاهی‌ها، جوانان، محترمین و دیگران را چرا فرستاده‌ای بندر عباس تبعید؟... »

شاه، سوار بر اسب قدرت، گوش خود را گرفت و به تک سواری و تاخت خود ادامه داد. آیت الله خمینی را به ترکیه و سپس نجف تبعید کرد، به سرکوب مردم ادامه داد، صابر و آصف نیز به جرم ضبط و ارسال این نوار برای رادیو پیک ایران و تشکیل هسته‌های توده‌ای در داخل کشور زندانی کرد، که تا آستانه انقلاب ۵۷ نیز زندانی بودند. قانون همان بود که او می گفت! و سرانجام نیز شد آنچه گریز ناپذیر بود!

۲۲ سال پس از انقلاب بهمن ۵۷، محمد خاتمی به زبانی دیگر و در دفاع از آرمان‌ها و آرزوهای لگدکوب شده مردم ایران در آن انقلاب،

ایران دانست. اقدامی که پس از ۲۲ سال، امروز در یورش به دفاتر انجمن‌های اسلامی دانشگاه امیرکبیر و دیگر دانشگاه‌ها همچنان ادامه دارد، گرچه از نفس افتاده و رسوا باشد.

از همان سال‌های دور، یعنی ابتدای پیروزی انقلاب این یقین وجود داشت که کسانی در طیفی که در بالا نام برده شد و در دل این جبهه جای گرفته و کاروان آنها را هدایت می‌کنند. در ابتدا و بدرستی گروه‌بندی حزب زحمتکشان مظفربقائی در این کاروان باز شناخته شد و بعدها مشخص شد که شخصیت‌هایی نظیر "حسن آیت" چهره اسلامی به خود گرفته و بعنوان دست دراز مظفربقائی در رهبری حزب جمهوری اسلامی و در کنار رهبران جبهه یاد شده در بالا عمل می‌کنند. حسن آیت بعدها خود به قربانیان امواج سهمگین ترور در جمهوری اسلامی پیوست و سازمان مجاهدین خلق مسئولیت ترور او را نیز مانند بسیاری از ترورهای سؤال برانگیز دیگر برعهده گرفت، ترورهائی که همیشه در پرده‌ای از سؤال و ابهام باقی مانده و سرانجام جزئیات آن روشن خواهد شد.

ادامه نقش آیت و آیت‌ها را در جمهوری اسلامی کسانی برعهده گرفتند که کمتر شناخته شده بود و سوابق آنها به سال‌های دهه ۳۰ باز نمی‌گشت. تحصیل کردگانی که بعد از انقلاب از انگلستان و آمریکا به ایران بازگشته و با دهها ریسمان سببی و نسبی به روحانیون جبهه یاد شده در بالا و حوزه‌های علمیه پیوند داشتند و به دلیل همین ارتباط نیز جای پائی استوارتر از امثال آیت توانستند پیدا کنند. نسل جدیدی از کارگزاران و سیاستمداران جبهه راست حاکمیت در جمهوری اسلامی اینچنین ظهور کرد.

برخی از آمریکا و انگلستان آمدند و برخی برای یافتن جایی در این جمع به انگلستان و آمریکا رفتند و چند سالی در آنجا تحصیل کردند. شاخص‌ترین چهره در میان گروه دوم "احمدتوکی" است که چند سالی به انگلستان رفت و دکترای اقتصاد گرفت و در جمع مشهورترین افراد گروه اول برادران لاریجانی جای دارند: علی و محمدجواد. اولی سیمای جمهوری اسلامی را بعنوان نبض ارتباط تبلیغاتی در اختیار دارد و دومی تاکنون چند بار برای پست وزارت خارجه خیز برداشته است. اولی دارای چنان قدرت و اختیاری است که نه رهبر و نه مجمع مصلحت نظام نتوانستند مصوبه مجلس برای نظارت بر دخل و خرج صدا و سیمای جمهوری اسلامی را به اجرا بگذارند، چرا که او حساب و کتابش را به کسانی پس می‌دهد که او را در این پست و مسئولیت نشانده‌اند. کسانی در تهران بر این عقیده‌اند که اگر "رهبر" حکمی خلاف نظر واعظ طبسی صادر کند و یا با وی در این زمینه مشورت نکرده باشد، این حکم از تلویزیون پخش نخواهد شد و به دفتر "آقا" (در راس حاکمیت، رهبر را اینگونه خطاب می‌کنند) پس فرستاده خواهد شد! پسر واعظ طبسی، یکبار در ارتباط با دخل و خرج آستانقدس رضوی گفته بود: «ما حساب و کتابمان را به امام رضا پس می‌دهیم»^۱ در ایران، یک اشاره عامیانه اما گویا، از سال‌های بسیار دور در باره طلبی که پس گرفتن آن ناممکن است میان مردم رایج است: «برو از امام رضا بگیر!»

دومی، یعنی "جواد لاریجانی" نیز از چنان حمایتی برخوردار است، که علیرغم همه رسوائی مربوط به مذاکراتش در لندن بر سر جای خود نشست و تکان نخورد! نه تنها تکان نخورد بلکه بعنوان سخنگوی مهم‌ترین موضع‌گیری‌های سیاسی جبهه یاد شده در بالا باقی ماند. (

ریگانیت‌های سیاسی در جبهه مخالفان اصلاحات

یورش به جنبش دانشجویی به تقلید از "ریگان"

در جبهه مخالفان اصلاحات و در میان جمع مشهور به فراکسیون ۹۰ نفره مجلس سوم "محمدجواد لاریجانی" چهره‌ای شاخص است. لیدر این فراکسیون علی‌اکبرناطق نوری بود، که در جریان تقسیم قدرت پس از درگذشت آیت‌الله خمینی - ریاست مجلس به او رسید. همانگونه که ریاست جمهوری به هاشمی رفسنجانی، رهبری به علی خامنه‌ای و قوه قضائیه به آیت‌الله محمد یزدی رسید. همه آنها و کسانی که توسط آنها برگمار شدند و یا کسانی که از برگماری آنها حمایت کردند وابسته مستقیم و غیر مستقیم به جمعیت موفله اسلامی، باقی‌ماندگان فدائیان اسلام، روحانیت مبارز و تشکل پر قدرت اما غیر علنی حجتیه بودند! این جبهه، در آستانه درگذشت آیت‌الله خمینی توانستند فتوای قتل سلمان رشدی را با دو هدف به امضای او برسانند:

۱- خلاصه کردن گرایش پر قدرت استقلال طلبی و امپریالیسم ستیزی انقلاب بهمین ۵۷ در کشتن سلمان رشدی، بعنوان نماد فرهنگ غربی و ستیز با اسلام،

۲- بدعت فتوای قتل بدون محاکمه افراد به دلیل انگیزه‌های

مذهبی. یعنی کامل سازی آن جنابیتی که با قتل عام زندانیان سیاسی در جمهوری اسلامی انجام شد و بعدها نیز بصورت قتل‌های سیاسی-حکومتی (زنجیره‌ای) دنبال شد و همچنان نیز در اشکال مختلف ادامه دارد!

بستن دانشگاه‌ها در ابتدای پیروزی انقلاب و به بهانه "انقلاب فرهنگی" را، شاید بتوان نخستین نشانه‌های این حرکت انحرافی در انقلاب

که اساس نظام شما را حفظ کنیم. شما به من مالیات نمی‌دهید که به یک مشت جوجه مارکسیست اجازه بدهم در داخل دانشگاه رشد کنند.»
به هیچ عنوان نمی‌خواهم بگویم که کار دولت خیلی خوب بود، بلکه مقصودم این است که وقتی دولت احساس کند که به نحوی امنیت سیاسی و حکومت در دانشگاه به خطر می‌افتد، سریعاً اقدام می‌کند. پس نمی‌توان گفت که دولت نباید در دانشگاه‌ها دخالت کند ۰۰۰»

سرکوب جنبش دانشجویی

نیازی به تطبیق این اظهارات محمدجواد لاریجانی با عملیاتی که طی چهار سال گذشته علیه جنبش دانشجویی کشور شده نیست، همانگونه که نیازی به انگیزه‌ها و افشای تأیید کنندگان و سازمان دهندگان بستن دانشگاه‌ها به بهانه انقلاب فرهنگی در ابتدای پیروزی انقلاب ۵۷ نیست. آن شبیخون جنایتکارانه به کوی دانشگاه، یورش به تجمع دانشجویان، حوادثی که در جریان اردوی دفتر تحکیم وحدت دانشجویی در خرم‌آباد بوجود آوردند، فشار سنگینی که برای ایجاد انشعاب در دفتر تحکیم وحدت وارد می‌آوردند، دستگیری دانشجویان و رفتاری شرم آور و جنایتکارانه‌ای که با آنها در زندان‌ها می‌شود ۰۰۰ همه و همه از زیربنای سیاسی-تئوریک تغذیه می‌کند که آقای محمدجواد لاریجانی به تقلید از "ریگان" و امریکا در بالا تشریح کرد. تئوری را آیت‌های تازه نفسی نظیر او تدوین می‌کنند، اجرای آن را به انصار حزب‌الله، بسیج جدید، لباس شخصی‌ها و ۰۰۰ می‌سپارند و خود از پشت صحنه توسط آیت‌الله‌ها و غیر آیت‌الله‌هایی نظیر جواد املی، جنتی، یزدی، مصباح، واعظ، بادامچیان، عسگر اولادی، پرورش، رفیق‌دوست و ۰۰۰ حمایت همه جانبه می‌شوند. فکر از امثال اوست، عمل از آن حزب‌الله و انصار حزب‌الله و حمایت از سوی همان مافیائی که اقتصاد را در اختیار دارد و قدرت سیاسی خود را با آن تضمین کرده‌است!

وقتی جواد لاریجانی در باره سخنرانی و پیام تلویزیونی رونالد ریگان خطاب به انتخاب کنندگانش سخن می‌گوید، در واقع آن سخنرانی‌های "رهبر" را در پایان یورش به خانه آیت‌الله منتظری، سخنرانی پایان تظاهرات فرمایشی در تأیید یورش به خوابگاه دانشجویان در تاریخ ۲۴ تیرماه، سخنرانی فرمان‌گونه برای یورش به مطبوعات و بستن روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌های نیمه مستقل و ۰۰۰ توجیه و بقول مذهبی‌ها "تبیین" می‌کند!

وقتی امثال آیت‌الله جنتی و آیت‌الله یزدی، مصباح یزدی و هم‌اندیشان معمم و مکلائی آنها، با ۱۵-۲۰ در صد رای مردم بنام همه مردم ایران سخن می‌گویند و هر جنایتی را توجیه می‌کنند، یادآور همان سخنرانی ریگان برای رای دهندگان به وی در ایالت کالیفرنیاست، که با نزدیک به ۳۰ در صد رای مردم همین ایالت (بقیه آرا، ۵۴ در صد شرکت کنندگان در انتخابات ایالتی امریکا میان دمکرات‌ها و چند کاندیدای دیگر تقسیم شده بود) اما بنام همه ساکنان ایالت بزرگ و پرجمعیت کالیفرنیا سخن می‌گفت و بعدها نیز در سمت ریاست جمهوری امریکا با کمی بیشتر از همین در صد (یعنی با ۴۳ درصد از ۵۵ در صد واجدان رای و شرکت کننده در انتخابات امریکا) دو دوره ۴ ساله سکان ریاست جمهوری ایالات متحده امریکا را در دست گرفت و به سبک هنرپیشه‌های فیلم‌های "وسترن"، که سال‌ها در هالیوود کارش همین بود چنان عمل کرد، که نمونه‌اش را آقای جواد لاریجانی در مصاحبه با نشریه آبان یادآور شده‌است!

مراجعه کنید به اظهارات اخیر وی در باره ضرورت گفتگو با "ناتو" و تفاهم با "امریکا" در شماره ۱۰۹ راه‌توده)
شجره روحانی لاریجانی‌ها باز می‌گردد به آیت‌الله جواد املی. آیت‌اللهی که در قم مستقر است و مانند آیت‌الله عباس واعظ طبسی کمتر یاد و نامش در مطبوعات منتشر می‌شود، اما از جمله چند انگشت شمار هدایت کننده بسیاری از رویدادها در جمهوری اسلامی است. برادران لاریجانی، خواهر زاده‌های آیت‌الله جواد املی‌اند!

این نسل از کارگزاران جمهوری اسلامی، که اگر انتخابات ریاست جمهوری ۷۶ به سود ناطق‌نوری تمام شده بود، اکنون کابینه وی را کاملاً در اختیار داشتند، در عین حال که ظاهری غرب ستیز به خود گرفته‌اند، رفتار سیاسی‌شان الگو برداری شده از امریکا و انگلستان است. نه تنها مدل مطلوب حکومتی (اقتصادی-سیاسی) آنها امریکا و انگلستان است، بلکه در برای بحران‌هایی که در جمهوری اسلامی با آن روبرو هستند نیز از انگلستان و امریکا تقلید می‌کنند! این تقلید- در عرصه تبلیغاتی- در جریان تبلیغات انتخاباتی ۹ کاندیدای مخالفان اصلاحات (جبهه یاد شده در بالا) در انتخابات ۸۰ ریاست جمهوری بوضوح کامل عیان شد. بستن فضای سیاسی کشور و هدایت جمهوری اسلامی در جهت سیاست‌های جهانی امریکا و انگلستان اندیشه و برنامه‌ایست که آنها، آن را در پشت شعارهای اسلامی و ارزش‌دینی و مرزبندی بین "خودی" و "غیر خودی" پنهان کرده‌اند. همانگونه که برای انحراف مسیر استقلال طلبانه و امپریالیزم ستیزانه انقلاب ایران، پشت فتوای جنجال برانگیز قتل سلمان رشدی پنهان شدند. نمونه‌هایی را در همین زمینه، در زیر می‌آوریم.

محمدجواد اردشیر لاریجانی، در عین حال که سال‌ها نماینده مجلس بود، در نقش رئیس مرکز تحقیقات فیزیک نظری و ریاضیات در ایران، بنیانگذار شبکه اینترنت در ایران است. بنابراین او با دنیا بیگانه نیست و در دل جبهه مخالفان اصلاحات و در ستیز با اصلاحات باید اهداف مهم دیگری را دنبال کند. او در یکی از آخرین گفتگوهای خود، که در هفته‌نامه آبان چاپ شد، پیرامون ضرورت مقابله با جنبش دانشجویی، ضمن ارائه چهره‌ای هیجان‌گریز چنین می‌گفت:

«۰۰۰ در تمام دانشگاه‌های دنیا، دولت به نحوی در امور دخالت می‌کند و زمانی که احساس کند اساس نظام، در دانشگاه زیر سؤال رفته و بعبارت دیگر مورد خطر واقع شده، قطعاً واکنش نشان می‌دهد. برای شما مثالی می‌زنم. خود من، اواخر جنگ ویتنام به دانشگاه "برکلی" امریکا رفتم. ماه‌های آخر جنگ بود و مردم بشدت خسته بودند. نیروهای چپ یا همان سوسیالیست‌ها در دانشگاه‌ها سرعت گسترش پیدا کرده بودند و متفکری مانند "هربرت مارکوزه" که یک فیلسوف بسیار برجسته و معروف چپ بود، حرف آخر را در دانشگاه می‌زد. اوضاع همچنان رو به شدت می‌رفت تا اینکه نظام امریکا، نسبت به مساله چپ احساس نا امنی کرد، پس شروع به دستگیری کمونیست‌ها نمود. دانشگاه‌ها د اعتراض اعتصاب کردند و دولت در جواب تهدید کرد که هیچ کسی نباید جلوی رفتن به کلاس‌های را بگیرد. من از طبقه هفتم که دانشگده ریاضی بود نظاره گر اوضاع اعتصاب بودم. ناگهان گارد ملی از زمین و هوا به دانشجویان هجوم آورد. تمام دانشگاه از گاز اشک آور پر شده بود. در آن جریان ۴ نفر کشته شدند و بیش از ۳۰۰ زخمی و ۲۰۰ دستگیر شده داشتیم. برای من بسیار مهم بود که حکومت چگونه این حادثه را توجیه می‌کند. شب هنگام، ریگان که آن زمان استاندار کالیفرنیا بود در یک نطق تلویزیونی گفت: «هموطنان عزیز کالیفرنیائی، شما که من را انتخاب کردید، بامن قرارداد بستید به این عنوان

**در سالگرد تاسیس حزب توده ایران،
این توده‌ای ترین شعار است:**

توده‌ایها!

از مشی توده‌ای حزب دفاع کنید!

جای گذارد که هیچ نوع ارزیابی تاریخی از این دوران بدون مراجعه به آن ممکن نباشد. حتی مخالفان و دشمنان حزب توده‌ایران که از تحریف تاریخ و ارائه ذهنیات آلوده به کینه خود نسبت به حزب توده‌ایران خسته نمی‌شوند نیز نمی‌توانند در باره این دوره از تاریخ ایران سخن بگویند، یا مطلبی بنویسند و ناچار نباشند از تاثیر حزب توده‌ایران بر حوادث آن سخن به میان آورند. بسیج همه جانبه مردم علیه جنگ و برای صلح، ارائه ملی‌ترین و ممکن‌ترین برنامه اقتصادی-سیاسی برای تحولات ساختاری در نظام فئودالی حاکم بر کشور و جبران عقب ماندگی صنعتی کشور در عرصه داخلی و ارائه تحلیل اوضاع جهان و سیاست خارجی ضروری برای کشور در عرصه خارجی از رئوس مهم‌ترین و مبرم‌ترین نیازهای جامعه آن روز ایران بود. نخستین طرح برنامه حزب توده‌ایران همه این نیازها را پاسخ گفته بود. برابری حقوق زنان با مردان، حل مسئله ملی و احترام به حقوق خلق‌ها، دفاع از آزادی‌ها، حل مسائل کشاورزی، دفاع همه جانبه از حقوق کارگران و زحمتکش‌ها و پافشاری بر ضرورت ایجاد تشکل‌های کارگری، ضرورت اتحاد با همه نیروهای سیاسی ملی کشور برای پیشبرد عام‌ترین اصول مندرج در طرح برنامه حزب توده‌ایران و انتخاب عام‌ترین شعار برای آن مرحله از گذار جامعه‌ایران که در "جبهه دفاع از صلح، علیه جنگ" بازتاب یافته بود برجسته‌ترین اصول و مبانی اولیه حزب توده‌ایران بود و حزب با همین اصول و مبانی فعالیت علنی و قانونی خود را در سراسر کشور آغاز کرد.

جامعه تازه از سیطره دیکتاتوری آزاد شده ایران، جوانی و کم‌تجربگی رهبران حزب، اوضاع بغرنج ناشی از جنگ جهانی، سوسیالیسم در حال تجربه و درعین حال در محاصره اتحاد شوروی، دوگانگی نظرات ایدئولوژیک در کمیترین، تحولات سریع سیاسی در داخل کشور و مقاومت آلوده به انواع توطئه‌ها از سوی نیروهای وابسته به رژیم سرنگون شده رضاخانی که در اطراف پسر تازه به سلطنت رسیده وی جمع شده بودند، کارشکنی‌های بی وقفه مخالف تحولات در ایران که ابتدا عمدتاً با انگلستان و سپس با آمریکا در ارتباط بودند و ... بصورت بسیار طبیعی یک سلسله اشتباهات تاکتیکی را به حزب توده‌ایران تحمیل کرد، که برجسته‌ترین بازتاب آن در دوره کوتاه عدم دفاع قاطع از دولت دکتر محمدمصطفی تجلی یافت. اشتباهی که بیش از یکسال نتوانست دوام آورد و رهبری حزب بصورت همه جانبه آن را تصحیح و عقب ماندگی خود در این عرصه را تا بسیج مردم برای قیام ۳۰ تیر، بازگرداندن دکتر مصدق به نخست وزیری برای پیشبرد جنبش ملی کردن نفت ایران و عقب راندن دربار شاهنشاهی جبران کرد.

اشتباهات تاکتیکی و سیاسی منحصر به حزب توده‌ایران نبود، بلکه همه احزاب برادر در کشورهای دیگر جهان و بویژه احزاب ملی که در داخل کشور و با اسامی مختلف پا به عرصه وجود گذاشته بودند نیز در اشکال و ابعادی بسیار فراتر و متأثر از همان شرایطی که حزب توده‌ایران در آن قرار داشت لغزش‌ها و اشتباهات مهمی را در تاریخ خود ثبت دارند. کودتای ۲۸ مرداد علیه دولت ملی دکتر مصدق و یورش خونین به حزب توده‌ایران، یورش به آزادی‌های موجود در جامعه آن روز ایران بود و زمینه را برای پیروی از آمریکا و انگلستان تا مرز بندگی آنها توسط دربار شاهنشاهی فراهم ساخت.

رژیمی که با کودتا و با خیانت به منافع ملی ایران و علیه خواست و اراده مردم برای داشتن حکومتی ملی و مردمی برپا شده بود ۲۵ سال دوام آورد. پایان این ۲۵ سال، نه تنها پایان رژیم کودتائی، نه تنها

مهرماه ۱۳۸۰ پایان ششمین دهه بنیان‌گذاری حزب توده‌ایران و آغاز هفتمین دهه حیات آن است. باز شدن در زندان‌ها به روی زندانیان سیاسی و گشایش فضای سیاسی کشور نخستین نتایج سقوط رژیم دیکتاتوری رضاخان و بیرون آمدن ایران از زیر بار سنگین اختناق، پیگرد، قتل، اعدام، زندان و رژیم پلیسی بود. آنها که از گروه مشهور به ۵۳ نفر (حزب کمونیست ایران) باقی مانده و از زندان بیرون آمده بودند، پس از یک جمع‌بندی همه جانبه از اوضاع بسیار بغرنج ایران و جهانی که گرفتار فاشیسم و جنگی خانمانسوز بود حزب توده‌ایران را بنا نهادند. رضاخان به همانجائی بازگشت که از آنجا آمده بود و ایرانی که از زیر بار بختک رژیم وی و کابوس حضور آشکار فاشیسم هیتلری بیرون آمده بود نه تنها در معرض خطر اشغال نظامی، بلکه با خطر ضد ملی تجزیه آن قرار داشت. بزرگترین وظیفه‌ای که در آن لحظات خطیر در برابر همه میهن دوستان ایرانی قرار داشت، زدودن آثار باقی مانده از دیکتاتوری رژیم رضاخانی و گشایش فضای سیاسی به روی احزاب و مطبوعات از یکسو و دفاع از تمامیت ارضی کشور و گره نزدن سرنوشت ایران با سرنوشت جنگ دوم جهانی در جبهه‌ها و رژیم هیتلری حاکم بر آلمان فاشیستی از سوی دیگر بود.

حزب توده‌ایران برای نبرد در هر دو جبهه به میدان آمد و در دهم مهرماه ۱۳۲۰ اعلام موجودیت کرد. رژیمی که ۱۰ سال پیشتر با تصویب قانون ۱۳۱۰ فعالیت حزب کمونیست ایران را منحل و ممنوع اعلام کرده بود، خود اکنون منحل شده و هدایت‌کنندگان و رهبرانش یا در زندان بودند، یا از ایران گریخته بودند و یا در انزوای ناباورانه خود فرو رفته بودند!

از ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ به فاصله ۱۲ سال حزب توده‌ایران توانست بزرگترین و سراسری‌ترین تشکیلات حزبی را برای نخستین بار در ایران سازمان دهد و در تاریخ این دوره از حیات ایران چنان تاثیری از خود بر

نیاز بود. در این عبور زمان بود که صحت نظرات و پیش بینی‌های حزب توده ایران در عبور دردناک، پر تلفات و پیچ در پیچ انقلاب از دشوارترین تنگناها و گذرگاه‌ها خونین به اثبات رسید. توده‌ای‌ها بیش از هر نیروی سیاسی دیگر، امروز با افتخار به گذشته و به سال‌های نخست پیروزی انقلاب و مشی توده‌ای حزب توده ایران می‌اندیشند و آن را همراه با خاطرات تلخ و شیرین بیاد می‌آورند. مشی و سیاستی که امروز به یقین اکثریت مردم ایران تبدیل شده است. آنها خاطره تلخ از کف رفتن رهبران و کادرهای حزب را در یورش ناجوانمردانه و ضد انقلابی به حزبی که با تمام توان خویش از انقلاب دفاع می‌کرد به خاطر می‌آورند، رزم‌آورانی را به یاد می‌آورند که امروز در سینه خاک خفته‌اند! آنها در یکی از دشوارترین لحظات تاریخ ایران و جهان که امریکا به بشریت چنگ و دندان نشان می‌دهد، آن فریاد تاریخی حزب توده ایران را بیاد می‌آورند که **«خطر امریکا جدی است!»**

یورش خونین به حزب توده ایران، یورش به انقلاب ۵۷ بود، همانگونه که کودتای ۲۸ مرداد یورش به کل جنبش ملی دهه ۳۰ بود، گرچه بر خلاف سال ۳۲ این یورش نتوانست و نمی‌توانست یک انقلاب را بدان آسانی که تصور کرده بودند به زانو درآورد؛ چنان که نتوانست! در سالگرد تاسیس حزب توده ایران، می‌توان بسیار گفت و نوشت، می‌توان تاریخ را ورق زد، می‌توان شهدا را برشمرد، می‌توان از خدمات عظیم به فرهنگ و هنر ایران نوشت، می‌توان به فرهنگ سیاسی حاکم بر جامعه ایران پرداخت که متاثر از درک و بینش سیاسی حزب توده ایران است، می‌توان به جنایاتی اشاره کرد که در رژیم شاه و در جمهوری اسلامی در حق حزب توده ایران روا داشته شد، می‌توان ۰۰۰ اما به جای این همه، باید به آن ریشه‌ای اشاره کرد که حزب توده ایران از آن رونقیده و همچنان از آن تغذیه می‌کند: **مشی و سیاست توده‌ای!**

حزب توده ایران شش دهه با همین مشی و سیاست به حیات خود در جامعه سنتی و مذهبی ایران ادامه داده و بازهم خواهد داد و تا این مشی بر حزب توده ایران سایه افکن است، هیچ یورش و جنایتی، هر قدر مهیب و خونین نخواهد توانست ارتباط آن را با جامعه ایران قطع کند. رژیم‌ها می‌آیند و می‌روند، رهبران نیز می‌آیند و می‌روند، آنچه ماندنی است مشی و سیاست شناخته شده حزب توده ایران. همان مشی و سیاستی که در نخستین طرح برنامه حزب توده ایران انعکاس یافت و اتفاقاً امروز و در این لحظات بیش از هر زمان دیگری ضرورت پیگیری آن احساس می‌شود. حزب توده ایران در محاصره فاشیسم و در شرایطی که ایران را خطر تجزیه و تکه پاره شدن تهدید می‌کرد و جامعه ایران خود را از زیر بار بختک دیکتاتوری بیرون می‌کشید یا به حیات سیاسی در ایران گذاشت. امروز نیز خطر تمامیت ارضی کشورما را بشدت تهدید می‌کند، مردم ایران بصورت یکپارچه در برابر هر نوع دیکتاتوری ایستاده و با چنگ و دندان از آزادی خود در برابر دو دشمن داخلی و خارجی دفاع می‌کند:

مافیای اقتصادی و ارتجاع در ایران و در حاکمیت

جمهوری اسلامی و امپریالیسم مهاجم امریکا در عرصه بین‌المللی!

در سالگرد تاسیس حزب توده ایران، هیچ شعاری برای توده‌ای‌ها رساتر و ملموس تر از این شعار وجود ندارد:

« با همه قدرت از مشی توده‌ای خود دفاع کنیم! »

پایان سلطنت پهلوی، بلکه پایان سلطنت در ایران بود، که مهر باطل را انقلاب عظیم و همه خلقی مردم ایران بر آن زد! این مهر چنان بر پیشانی «سلطنت» در ایران نشسته است، که بخشی از مقاومت در برابر «ولایت مطلقه فقیه» و اساساً «ولایت فقیه» در جمهوری اسلامی تحت لوای همین امر، یعنی پایان تاریخی هر نوع سلطنت در ایران انجام می‌شود، که نمونه‌های آن شعار علیه هاشمی رفسنجانی، تحت عنوان «اکبرشاه» و یا واعظ طبسی تحت عنوان «طبسی سلطنت و رها کن» است. متاثر از همین مهر باطل است که در سال‌های اخیر طرفداران بازگشت سلطنت پهلوی به ایران نیز فعالیت‌های خود را با عنوان «مشروطه خواهان» دنبال کرده‌اند!

حضور دوباره

پس از سرنگونی سلطنت کودتائی و بازگشت آزادی‌ها به جامعه که با یک انقلاب عظیم ممکن شده بود، فعالیت آزاد احزاب سیاسی و از جمله حزب توده ایران در داخل کشور آغاز شد. رهبری رنج کشیده و زخم خورده حزب توده ایران که از مهاجرتی تحمیلی و ناخواسته به میهن بازگشته بود با تمام توان و نیروی خود، وظیفه عظیم دفاع از انقلاب و دستاوردهای آن، مقابله با ضد انقلاب داخلی و خارجی و پیکار برای هدایت انقلاب در مسیر عدالت، آزادی و استقلال کشور را برعهده گرفت.

نسل سوم توده‌ای‌ها که در سازمان‌ها و گروه‌های غیر متمرکز پیکار توده‌ای دهه ۵۰ را پشت سر گذاشته بودند همانند رودخانه‌هایی که به دریا وصل می‌شوند به حزب توده ایران وصل شده و پیکری واحد را تشکیل دادند. کار سترگ دفاع از دستاوردهای انقلاب بهمن ۵۷، تحلیل دقیق حاکمیت چندگانه بیرون آمده از دل انقلاب و پافشاری بر پیگیری «نبرد که بر که» در حاکمیت جمهوری اسلامی، تفکیک صفوف مذهبیبون از یکدیگر و یافتن مهر و نشان‌های طبقاتی در این صفوف، پیشنهاد علمی تشکیل «جبهه متحد خلق» و ارائه بی وقفه و گام به گام تحلیل حوادث و رویدادها، مقابله با کودتاها و افشای آنها که با ظاهری مذهبی خود را در صفوف حاکمیت جا داده بودند، تلاش برای خاتمه بخشیدن به پراکندگی نیروهای چپ در ایران و متمرکز ساختن آنها در یک صف و پذیرش یک سیاست واقع بینانه (که برجسته‌ترین نمونه موفق آن پذیرش سیاست توده‌ای از سوی اکثریت اعضای سازمان فدائیان خلق ایران بود)، تلاش همه جانبه برای جلوگیری از چپ روی‌ها و بویژه جنگ‌های منطقه‌ای، که از سوی دست‌های مشکوک و افراد خام و گمراه در درون حاکمیت جمهوری اسلامی به همه آنها دامن زده می‌شد و ارائه راه‌حل‌های عبور از سدهای پیش روی آن بخش از حاکمیت جمهوری اسلامی که ظرفیت دفاع از انقلاب را نشان می‌داد برجسته‌ترین خطوط فعالیت و سیاست حزب توده ایران را تشکیل می‌داد.

از فروردین ۱۳۵۸ تا بهمن ماه ۱۳۶۱، یعنی کمتر از ۴ سال حزب توده ایران، علیرغم تنگناهای بی وقفه‌ای که بر سر راه فعالیت علنی و قانونی آن وجود داشت، مهر ارزایی خود از انقلاب، حاکمیت و تحولات ایران را چنان بر پیشانی تاریخ جمهوری اسلامی نشانده، که بی‌تردید و گمان این مهر در اصول و اساس خود همچنان بر پیشانی جمهوری اسلامی نشسته است!

گذشت زمان واقعیاتی را که حزب توده ایران از ابتدای پیروزی انقلاب ۵۷، پیرامون انقلاب و حاکمیت چندگانه آن بیان داشته و بر آن پای فشرده بود به اثبات رساند. برای رسیدن به این واقع‌بینی ۲۳ سال زمان

گریبان آقازاده‌ها و ابوی‌هایشان را نه مطبوعات، بلکه مردم خواهند گرفت!

کشور را "خودی‌ها" چاپیدند، نه "غیر خودی‌ها"!

پدیده آقازاده‌ها، بمثابة مقوله‌ای علمی در جامعه شناسی سیاسی ایران، یکی از موانع اصلی بر سر راه تحقق اهداف جنبش اصلاحات کنونی و از نشانه‌ها و نتایج آشکار انحراف در مسیر انقلاب ۵۷ است. این موانع و نشانه‌ها را می‌تواند در بندهای زیر خلاصه کرد:

- ۱- ظهور یک طبقه جدید سرمایه‌دار از "خودی‌ها"،
- ۲- انباشت سرمایه و نقدینگی این طبقه جدید از طرق غیر قانونی،
- ۳- نقش مخرب سیاست‌های تعدیل اقتصادی در دوران "سازندگی" در گسترش پایه‌های اقتصادی، سیاسی و اداری این طبقه نخواست؛
- ۴- ماهیت، ارزش‌ها و عملکردهای ضد انقلابی این طبقه نخواست که تبلور آن را در پیوند آن با سرمایه‌داران گذشته و تکنوکرات‌ها و روشنفکران وابسته به آن می‌توان دید،
- ۵- حرکت این طبقه به سوی کمپرادور شدن و وابستگی به قدرت‌های امپریالیستی،
- ۶- ضرورت یافتن راهکارهای مناسب در مقابله با این طبقه جدید، بمثابة یکی از مشکلات و موانع اصلی بر سر راه تحقق اهداف و آرمان‌های انقلاب بهمن ۵۷.

تاکنون علی‌رغم، مشاور امنیتی ریاست جمهوری شاید بی‌پروا ترین سخنان را در باره آقازاده‌ها در جمهوری اسلامی بر زبان آورده باشد. چنان بی‌پروا که حتی مطبوعات طرفدار اصلاحات نیز سخنان وی را پی نگرفته و تنها به انتشار بخش‌هایی از سخنان وی در صفحات داخلی و گاه در صفحات نخست خود اکتفاء کرده‌اند!

در مقابل، روزنامه‌ها و نشریات وابسته به جبهه ضد اصلاحات، که از کیسه همین آقازاده‌ها روزنامه و مجله منتشر می‌کنند و کاری به تیراژ و دخل و خرج نشریه‌شان ندارند، سعی در به انحراف کشاندن این سخنان و تحریف ماجرا داشته‌اند.

برای نمونه، روزنامه "سیاست روز" با هدف به انحراف کشاندن بحث آقازاده‌ها این پدیده را تنها در حد فساد اقتصادی معرفی کرده و می‌پرسد «براستی پدیده آقازاده‌ها از کجا و چگونه شکل گرفته است؟ چه شد که ارزش‌ها رنگ باخته و تحمل گرائی و مال اندوزی جای خود را در نزد برخی از مسئولین و یا وابستگان آنان باز نموده و ساده زیستی رنگ

باخته‌است؟» سیاست روز در ادامه و از قول داوود دانش جعفری یکی از "اقتصاد شناسان سطحی" (۱) که مرغ دزد و شتر دزد را در یک رده قرار می‌دهد می‌نویسد: «به طور کلی هر فردی که در راس قدرت قرار گیرد، حال این فرد ممکن است یک کارمند عادی باشد که اختیار صدور مجوزهای خاص را در دست دارد، در صورتی که لغزش وی ممکن است بسیاری از نزدیکان او از این موقعیت سو، استفاده کنند. لذا ریشه تمامی این قبیل مفاسد در ساختار اقتصادی است» (۲)

«سیاست روز» از قول حسین آفریده، نماینده مردم شیروان و عضو کمیسیون انرژی مجلس، اشاره به ساختار اقتصادی را در شماره دوم گزارشی که در باره بررسی آقازاده‌ها منتشر کرده کامل کرده و در حالیکه آقازاده‌ها از درون دولت طرفدار خصوصی سازی هاشمی رفسنجانی بیرون آمد، درباره ساختار اقتصادی مورد اشاره چنین می‌نویسد: «در شرایطی که اقتصاد دولتی انحصار به همراه آورده است نمی‌توان انتظار داشت نقش آقازاده‌ها به راحتی در عرصه‌های اقتصادی کمرنگ شود. آزاد سازی اقتصادی یکی از راه‌های مبارزه با پدیده آقازاده‌هاست.» (۳)

"سیاست روز" در بخش سوم گزارش خود، از قول علی اکبر زاده، نماینده ورزقان و عضو کمیسیون صنایع و معادن مجلس، در مخالفت با نظر مشاور رئیس جمهور که گفته بود «راهکارهای فیزیکی و قضائی محض مشکل طبقه جدید را از پیش روی انقلاب ایران بر نمی‌دارد.» (۴) مبارزه با آقازاده‌ها را در چارچوب فرمان هشت ماده‌ای رهبر برای مبارزه با فقر و فساد مطرح کرده و ضرورت مبارزه با فساد از طریق قوه قضائیه که در اختیار "طبقه جدید" است را توصیه می‌کند. (۵)

این روزنامه در بخش چهارم گزارش خود، بکلی نعل وارونه زده و در تلاش برای ایجاد انحراف کامل در بحث، ظهور پدیده آقازاده‌ها را به گردن "غیر خودی‌ها" و مربوط به دهه ۶۰ و دولت میرحسین موسوی انداخته و از قول ایرج ندیمی، نماینده مردم لاهیجان و عضو کمیسیون اقتصادی مجلس می‌نویسد: «دهه ۶۰ در ایران را می‌توان دهه ظهور آقازاده‌ها در عرصه‌های گوناگون اقتصادی و سیاسی نامید. پیچیدگی نفاق و نفوذ آن در مجموعه‌های قدرتی کشور منجر به عدم اعتماد مسئولین به سایر افراد جامعه شد.» (۶)

این روزنامه، از قول یکی دیگر از "اقتصاد شناسان" می‌نویسد: "آقا زاده‌ها تنها مشکل و مساله فساد اقتصادی جامعه نیستند، زیرا غیر آقا زاده‌های ناشناس خطر مزن تری برای جامعه به شمار می‌روند. جایی که دولت حضور دارد، آقازاده‌ها نیز فعالیت می‌کنند." (۷)

موسی غنی‌نژاد یکی از "اقتصاد شناسان" طرفدار خصوصی سازی و تعدیل اقتصادی و سیاست‌های لیبرالی نیز به روزنامه آفتاب یزد می‌گوید:

«وجود آقازاده‌ها حاصل عملکرد دولت در اقتصاد کشور است و در اقتصاد آزاد ما با چنین پدیده‌ای مواجه نیستیم.» وی در جهت بیرنگ کردن سخنان علی ربیعی پیرامون رابطه این طبقه نخواست با سرمایه‌داران کمپرادور رژیم گذشته و با کارتل‌ها و مراکز سرمایه‌داری جهانی می‌افزاید: «عملکرد ضعیف ما، در عرصه اقتصاد باعث شده که بیش از آنکه بیگانگان در حق ما ظلم کنند، ما در حق خود ظلم کنیم.» (۸)

معرفی طبقه جدید

با وجود اینکه مشاور رئیس جمهور، بطور مشخص از ظهور یک طبقه جدید در جامعه صحبت کرده و در بحث از یکی از مهمترین

اوائل دهه ۴۰ علیه رژیم شاه شکل گرفته بود را نداشت، مرتبط شده و با تکمیل زنجیره ارتباطی بورژوازی تجاری سنتی با بخشی از حوزه مذهبی، به طبقه جدید بعنوان یک کلیت اقتصادی-اجتماعی-سیاسی در جهت جلوگیری از هر گونه تحول اجتماعی، پوشش مذهبی-ایدئولوژیک لازم برای پیشبرد اهداف خود در چارچوب نظام مذهبی برآمده از انقلاب را بدهد.

احمد توکلی یکی از همفکران اینجریان و از اعضای این "طبقه جدید" که وزیر کار و مدتی نیز سخنگوی دولت میرحسین موسوی بود می‌گفت: «حکومت نمی‌تواند و نباید کارفرما را ملزم به آن کند تا کارگران خود را تحت پوشش تامین اجتماعی قرار دهد، زیرا این موضوع که یک نوع تحمیل است و مبنای شرعی ندارد، کارفرما را صورت تمایل و نه اجبار و در چارچوب توافق با کارگر می‌تواند این کار را بکند یا نکند.»

این دیدگاه ادامه منطقی آن ادعائی بود که هر عاملی را در حوزه اقتصاد فارغ از هر گونه کنترل می‌باید به سازوکار ویژه مورد نظر این جریان واگذار شود. نیروی کار نیز قطعاً مشمول همین حکم کلی است. حضور عسگراولادی در کابینه مهندس موسوی به طور مشخص و نمادین نشاندهنده رابطه ارگانیک میان ضرورت حفظ این "طبقه جدید" با حضور سیاسی آنان در حوزه تصمیم‌گیری در زمینه مسائل کلان بازرگانی کشور بود. تمامی همت دبیرکل جمعیت موفله در پست وزارت بازرگانی صرف دفاع از منافع بورژوازی تجاری سنتی شد. عسگراولادی در این زمینه از سر راه برداشتن حزب توده‌ایران، بعنوان مهمترین مانع زیر پا گذاشتن اصل ۴۴ قانون اساسی و سلطه کامل این طبقه بر تجارت کشور را با همکاری سازمان جاسوسی انگلستان برنامه ریزی و اجرا کرد.

با این وجود، تا زمانی که آیت‌الله خمینی در قید حیات بود، این طبقه جدید نتوانست واپس‌گرایی اقتصادی و فرهنگی خود را بطور کامل بر جامعه حکمفرما کند. از موارد مخالفت آیت‌الله خمینی با رویکردهای مورد نظر موفله-روحانیون متحد آن می‌توان تصویب قانون اراضی شهری در مجلس اول را ذکر کرد. این گروه به مخالفت و مقاومت در برابر تصویب این قانون برخاست، ولی آیت‌الله خمینی با بمیان کشیدن بحث رجوع به احکام ثانویه ضرورت انطباق احکام دینی و قوانین با مصالح و نیازهای عینی کشور را مطرح کرد. در نتیجه قانون اراضی شهری با آراء دو سوم نمایندگان مجلس بدون رجوع به شورای نگهبان به تصویب رسید. مبارزه جدی در جهت تغییر وضع موجود که بطور حتمی می‌توانست منافع این "طبقه جدید" را مورد تهدید قرار دهد، به بهانه ادامه جنگ با عراق متوقف و پس از درگذشت آیت‌الله خمینی و توطئه علیه آیت‌الله منتظری و در نتیجه کودتائی که به قدرت رسیدن هاشمی رفسنجانی و علی‌خامنه‌ای را در پی داشت به نفع طبقه جدید موقتا خاتمه یافت. (۹)

در پی این کودتاست که "طبقه جدید" توانست با حذب برخی فرماندهان سپاه و بسیج، سرپرستان بنیادها، نمایندگان "رهبر" در نهادها و تشکلهای مختلف و گروهی از مدیران و تکنوکرات‌ها و با یکدست کردن مجلس، سلطه سیاسی و اقتصادی خود را بسط داده و به نیروی حاکم تبدیل شود. طبقه جدید در سال‌های ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی و در نتیجه سیاست‌های تعدیل اقتصادی توانست کنترل خود بر تجارت خارجی و داخلی را تحکیم کرده و به سمت دست‌اندازی بر سایر بخش‌های اقتصاد کشور، از آن جمله صنایع نفت و گاز گام بردارد.

مشکلات بر سر راه انقلاب «طبقه» با همه بار سیاسی، اقتصادی، فرهنگی آن یاد کرده‌است، روزنامه‌های "سیاست روز" و "آفتاب یزد" در کنار سکوت مطبوعات هوادار اصلاحات، چنانکه در بالا نشان داده شد سعی کرده‌اند "آقازاده‌ها" را بعنوان پدیده‌ای مرکب از افرادی پراکنده، غیر منسجم، غیر طبقه و فاقد تشکلهای مشخص سیاسی در بیرون و درون حاکمیت که تنها در شرایط سیاسی دهه ۶۰ و در نتیجه عملکرد دولت در اقتصاد امکان سوء استفاده مالی یافته‌اند معرفی کنند. این درحالی است که طبقه جدید، طبقه‌ای است مشخص، با آگاهی و شناخت از منافع طبقاتی خود و دارای تشکلهای سیاسی و همه اهرم‌های سیاسی، قضائی، اداری، اطلاعاتی و نظامی دفاع از موجودیت و منافع طبقاتی خود. این طبقه نه در نتیجه عملکرد دولت در اقتصاد، بلکه در تقابل، تضاد و تخاصم با آن شکل گرفته و همه تبلیغات ثنولیبیرالی نهایتاً به تحکیم پایه‌های قدرت این طبقه نوحاسته منجر خواهند شد.

برای شناخت این طبقه جدید، کافی است به واقعیت تلخ سرکوب و عدم حضور نیروهای سیاسی نماینده دهقانان، کارگران، زحمتکشان و حتی سرمایه‌دارای ملی در بافت سیاسی جامعه نگاه کرد و به روشنی دید که این بورژوازی تجاری سنتی است که طی دو دهه اخیر به قدرت دست یافته و در میدان کارزار مبارزات طبقاتی، منحصر و واجد قدرت عملی دفاع از موجودیت، منافع و استمرار انتفاع از ثروت ملی و شرکت موثر در قدرت سیاسی بوده‌است.

هسته مرکزی این طبقه جدید را جمعیت موفله و روحانیون راستگرا تشکیل می‌دهند. این گروه از ابتدای انقلاب برای متوقف ساختن چرخ هر گونه تحول اجتماعی-اقتصادی در دفاع از منافع اکثریت مردم تلاش کرده‌است. موفله و روحانیون متحد آن از اولین روزهای انقلاب ادعا کردند که دولت تاجر خوبی نیست و کارگزاران دولتی در خرید و تجارت منافع "بیت‌المال" را آنگونه که باید در نظر نمی‌گیرند. به نظر آنها دولت باید با آزاد سازی اقتصاد در همه عرصه‌ها، همه چیز را به آنان واگذار کند.

در ادامه همین استدلال‌ها عنوان کردند که دولت نباید انحصار ارز را نیز داشته باشد. به نظر این گروه ارز هم یک کالا است و باید دولت آن را روی میز بگذارد تا از طریق بازار به قضا و قدر سپرده شود! این منطق معطوف به آن بود که اصولاً مجموعه تجارت خارجی (جز نسبت به اقلام محدود) و تجارت داخلی تماماً به این "طبقه جدید" واگذار شود. این طبقه فعالیت‌های اقتصادی دولت و همان شبکه نیم بند دولتی در عرصه توزیع که در آخرین ایستگاه به شبکه خود آنان متصل می‌شد را نیز قبول نداشته و با تظاهر به اسلام‌گرایی این اقدامات را توده‌ای و کمونیستی تبلیغ می‌کردند. شرکت حزب توده ایران در مبارزه طبقاتی علیه این "طبقه نوحاسته" در چارچوب دفاع از اصل ۴۴ قانون اساسی، که در عمل چشم‌سفندار این گروه بود، از صفحات درخشان فعالیت حزب در تاریخ فعالیت‌ها در دوران پس از پیروزی انقلاب است.

موفله و روحانیون متحد آن، نه تنها به دشمنی با حزب توده‌ایران ادامه دادند، بلکه بعلت دفاع آیت‌الله خمینی و دولت میرحسین موسوی از سیاست‌های حمایتی از باصلاح مستضعفان و زحمتکشان شهر و روستا، به سمت مخالفت با نظرات آیت‌الله خمینی در این مورد رفتند. آنها مخالفت خود با آیت‌الله خمینی را با "ارشادی" تلقی کردن احکام آیت‌الله خمینی در دفاع از سیاست‌های حمایتی از بی چیزان ادامه دادند.

جمعیت موفله، بمثابة هسته مرکزی "طبقه جدید" توانست با بخشی از روحانیت راستگرا که هیچگونه سابقه مشارکت در مبارزات یکه از

وابستگی به مراکز امپریالیستی

به شهادت تاریخ سیاسی در دهه اخیر ایران، بورژوازی تجاری سنتی متأثر از ماهیت دلالت صفت خود، در هر مقطع توطئه علیه انقلاب و گام‌های خود برای استقرار سلطه انحصاری بر حیات کشور را با زدوبند با مراکز امپریالیستی همراه کرده‌است. "راه توده" طی دوره دوم انتشار خود، بمناسبت‌های گوناگون این زد و بند را مستند به اسناد افشاء کرده‌است. در اینجا به برجسته‌ترین نمونه‌های این زدوبند فهرست وار اشاره شده و از علاقمندان این بحث دعوت می‌شود جهت اطلاع بیشتر به شماره‌های گذشته راه توده مراجعه کنند.

- عسگر اولادی، دبیرکل جمعیت مولف صرفنظر از جایگاه خود بعنوان وزیر بازرگانی، به پاکستان رفت تا پرونده‌ای را که سازمان جاسوسی انگلستان در مورد حزب توده ایران تهیه کرده بود تحویل بگیرد.

- توطئه علیه آیت‌الله منتظری و هواداران او، همزمان بود با مذاکرات رهبران این جریان با مک فارلن و اولیورنورث نمایندگان ریگان و اعضای رهبری وقت شورای امنیت ملی امریکا.

- سلطه کامل "طبقه جدید" بر حوزه تصمیم‌گیری در زمینه سیاست‌های کلان اقتصادی که با تصویب برنامه دوم اقتصادی دولت رفسنجانی رسمیت یافت، همراه بود با زدوبندهای پشت پرده با نهادهای مالی امپریالیستی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی.

- در آستانه انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری، توطئه‌های "طبقه جدید" و نمایندگان سیاسی آن برای قبضه کامل قدرت همراه بود با مذاکرات محرمانه محمدجواد لاریجانی با نیک براون مدیرکل وقت وزارت امور خارجه انگلستان در امور خاورمیانه و سفیر کنونی آن کشور در ایران. محمد جواد لاریجانی در آن زمان، طی یک مصاحبه مطبوعاتی در لندن ضمن اشاره به دستگاه دولتی آماس کرده، اطمینان داد: «ناطق نوری فعالیت اقتصادی بخش خصوصی را تشویق می‌کند. دولت را از فعالیت‌های مالی و اقتصادی برکنار می‌دارد و از ابعاد دولت می‌کاهد. ناطق نوری برنامه خصوصی سازی شرکت‌های دولتی را با سرعت بیشتری انجام خواهد داد.» (۱۰)

- محمد جواد لاریجانی که از زمان تسلیم تقاضای عضویت ایران در سازمان تجارت جهانی ۵ سال است که خارج از جایگاه رسمی خود، بعنوان نماینده "طبقه جدید" در نشست‌های سالانه انجمن داووس شرکت می‌کند، خواهان ایجاد رابطه با ناتو شده و طی یک مصاحبه رسمی با روزنامه "آزادگان" ادعا می‌کند «به نظرم مذاکره ما با ناتو منافع مهمی برای ما دارد. حوزه کار ناتو عوض شده‌است.» (۱۱)

خلاصه: بورژوازی سنتی تجاری، "طبقه جدید" را تشکیل داده و از طریق سلطه جمعیت مولف و روحانیون متحد خود بر ساختار قدرت و پیوند با بخشی از فرماندهان سپاه و مدیران و تکنوکرات‌های شریک شده در غارت اقتصادی و با زدوبندهای سیاسی-اقتصادی با قدرت‌های خارجی، از منافع طبقاتی و موجودیت خود دفاع می‌کند.

پی‌نوشت‌ها:

۱. فریبرز رئیس دانا، در مقاله "چرا توسعه نیافته‌ایم" مورخ ۲۳ تیر ۷۹ در روزنامه اقتصاد در باره این دسته از استاتید و کارشناسان اقتصادی چنین می‌گوید: «اقتصاد شناسان سطحی بر آنند که بهترین اقتصاد دانان، اقتصاد دانان مرده‌اند. به گویش صریح و تکرار شونده آنان، زنده باد نظام آزاد، بی‌مداخله هرکس، حتی من، تو و هر اقتصاد دان دیگر که احساس وظیفه می‌کند. به گمان آنان

بهترین کار و بهترین مداخله اقتصاد دانان مداخله نکردن است. این که در غیاب چنین احساس مسئولیت و مداخله، بهره‌کشان ستمگر و ضد توسعه هم دولت، هم سیاست، هم ارتش و هم فرهنگ مداخله را می‌سازند و اسب‌هایشان را بر گورستان بی‌تفاوت‌ها و پرهیزکاران منفعلی می‌تازند هیچ ربطی به این نظریه پردازان بی‌تدبیر و بی‌قابلیت ندارد و اساسا بنا به بینش آنان نیز نباید هم داشته باشد.»

۲. "سیاست روز" ۲۳ اردیبهشت ۸۰
۳. "سیاست روز" ۲۳ اردیبهشت ۸۰
۴. حیات نو ۲۰ اسفند ۷۹
۵. "سیاست روز" ۲۵ اردیبهشت ۸۰
۶. "سیاست روز" ۲۷ اردیبهشت ۸۰
۷. "سیاست روز" ۲ خرداد ۸۰
۸. آفتاب یزد ۲۹ اردیبهشت ۸۰
۹. تحلیل محافل آگاه توده‌ای داخل کشور در باره ۱۰ سال مقاومت مردم در برابر کودتای ۶۹ را در شماره ۱۰۹ راه توده بخوانید.
۱۰. "همشهری" ۲۸ بهمن ۷۵
۱۱. "آزادگان" ۱۱ اسفند ۷۸

استفاده از سلاح‌های هسته‌ای!

در میان انواع هیستری‌ها جنگی رایج در مطبوعات امریکا، بتدریج مسئله استفاده از بمب اتمی برای باصطلاح مقابله با تروریست‌ها نیز عنوان شده‌است. واشنگتن تایمز در تاریخ ۲۴ سپتامبر مدعی شد که "اسامه بن لادن" احتمالا نوعی بمب‌اتمی جاسازی شده در چمدان‌های مخصوص را در اختیار دارد، که گویا پیش از فروپاشی اتحاد شوروی ساخته شده و اکنون توسط مافیای روسیه در اختیار وی گذاشته شده‌است. این جنجالی است که در سال ۱۹۹۹، برای نخستین بار از سوی روزنامه "جورولسیم پست" چاپ اسرائیل آن را مطرح کرد و اکنون مطبوعات امریکا آن را تکرار می‌کنند و زمینه استفاده از بمب‌های اتمی محدود را در گوشه و کنار جهان و گسترش تولید سلاح‌های هسته‌ای را فراهم می‌سازند. ژنرال "پال ولفوتیز" آشکارا استفاده از سلاح هسته‌ای علیه کشورهای یاغی سخن به میان آورده و روزنامه "نیویورک تایمز" نیز از قول یکی از افسران بازنشسته اطلاعات ارتش امریکا می‌نویسد: «حداقل، سلاح‌های تاکتیکی هسته‌ای را باید در کمپ‌های بن لادن بکار برد، در غیر اینصورت جهان ما را ترسو معرفی خواهد کرد!» در عین حال، "پال رابینسون" سخنگوی چند آزمایشگاه ویژه تحقیقاتی پنتاگون از در اختیار داشتن سلاح‌های ردیف ۳ هسته‌ای سخن به میان آورده‌است که قادرند تا عمق زمین رسوخ کرده و رهبران کشورها را در صورت سنگر گرفتن در پناهگاه‌های زیر زمینی به قتل برساند! وی در نوشته‌ای که به کنگره امریکا تسلیم کرده می‌نویسد: «اگر رهبران کشورهای که متهم به سیاست‌هایی هستند که ما در صدد متوقف ساختن آنها هستیم و آنها به این سیاست‌ها ادامه می‌دهند، هدف نهایی ما باید این باشد که سلاح‌های هسته‌ای ما بتواند آنها را از میدان بدر کند!»

مطالب پربیننده گویا از مقام ۱۱ و ۱۲ به بعد تا مقام بیست و پنجم، پس از "راه توده" قرار گرفته‌اند.

مسئول شبکه اینترنتی گویا سپس ضمن شرح نحوه آمارگیری از میزان مراجعه کنندگان به این سایت از داخل کشور، این رقم را ۴۰ در صد مراجعه کنندگان شبکه گویا استخراج کرده‌است. یعنی ۶۰ در صد از خارج کشور به گویا مراجعه می‌کنند و ۴۰ در صد از داخل ایران!

روند اصلاحات در سوریه ادامه دارد!

آلمان - آخن - اخیراً مقاله‌ای در باره اصلاحات در کشور سوریه و ضرورت توجه به آن از سوی اصلاح طلبان جمهوری اسلامی در راه توده منتشر شده بود. پیرامون این مقاله، نقطه نظرات و اطلاعاتی را که از طریق دوستان سوریه‌ای خود بدست آورده‌ام برایتان می‌نویسم. شاید مفید باشد:

بنظر من، تحولات در سوریه از آن جهت مورد توجه اصلاح طلبان داخل کشور و مطبوعات داخلی قرار نگرفته، که این تحولات هنوز بسیار کند پیش می‌رود و انتقادات زیادی در عرصه دموکراسی به دولت حافظ اسد وارد است که مطرح کردن آن‌ها نیز در جمهوری اسلامی با موانع جدی روبروست؛ چرا که به ماجرای "این همانی" شبیه می‌شود!

مثلاً، تا همین مدتی پیش استفاده از موبایل و یا تلفن دستی در سوریه ممنوع بود و داشتن یک دستگاه فتوکپی جرم محسوب می‌شد، چرا که وسیله‌ای در جهت مبارزه با حکومت تلقی می‌شد! در سوریه هم استفاده از اینترنت و ماهواره تا پیش از به قدرت رسیدن "بشار اسد" پسر حافظ اسد ممنوع بود. این همه ممنوعیت و کنترل مردم به دلیل حالت جنگی بین سوریه و اسرائیل دور از منطق امکانات بالقوه و بالفعل یک حکومت متکی به مردم است. این واقعیت وقتی بیشتر درک می‌شود که بدانیم بدستور بشار اسد ۳۸ هزار زندانی سیاسی در این کشور مورد عفو قرار گرفته و آزاد شده‌اند، که بسیاری از آنها لبنانی بوده‌اند. آنها زندانیانی بوده‌اند که در لبنان بازداشت شده و به سوریه اعزام شده بودند. زندان "الزه"، که گویا زندانی شبیه زندان "اوین" در کشور خودمان بوده، در جریان اصلاحات بشار اسد تخریب و بازسازی شده‌است. پس از به قدرت رسیدن بشار اسد، بسیاری از وزیران دولت پدر وی از کار برکنار شده و به اتهام اختلاس و فساد اقتصادی تحت پیگرد قرار گرفته‌اند. برگماری آنها و فسادی که اکنون باتهام آن تحت پیگرد قرار گرفته‌اند ممکن نشده بود، مگر بدلیل فضای بسته سیاسی در دوران حافظ اسد. "محمود الزعبی" نخست وزیر دوران حافظ اسد به جرم اختلاس و دزدی در خانه‌اش بازداشت شد. بعدها گفته شد که او در بازداشت خودکشی کرده‌است. این درحالی است که مردم سوریه این بازداشت‌ها و خودکشی‌ها را کافی نمی‌دانند و معتقد به محاکمه علنی عاملین فساد در دستگاه دولتی هستند.

در ادامه اقدامات اصلاحی، بشار اسد اجازه تاسیس یک بانک خصوصی را داده‌است که افراد سوری مقیم کشورهای دیگر می‌توانند بصورت قانونی و از طریق این بانک پول به سوریه منتقل کنند، کاری که در گذشته ممکن نبود. دهها هزار کارگر سوری که در عراق و اردن کار

نامه‌ها و پیام‌ها

آلمان - کلن - سایت اینترنتی "گویا"، آمار مراجعه کنندگان و مطالب پر بیننده ماه آگوست خود را منتشر کرد. این آمار و توضیحات مسئول این سایت را برایتان ارسال می‌دارم تا هرگونه که صلاح می‌دانید آن را منتشر کنید و به اطلاع خوانندگان راه توده که احتمالاً دسترسی به اینترنت ندارند برسانید.

با تشکر از این خواننده راه توده، که زحمت چاپ و ارسال گزارش شبکه گویا را برای صفحه "نامه‌ها و پیام‌ها" کشیده‌اند، خلاصه‌ای از این گزارش را به اطلاع خوانندگان راه توده می‌رسانیم.

آمار خوانندگان مطالب راه توده روی شبکه اینترنتی "گویا"

گویا می‌نویسد: «در ماه "اوت" بالغ بر ۴۱۰ عنوان خبر، مقاله، گزارش، گفتگو و مطالب متنوع دیگر را در گویا ارائه کردیم، که ۱۵۰ عنوان منحصر در گویا منتشر شده‌اند. میانگین یک روز مراجعه به سایت گویا (بعنوان نمونه ۴ صبح ۳۰ اوت تا ۴ صبح روز ۳۱ اوت) بالغ بر ۹۵۷۰ بازدید کننده بوده‌است. از پربیننده‌ترین مطالب عرضه شده در خبرنامه گویا ۲۵ عنوان را به ترتیب میزان بازدید فهرست بندی کرده‌ایم که با تاریخ قرار گرفتن روی سایت (در ماه اوت) به شرح زیر است»

مطابق فهرست ارائه شده در گویا، "اخبار راه توده" که از تاریخ ۸ اوت روی سایت گویا قرار گرفته تا پایان همین ماه ۹۲۵۳ بار مورد بازدید قرار گرفت. مصاحبه سردبیر راه توده پیرامون سالگرد کودتای ۲۸ مرداد و معرفی کابینه جدید محمدخاتمی به مجلس که در تاریخ ۲۳ اوت، با عنوان "با هرگونه چپ روی مخالفیم!" روی سایت گویا قرار گرفت تا پایان این ماه (۷ روز) ۸۵۵۹ بار مورد بازدید و مطالعه قرار گرفت. مصاحبه سردبیر راه توده با رادیو صدای ایران، پیرامون انگیزه مخالفان جنبش مردم از شلاق زدن جوانان در خیابان‌ها، که در تاریخ ۱۸ اوت و با عنوان "از ترس مردم شلاق بدست گرفته‌اند" روی سایت گویا قرار گرفت، تا پایان این ماه ۸۳۶۷ بار مورد بازدید قرار گرفت.

اخبار راه توده، در میان ۲۵ عنوان پر بیننده‌ترین مطالب گویا، پس از گزارش‌های خانم کاملیا انتخابی فرد پیرامون حجاب و سیغه در جمهوری اسلامی، مصاحبه سعیدحجاریان با روزنامه همبستگی، گزارش ویروس جدید کامپیوتری، عکس‌های جدید از ایران و مقاله "پرسش از رهبر" به قلم "علی‌ولی" مقام هشتم را داشته‌است. همچنین دو مصاحبه سردبیر راه توده با رادیو صدای ایران، پس از مطلب گزارش فیلم در باره فساد در ایران و مصاحبه خانم ژیلانا بنی یعقوب با حجت‌الاسلام ابطحی رئیس دفتر وقت محمدخاتمی به ترتیب مقام ۱۱ و ۱۲ را داشته‌است. بقیه

ممکن است. موفقیت روز افزون شما را خواستاریم و منتظر ادامه تماس‌ها و همکاری‌های مطبوعاتی شما هستیم *

۴۰۰ هزار کودک امریکائی در "صنعت سکس" امریکا!

بنا به گزارش‌های منتشره در امریکا ۴۰۰ هزار کودک در ارتباط با صنعت سکس به کار گرفته شده‌اند، از آنها برای ساختن فیلم‌های سکسی و یا در شبکه‌های فحشاء بهره‌کشی می‌شود. نام این بهره‌کشی را گذاشته‌اند "صنعت"! دانشگاه پنسیلوانیا پس از بررسی گزارش‌های ۲۸۸ دفتر محلی و منطقه‌ای که با جوانان امریکا در زمینه بزهکاری کار می‌کند این آمار را منتشر کرده‌است.

در گزارش مذکور آمده‌است: بسیاری از دختر و پسرهای نوجوان امریکائی که در شبکه‌های سکس مورد سوء استفاده قرار می‌گیرند متعلق به خانواده‌های فقیرند و بخش وسیعی از آنها مدت‌ها در کانادا و مکزیک یا قربانی مواد مخدر بوده‌اند و یا در شبکه‌های توزیع و فروش مواد مخدر به کار گرفته شده‌اند.

سرنوشت این نوجوانان معمولاً به سرگردانی در خیابان‌های شهرهای بزرگ ختم شده و در شبکه‌های سکس اصرار معاش کرده‌اند. نکته هول‌انگیز دیگری که در تحقیق دانشگاه پنسیلوانیا به آن پرداخته شده، تجاوز به این نوجوانان و کودکان در خانواده است. بموجب این گزارش، تنها ۴ درصد از سوء استفاده‌های جنسی توسط افراد غریبه صورت گرفته است! (نشریه Metro ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱)

بلژیک - دوست گرامی "م.ح، س" نامه و درخواست شما دریافت شد. برای آبونمان نشریه، اگر بخواهید آن را بصورت مستقیم از محل انتشار آن دریافت دارید هزینه پست و قیمت نشریه برای یکسال ۱۴۰ مارک آلمان می‌شود، که می‌توانید معادل آن را بصورت پول محل اقامت خودتان برای ما ارسال دارید تا تبدیل شده و به حساب بانکی نشریه واریز شود. پس از اعلام موافقت و دریافت هزینه اقدام خواهیم کرد. لطفاً ما را با اطلاع کنید.

بجنگند! بکشید!

در کوران هیجان‌های ناشی از عملیات تروریستی که شبکه‌های تلویزیونی امریکا بی وقفه سرگرم آن هستند، "سی.بی.اس" نتایج یک نظر سنجی را اعلام کرد بموجب این نظرسنجی ۸۵ درصد مردم گفته‌اند جنگ حتمی است و ۷۲ درصد گفته‌اند حتی در صورت کشته شدن هزاران امریکائی جنگ ضروری است. همچنین ۷۹ درصد گفته‌اند از دست رفتن بعضی آزادی‌ها در مقابل امنیت بیشتر لازم است و نزدیک به ۵۰ درصد گفته‌اند کنترل دولت بر روی مکالمات و ارتباط‌های اینترنتی بلامانع است! همچنین، براساس یک نظرسنجی در تورنتوی کانادا ۵۳ درصد مردم طرفدار ایجاد یک حصار امنیتی در اطراف امریکا و کانادا می‌باشد و ۵۹ درصد گفته‌اند حاضرند برخی آزادی‌های خود را در مقابل امنیت بیشتر از دست بدهند حتی اگر منجر به تضعیف استقلال و آزادی شخصی آنها شود. ضمناً ۵۷ درصد مردم کانادا خواهان شرکت این کشور در عملیات مشترک نظامی شده‌اند.

می‌کنند از این اقدام دولت استقبال کرده‌اند. همچنین اعلام شده‌است که آن دسته از اتباع سوریه که در خارج بسر می‌برند و بدلیل نداشتن توان مالی نمی‌توانند به میهن باز گردند، در صورت تمایل دولت هزینه سفر و بازگشت آنها را تامین می‌کند. حتی کسانی که اقوامشان در خارج از کشور در گذشته‌اند و توان مالی انتقال اجساد آنها به کشور را ندارند می‌توانند از کمک مالی دولت در این زمینه استفاده کنند.

استفاده از اینترنت و ماهواره در سوریه آزاد شده‌است و بشار اسد پذیرفته که در صورت رای پارلمان لبنان برای تخلیه نیروهای سوری از این کشور، این رای را خواهد پذیرفت. پارلمان لبنان در گذشته بارها به خروج نیروهای سوری از لبنان رای داده بود اما حافظ اسد این رای را نپذیرفته بود. حادثه مهمی که در این ارتباط قابل یادآوری است آنست که بشار اسد حتی با "ولیدجنبلات" رهبر دروژی‌های لبنان که از جمله مخالفان سرسخت حضور نیروهای سوریه در لبنان است دیدار و مذاکره کرده‌است و وعده خروج نیروهای سوریه از لبنان را پس از درگیری‌های جاری میان فلسطینی‌ها و اسرائیل داده‌است. جانشین حافظ اسد، تاکنون بر بحث و مذاکره و دوری از زور و استفاده از نیروهای نظامی و امنیتی پافشاری کرده‌است. سفرهای احترام آمیز اخیر یاسر عرفات به سوریه و استقبال رسمی از وی در فرودگاه سوریه را نیز باید تلاشی از جانب جانشین حافظ اسد برای جبران اخراج توهین آمیز عرفات از سوریه در زمان حافظ اسد دانست. عملی که بسیاری معتقدند بدنبال آن، یاسر عرفات بدلیل فشار عصبی ناشی از آن در فرودگاه دمشق و هنگام سوار شدن بر هواپیما دچار سکت شده!

در زمینه آزادی احزاب، آزادی مطبوعات و آزادی فعالیت تشکل‌های صنفی نیز گام‌هایی برداشته شده‌است. احزاب چپ و ملی اجازه فعالیت یافته‌اند و روزنامه‌های وابسته به آنها اجازه انتشار گرفته‌اند. از جمله ارگان مرکزی حزب کمونیست سوریه. چند روزنامه خبری مدرن نیز به جمع مطبوعات افزوده شده‌اند، از جمله یک نشریه فکاهی و طنز. سبکی در جهان مطبوعاتی، که در زمان حافظ اسد مطرود بود! همچنان که فعالیت سندیکاهای کارگری و دیگر تشکل‌های صنفی مستقل دهها سال در سوریه ممنوع بود و هر نوع فعالیتی در این عرصه، اقدام علیه امنیت کشور تلقی می‌شد. (ع + بهرام)

هلند - رفقای گرامی! با سلام و عذرخواهی بابت تاخیر در تماس بدلیل تعطیلات و مسافرت و غیره. در هر صورت آدرس‌م را می‌فرستم و مبلغ لازم را هم به حساب واریز می‌کنم. برای جبران تاخیر، مطلبی را که برایتان ترجمه کرده‌ام می‌فرستم و بعد از این هم اگر مقاله جالبی دیدم ترجمه کرده و ارسال می‌دارم. البته ناگفته نماند که زبان فارسی من به دلیل سال‌ها دوری از ایران قدری "شکر" شده‌است!

راه توده: از دریافت نامه شما خرسندیم و ترجمه‌ای را هم که برای چاپ فرستاده‌اید در همین صفحه منتشر می‌کنیم. فارسی‌تان شیرین است و هنوز شکر نشده‌است!

لطفاً از این پس نام نویسنده و نام نشریه‌ای که از آن مطلب ترجمه می‌کنید در ابتدای ترجمه خود ذکر کنید و برای آگاهی خوانندگان راه توده نیز بنویسید که نشریه مورد نظر در چه گروه از نشریات کشور محل اقامت شما قرار دارد. منتظر ترجمه‌های بیشتر شما هستیم! ضمناً آدرس ای‌میل خودتان را هم اگر در اختیار ما بگذارید برای تماس فوری می‌توانیم از آن استفاده کنیم. کاری که با در اختیار داشتن شماره تلفن شما هم

اخبار جنبش کارگری

گر سنگانی با

دست‌های پینه‌بسته!

کارگران و زحمتکشان ایران در چنبره اندوهباری از مشکلات، نامالیامات و فقر و محرومیت فزاینده گرفتارند. این ستون اصلی تولید در اقتصاد کشور با تحمل دشواری‌های دوران جنگ هشت ساله امید داشت تا پس از جنگ و با تصویب لوایح و قوانین کارگری به آن آرمان‌هایی دست یابد که برای تحقق آن در انقلاب ۵۷ شرکت کرده بود. شاید بتوان تصویب قانون کار موجود در جمهوری اسلامی را یگانه دست‌آورد مهمی برای جنبش کارگری کشور به حساب آورد، که در سال‌های اول پیروزی انقلاب و پس از پشت سر گذاشتن همه کارشکنی‌های سرمایه‌داری تجاری و ارتجاع از تصویب مجلس وقت گذشت. امروز، نه تنها چرخ صنایع کشور را سرمایه‌داری تجاری و مافیای اقتصادی در پی‌گیری برنامه صندوق‌بین‌المللی پول و بانک جهانی (تعدیل اقتصادی) از حرکت باز مانده و بیکاری و گرسنگی کارگران کشور را تهدید می‌کند، بلکه قانون کار که یگانه دست‌آورد ملموس و باقی‌مانده کارگران از انقلاب ۵۷ به حساب می‌آید نیز در خطر تغییر ماهیت و استحاله قرار گرفته‌است.

نخستین ضربه مهلک به این قانون را نمایندگان دوره پنجم مجلس شورای اسلامی با تصویب قانون محروم شدن کارگران کارگاه‌های کمتر از پنج کارگر از شمول قانون کار وارد کردند. ضربه‌ای که نزدیک به یک میلیون کارگر ایران را شامل شد. همین مصوبه مجلس پنجم، سنگ بنای یورش‌های بعدی به قانون کار و در واقع جنبش کارگری کشور شد. همان زمان که این مصوبه از مجلس گذشت، حسن صادقی، رئیس هیات مدیره کانون عالی شورای اسلامی کار طی سخنانی به مناسبت روز کارگر و در اشاره به این مصوبه، آن را، بدرستی ستیز با قانون کار و ستیز با حیات میلیون‌ها کارگر و خانواده‌های آنها ارزیابی کرد. آن مصوبه را مجلس پنجم تحت پوشش گشایش فضای اقتصادی برای سرمایه‌داری ایران و ایجاد محل اشتغال برای میلیون نیروی کار کشور به تصویب رساند، اما ادامه بیکاری در کشور و تشدید بحران کارگری و ادامه تعطیل واحدهای تولیدی بیش از پیش نشان داد که آن استدلال‌ها و توجیهات تنها یک بهانه بوده‌است. با آن مصوبه، نه تنها رکود تولید و افزایش بیکاری در کشور متوقف نشد، بلکه موجب شد تا تجاوز به حقوق کارگران تشدید شود و زمینه برای یورش به مجموعه قانون کار فراهم شود. قراردادهای موقت کار چون شمشیر داموگلس بالای سر کارگران معترض قرار گرفت تا از برقراری نوع جدیدی از بردگی دفاع کند!

غفلت مطبوعات

نکته بسیار مهم در چهار سال گذشته، تغافل مطبوعات طرفدار جنبش اصلاحات نسبت به اخبار جنبش کارگری کشور و مشکلات کارگران است. بی‌اعتنائی به بحران صنایع، بیکاری و مشکلات موجود در واحدهای کارگری کشور موجب تظاهرات، راه‌بندان، تجمعات کارگری و اعتصابات کارگری شده‌است. روش‌هایی که حق طبیعی کارگران برای بیان خواسته‌هایی است که حاکمیت و کارفرمایان به آنها توجه نمی‌کند و مطبوعات نیز با سکوت از کنار آن می‌گذرند و اخبار آن را منعکس نمی‌کنند. مسئله "حق اعتصاب"، که اکنون به یکی از محوری‌ترین بحث‌های جنبش کارگری در ایران تبدیل شده، ریشه در همین بی‌اعتنائی و تلاش کارگران برای قانونی کردن واکنش‌های معترضان خویش دارد.

کارگران کشور، به همراه نهادهای کارگری، اعم از حزب اسلامی کار، خانه کارگر، شورای‌های اسلامی کار، برخی نمایندگان مجلس و حتی شخص ریاست جمهوری خواهان به رسمیت شناخته شدن "حق اعتصاب" برای کارگران شده‌اند!

همان دست‌هایی که لایحه محروم کردن کارگران از شمول قانون کار در واحدهای زیر پنج کارگر را از تصویب مجلس پنجم گذراند، اکنون نیز در برابر لایحه قانونی شدن حق اعتصاب و تصویب آن در مجلس ششم ایستاده‌است. مطبوعاتی که با تامین هزینه انتشار خود توسط همین دست‌ها انتشار آنها ادامه دارد، به بلندگوی مقابله با تصویب قانون "حق اعتصاب" تبدیل شده‌اند. یعنی همان مطبوعاتی که برای تضعیف پایگاه مردمی دولت کنونی، که دولت اصلاحات نام گرفته دم از عدالت اجتماعی و حق و حقوق اقتصادی مردم می‌زنند تا بحران سیاسی را در سایه قرار دهند. نظریه پردازان همین خط در مطبوعات می‌نویسند که قانونی شدن "حق اعتصاب" به بیگانگان اجازه نفوذ و تحریک کارگران را می‌دهد! و یا اینکه "حق اعتصاب به اعتصاب سیاسی خواهد انجامید!"

خاتمی: با اعتصاب قانونی موافقم!

محمدخاتمی در یک کنفرانس مطبوعاتی، در پاسخ به سؤال خبرنگار کار و کارگر پیرامون حق کارگران برای اعتصاب که در ماده ۱۴۲ قانون کار قید شده گفت:

اعتصاب حق کارگران و مجامعی است که حق و حقوقی برای فرد دارند، اما نتایج اعتصاب در کشورهایی که اقتصاد پویا، سازنده، مستحکم و قوی دارند با کشوری که تازه روی پای خود ایستاده‌است فرق می‌کند و می‌تواند روی کل اقتصاد و امنیت جامعه تاثیر بگذارد. من معتقدم در عین حال که اعتصاب حق هر بخش جامعه‌است، اما باید متوجه وضعیت حساس کشور بود تا هر روز به بهانه‌های مختلف و حتی انگیزه‌های سیاسی، اعتصاب به اقتصاد و امنیت کشور لطمه نزنند.

در همین رابطه "حسن صادقی"، رئیس هیات مدیره کانون عالی شوراهای اسلامی کار در گفتگویی با خبرنگاری دانشجویی "ایسنا" گفت: مطبوعات طرفدار اصلاحات اخبار مربوط به جامعه کارگری کشور را که یکی از گردان‌های اصلی این جنبش است منعکس نمی‌کنند. موافقت با اعتصاب برنامه‌ریزی شده و هدایت شده در جهت ایجاد تعادل در رابطه کارگران و کارفرمایان - بدون دخالت نیروهای امنیتی و نظامی - حقی است که کارگران برای دستیابی به آن از تمام اهرم‌هایی که در اختیار دارند بهره

خواهند گرفت. (بقیه در ص ۲۸)

به نظر می‌رسد که کلید حل معما در پاسخ درست به این پرسش نهفته است که چه جریانی بیشترین سود را از این واقعه می‌برد؟ آیا، این نیروهای راست افراطی در درون و حاشیه هیات حاکمه ایالات متحده نیستند که برای برون رفت از رکود اقتصادی شدیدی که گریبانگیر سرمایه داری و پیشبرد "نظم نوین جهانی" مورد نظرشان شده نیازمند ایجاد چنین سناریوهایی هستند؟

در جریان بمب‌گذاری شهر "اوکلاهاما" که منجر به کشته شدن ده‌ها نفر مردم بی‌گناه شد، سرانجام یک امریکائی بنام "تیموتی مک وی" مجرم شناخته و بر صندلی الکتریکی نشاند شد. نتایج تحقیقات هیچگاه بطور کامل منتشر نشد. بالاخره روشن نشد که آیا وی به تنهایی دست به چنان اقدامی زده بود و یا چنانکه اینجا و آنجا مطرح شد، با گروه‌های راست افراطی امریکا رابطه داشته است. نقش سازمان پلیس مخفی اف.بی.آی که از جانب برخی عوامل حاکمیت ایالات متحده نیز به شدت مورد انتقاد قرار گرفت چه بود؟ آیا این سازمان و سازمان‌های مشابه آن مانند "سیا" در جریان اخیر نیز دست نداشته‌اند؟ تجربه تاریخی به این پرسش پاسخ مثبت می‌دهد و علاوه بر این، دیگر مانند روز روشن است که سرخ این قبیل سازمان‌های پلیسی و جاسوسی در نظام سرمایه‌داری، در دست‌های خشن‌ترین نیروهای راست قرار داشته و اعمال آنها از انظار مردم پنهان نگاه داشته می‌شود.

باز هم به نظر می‌رسد که امپریالیست‌ها برای پیشبرد سیاست‌های خود که اکنون دیگر بر خلاف سال‌های ۱۹۳۰ جنبه جهانی نیز به خود گرفته است، آماده هرگونه تبهکاری بر ضد بشریت و از جمله مردم ایالات متحده هستند. در این رابطه، طبیعی است که سیاست همه گروه‌های افراطی و تروریستی راست و چپ در سراسر جهان عملاً در خدمت اهداف آنها قرار می‌گیرد و امپریالیست‌ها را یک قدم دیگر به هدف خود که استیلای کامل بر منابع مواد خام و نیروی انسانی جهان است نزدیک‌تر می‌کند.

لشکر کشی به افغانستان، در عین حال موید آن است که نظام سرمایه‌داری بیش از پیش به زور گرایش می‌یابد و به سوی ورشکستگی کامل نزدیک می‌شود. بازگشت به سیاست "کشتی‌های توپدار" که اکنون جای خود را به "موشک‌های کروزر" داده است، نشان می‌دهد که "جبر اقتصادی" به عنوان وجه مشخصه کلاسیک نظام سرمایه‌داری جای خود را بیش از پیش به "جبر غیر اقتصادی" می‌سپارد.

نکته اخیر، بویژه می‌تواند برای آن گروه از دل‌باختگان پیوستن بی‌چون چرای کشور ما به ارباب "نظم نوین جهانی" و سیاست نتولیبرالی امپریالیست‌ها حائز اهمیت باشد که در باره آن فکر کنند.

دولت‌های امریکائی باید سر کار بیایند!

روزنامه واشنگتن پست در تاریخ ۲۹ سپتامبر به قلم یکی از روزنامه نگاران سرشناس امریکا بنام "چارلز گراتهامر" می‌نویسد: «باید کار شبکه ترور را یکسره کرد، ولی هدف اصلی از جنگ علیه تروریست‌ها تغییر رژیم‌هاست و این تغییر با طالبان شروع می‌شود!»

حادثه نیویورک نشان داد: "جبر اقتصادی" جای خود را به "جبر غیر اقتصادی" می‌دهد!

از "کشتی‌های توپدار" تا "موشک‌های کروزر"

ب.الف. بزرگمهر

ماجرای تروریستی در نیویورک و واشنگتن و حمله تروریستی به مهم‌ترین مراکز تصمیم‌گیری‌های اقتصادی و نظامی در ایالات متحده در شرایطی که کشورهای متروپل سرمایه‌داری وارد دوران رکود شدید اقتصادی شده‌اند، نه تنها باعث انحراف افکار عمومی مردم این کشورها از مشکلات بیشماری که با آن دست به گریبانند شد، که روند جهانی شدن سرمایه و استقرار "نظم نوین جهانی" مورد نظر امپریالیست‌ها را جانی تازه بخشید.

محافل خبری امپریالیسم با سوء استفاده از احساسات ملی‌گرایانه کوشیدند این اقدام تروریستی را با حمله ژاپنی‌ها به پایگاه نظامی "پرل هاربر" در جنگ جهانی دوم همسان وانمود کنند.

مانند دفعات پیشین، انگشت اشاره به سوی "بنیادگرایان" اسلامی و کشورهای "یاغی" نشانه رفت. جرج بوش، رئیس‌جمهور ایالات متحده با لحنی که بی‌شبهت به لمپن‌ها نبود، وعده انتقام و سرکوبی داد و دیگر سیاستمداران کشورهای اروپای باختری نیز پا را از این فراتر گذاشته و آن را خطری برای دموکراسی ارزیابی کردند. همین اشاره‌ها به کشورهای "یاغی" و گروه‌های احتمالی عامل آن، بررسی امکان استقرار نیروهای نظامی امریکا و پیمان ناتو در جمهوری‌های آسیای میانه مانند تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان و ۰۰۰ و نیز در خواست عبور نیروهای نظامی امریکائی از کشورهای منطقه و از جمله کشور ما "ایران" بیش از پیش ماجرای آتش سوزی ساختگی "رایشتاک" (مجلس نمایندگان آلمان) توسط عوامل حزب فاشیست "ناسیونال سوسیالیسم" آلمان در سال‌های ۱۹۳۰ را به یاد می‌آورد که با متهم نمودن کمونیست‌ها به این عمل و دستگیری‌های گسترده و به زندان افکندن نیروهای مترقی جامعه آلمان آن روز، حاکمیت فاشیست‌ها را در این کشور در پی داشت. امری که بعداً با جنایات فاشیست‌ها در راه اندازی جنگ جهانی دوم آنچنان ضربات مهلکی بر جامعه اروپا و بشریت وارد آورد که هنوز پس از گذشت بیش از نیم سده، آثار آن زوده نشده‌است.

اکنون، صحبت بر سر لشکر کشی امپریالیستی به افغانستان است و از "اسامه بن لادن" ثروتمند سعودی مقیم افغانستان به عنوان متهم اصلی یاد می‌شود. فردی که همکاری غیر قابل انکار وی با عوامل امریکائی در براندازی دولت دمکراتیک افغانستان حتی اگر او سازماندهنده چنین عملیات تروریستی باشد - سوء ظن نسبت به ماجرای پیش آمده را دو چندان می‌کند.

ضرورت رابطه همه جانبه روسیه و آلمان از یک طرف و طرح مسئله نقش خود امریکا در بوجود آمدن حوادث اخیر در این کشور، از سوی دیگر بود.

اظهارات ژنرال ارتش فدراتیو روسیه در انجمن فرهنگی روسیه و آلمان در برلین، بدنبال حوادث تروریستی امریکا

انعکاس برخی اهداف امریکا در مطبوعات بزرگ جهان

در حالیکه ارتش امریکا در نقاط استراتژیک خاورمیانه و قفقاز مستقر می‌شود، برخی از مطبوعات مهم کشورهای بزرگ سرمایه‌داری غرب و برخی مطبوعات منطقه اشاراتی به برخی اهداف و مذاکرات و خواست‌های دیکته شده امریکا به کشورهای منطقه می‌کنند. اخبار مربوط به این اهداف و پیام‌ها و خواست‌ها را به نقل از مطبوعات مورد اشاره می‌خوانید:

استرداد صدها نفر! - روزنامه لبنانی "المحرر" (طرفدار سوریه)
نوشت: اف.بی.آی از کشورهای عرب خواستار استرداد صدها نفر شده‌است و یک لیست ۴۰ نفره نیز در اختیار دولت لبنان گذاشته است تا تحویل امریکا داده شوند، از جمله "عماد مقنیه" از گروه حزب‌الله که متهم به قتل یک امریکائی بنام "ویلیام باکلی" و متهم به هواپیما ربائی است. در همین حال یک وزیر لبنانی به همین روزنامه گفته‌است که امریکا به دولت لبنان اطلاع داده که این کشور در لیست کشورهای مورد نظر امریکا برای کارزار ضد تروریستی قرار ندارد.

جنگ ۱۰ ساله - روزنامه تایمز لندن در تاریخ ۲۰ سپتامبر نوشت: تمرکز عظیم نیروهای نظامی امریکا به معنای آن است که هدف منحصر به دستگیری و مجازات بن‌لادن نیست. گسیل دو ناو هواپیمابر به همراه کشتی‌های جنگی آنها و ناو "تئودور روزولت" یک تراکم بزرگ جنگی را به نمایش گذاشته‌است، البته راه حل آسانی در پیش نیست. تروریسم یک خطر بزرگ جهانی است و مبارزه با آن به نظر یک منبع مطلع ۵ تا ۱۰ سال ادامه خواهد یافت. (بنابراین گزارش و اظهارات منبع خبری تایمز لندن که نمی‌تواند فردی عادی باشد، امریکا برای یک جنگ ۵ تا ۱۰ ساله خود را آماده کرده‌است که بی شک دایره آن در خاورمیانه محدود نخواهد ماند!)

در همین زمینه وزیر دفاع امریکا، در میان انواع حرف‌هائی که در هفته‌های اخیر در شبکه‌های تلویزیونی جهان - از جمله از سوی خود وی - زده شد و سخنرانی‌هائی که با انگیزه‌های مختلف صورت گرفت، به نکاتی اشاره کرده است که نباید اجازه داد در لایبالی انبوه خبرها و گزارش‌ها گم شده و به آن توجه لازم نشود. او با صراحت کامل گفت: «ائتلافی ظرف ۶، ۹، ۱۲ و یا چند سال تشکیل خواهد شد. در اینجا صحبت بر سر راه‌حل‌های مرحله‌ای نیست، بلکه نابودی توانمندی تروریست‌ها در مدت طولانی است. بعضی از اقدامات می‌تواند غیر نظامی باشد، مانند مدل یوگسلاوی!»

نقش روسیه - در عین حال روزنامه "نزائوسیمایا گازتا" چاپ مسکو در تاریخ ۲۱ سپتامبر نوشت: احتیاط روسیه برای شرکت در عملیات امریکائی‌ها پیچیده نیست. نگرانی در مورد آینده جهان بعد از جنگ در افغانستان است. منافع اقتصادی کمال اهمیت را دارد. ازبکستان و

ضرورت اتحاد آلمان و روسیه در برابر امریکا

همزمان با اعلام آماده‌باش نظامی به ارتش امریکا و حرکت ناوگان‌های جنگی این کشور به سوی اقیانوس هند، دریای عمان و خلیج فارس، انجمن فرهنگی آلمان و روسیه نشست را با شرکت یک ژنرال ارتش فدراتیو روسیه ترتیب داد. در این نشست موقعیت آلمان و ضرورت اتحاد آن با روسیه مطرح شد. ژنرال روس که "ویکتور کولتوف" نام دارد و متخصص امور مشترک نظامی وزارت دفاع فدراتیو روسیه است، از سوی دولت آلمان نیز "الکساندر رار"، مسئول روابط امور خارجی شهر برلین در جلسه شرکت داشت.

به گزارش خبرنگار راه‌توده "م.باران" که در این جلسه شرکت داشته‌است، ژنرال روس در نشست مورد بحث گفت: جهان در دوران دیگری بسر می‌برد و ما نباید در شناخت این دوران اشتباه کنیم. نقش ناتو در دنیای نوین هنوز توضیح داده نشده‌است. ما نیز از وقایع اخیر در امریکا متاسفیم و عمل تروریستی را محکوم می‌کنیم، اما بخاطر داشته باشیم که بدنبال این حادثه جهان وارد مرحله جدیدی شد. ناتو محصول جنگ سرد است و به همین دلیل با انحلال پیمان ورشو ما نمی‌توانیم علت وجودی ناتو در شرایط کنونی را درک کنیم.

"الکساندر رار" مسئول روابط امور خارجه شهر برلین نیز در این جلسه گفت: از نظر ما نیز وقایع اخیر امریکا و حملات تروریستی محکوم است. شواهد زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد جهان بعد از ۱۱ سپتامبر تغییر کرده و ما در دوران بسیار حساس و نگران کننده‌ای به سر می‌بریم. دورانی که هر حادثه‌ای امکان پذیر است. حوادث ماه سپتامبر، در عین حال نقش جهانی روسیه را برجسته کرد، یا بهتر است بگوییم برجسته‌تر کرد. این ارزیابی به این مفهوم است که پوشش امنیتی اروپا بدون روسیه امری ناممکن است و باید از هرگونه ماجراجوئی و همگام شدن با عملیات نظامی امریکا پرهیز کرد.

مسئول روابط امور خارجه شهر برلین در ادامه سخنان خود گفت: در مورد سیستم دفاع موشکی امریکا کشورهائی مانند ایران، عراق و لیبی را بهانه استقرار این سیستم کرده است و این در حالی است که شواهد نشان می‌دهد این کشورها به هیچ وجه نمی‌توانند باعث نگرانی جهان باشند. طالبان نیز به تنهائی نیروئی نیست که بخواهیم آنها را جدی بگیریم.

در پایان سخنرانی‌های پیش بینی شده در این نشست، چند تن از حاضران در جلسه پرسش‌های خود را مطرح کردند، که عمدتاً مربوط به

بازگشت به قدرت در ایران با دست آمریکا و اسرائیل خواست و آرزوی تازه‌ای نیست. همگان باید بخاطر داشته باشند که پیش از حمله ارتش عراق به ایران و سقوط چند شهر جنوب کشور بدست ارتش صدام حسین نیز ژنرال‌های ارتش شاهنشاهی در اتاق جنگ بغداد حضور یافته و می‌خواستند در کنار ژنرال‌های عراقی حکومت مستقل خوزستان را تشکیل دهند. در چارچوب همین توطئه ضد ملی، شاپور بختیار نیز به بغداد سفر کرد و در کنار سپهبد پالیزبان، ارتشبد آریانا و تعداد دیگری از ژنرال‌های شاه با دولت بغداد برای تشکیل دولت باصطلاح مستقل در خوزستان وارد مذاکره شد.

اینبار نیز، آنها موقعیت را پس از حوادث تروریستی در آمریکا مغتنم شمرده و همه جانبه وارد میدان شدند. کیهان لندن و رادیو اسرائیل بر یک روی طبل کوبیدند و فرزند ارشد شاه سابق ایران بر روی دیگر طبل. آنچه بعنوان صدا از دو سوی این طبل برآمد، جنگ بود؛ بی‌اعتناء به تلفات آن و از میان رفتن تمامیت ارضی کشور!

شاید گفتگوئی که در زیر می‌خوانید یکی از تاریخی‌ترین و رسمی‌ترین مواضع سلطنت خواهان و پهلوی زدگانی باشد، که به هر قیمت می‌خواهند به قدرت باز گردند. **ریشه‌های پرقدرت مخالفت سلطنت طلب‌ها با اصلاحات و تحریم انتخابات ۸۰ و شدیدترین حملات تبلیغاتی به شخص محمدخاتمی، که همسویی کامل با منفورترین و طرد شده ترین بخش حاکم در جمهوری اسلامی دارد در همینجا نهفته است!**

چشم اسفندیار را در ایران جستجو کنید!

چهار شنبه ۱۹ سپتامبر - دفتر رضا پهلوی: رضا پهلوی در گفتگو با شبکه تلویزیونی "فوکس" مواضع حکومت ایران در مورد اقدامات تروریستی هفته قبل را بی‌اعتبار خواند. وی در این گفتگو و همچنین دیگر اظهارنظرهای خود رژیم ایران را یکی از خطرناک‌ترین حامیان تروریسم دولتی در جهان نامید و افزود «۲۳ سال تروریسم دولتی را نمی‌توان با چند ژست تو خالی لاپوشانی کرد. اگر خاتمی واقعا مخالف تروریسم است باید بی‌قید و شرط تمام مراکز آموزش تروریست‌ها را ببندد، سیاست ترور را در داخل متوقف کند و در روند صلح اعراب و اسرائیل خللی وارد نکند.»

رضا پهلوی در مصاحبه‌ای با شبکه اسپانیایی زبان آمریکا گفت: «رژیم تهران این تروریست‌ها را (آنها) که به مرکز تجاری حمله کردند) از لحاظ مالی و معنوی حمایت می‌کند و هر جا که دست‌های اختاپوسی دیده شود همه به یک جا ختم می‌شود و آن تهران است..»

تحلیل گر رادیو آزادی - روزنامه «وال استریت ژورنال» در قسمت تریبون آزاد خود، در روز ۱۴ سپتامبر مقاله‌ای منتشر کرد به قلم "بیل سمیعی" تحلیل گر اصلی رادیو آزادی. او در این مقاله نسبتاً طولانی به تفصیل حرف‌های ضد آمریکائی رهبران جمهوری اسلامی را آورد و در انتها گفت اگر حکومت تهران راست می‌گوید باید به تحریکات ضد آمریکائی خود خاتمه دهد و گرنه او نیز مانند طالبان و صدام باید جواب پس بدهد.

ترکمنستان به ثبات در افغانستان احتیاج دارند تا بتوانند خط گاز و نفت خود را مستقل از روسیه از آنجا عبور داده و به پاکستان برسانند. آمریکا می‌تواند بعد از بمباران افغانستان پیاده نظام خود را در حاشیه هرات و در امتداد رودخانه "هیرمند" تا کابل و پیشاور به حرکت در آورد. در این جهت است که احداث لوله گاز و نفت از ازبکستان و ترکمنستان به بندر کراچی پاکستان محتمل‌ترین راه است. شاید آمریکا ۶ ماه تا یکسال وقت احتیاج داشته باشد تا دولت دست نشاندۀ خود را در افغانستان روی کار آورد. دولتی که بر لوله‌های نفت و گاز کنترل کامل داشته باشد. یک منبع مطلع در مراکز اطلاعاتی و نفتی روسیه گفت که این سناریو هم اکنون مورد گفتگو و بررسی است و بشدت تلاش می‌شود تا ترکمنستان و ازبکستان در جهت این استراتژی و منافع قرار گیرند. بین مسکو و تاشکند قراردادهائی برای مشارکت شرکت‌های Iteva و شرکت "ازبک نفت و گاز" برای توسعه ۲۵ ساله ذخائر نفت و گاز در حال شکل‌گیریست. قرارداد مشابهی نیز با عشق آباد منعقد شده که ۴۵ درصد کل گاز استخراجی متعلق به روسیه خواهد بود و روسیه نیز از این لوله منتفع خواهد شد.

بنابراین، استراتژی مسکو و متحدانش در تشکیل یک دولت ائتلافی در کابل میان نیروهای طرفدار آمریکا و روسیه خواهد بود.

(به این ترتیب، ورود فارغ از مقاومت نیروهای نظامی آمریکا به تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان در پایان هفته دوم عملیات تروریستی در نیویورک و واشنگتن قابل درک می‌شود. همچنان که ریشه‌های حادثه قابل بررسی و ریشه یابی می‌شود!)

بعد از طالبان - «گاردین» در تاریخ ۲۱ سپتامبر در باره سرنگونی حکومت طالبان در افغانستان نوشت: مطابق نامه دیپلماتیک ویژه‌ای که واشنگتن به پایتخت‌های ناتو نوشته و ارسال داشته و یک نسخه از آن نیز بدست ما رسیده‌است، آمریکا نظر متحدان خود را در مورد آینده افغانستان، بعد از طالبان جویا شده‌است. استراتژی آمریکا فقط سرنگونی طالبان نیست، بلکه بخش دیگر عملیات آمریکا حمایت از پادشاه ۸۶ ساله افغانستان "ظاهرشاه" برای بازگشت به قدرت از طریق تشویق ارتش چریکی اتحاد شمال افغانستان است. بدین منظور واشنگتن همه نوع هزینه سفر رهبران اتحاد شمال به محل سکونت کنونی ظاهر شاه در شهر رم ایتالیا را تقبل کرده است. ظاهر شاه تشویق به فراخواندن تمام قبائل افغان به قیام علیه طالبان شده است.

مذاکرات در پشت صحنه - روزنامه "نشنال پست" کانادا نیز در ۲۲ سپتامبر مدعی شد: ۱۰ روز بعد از حملات تروریستی در نیویورک و واشنگتن، ایران و آمریکا در شهر ژنو و تحت حمایت و پشتیبانی سازمان ملل متحد با یکدیگر در باره آینده افغانستان مذاکره کردند. این مذاکرات از سوی سازمان ملل توسط "فرانچسکا وندرل" اداره می‌شده است و از ایتالیا و آلمان نیز کسانی در آن شرکت داشته‌اند.

سلطنت طلب‌ها خواب بازگشت می‌بینند!

در یکی از بحرانی‌ترین لحظات برای سرنوشت ایران و تمامیت ارضی کشور، که پیامدهای انسانی تاریخی برای ایران می‌تواند داشته باشد، سلطنت طلب‌های مهاجر، با سوء استفاده از موقعیت پیش آمده و شانه به شانه اسرائیل و تندترین جناح‌های حاضر در حاکمیت ایالات متحده بر موج خشم و افسردگی ناشی از حوادث تروریستی مردم آمریکا سوار شده و دخالت نظامی آمریکا در ایران را خواستار شدند. البته، این خواست و آرزوی

استخدام، در مقابل کاری که انجام می‌دهند ساعتی ۳۵ تا ۴۰ دلار دریافت می‌دارند.

(بقیه اخبار جنبش کارگری از ص ۲۴)

حق اعتصاب کارگران را قانونی کنید! - دبیر سیاسی حزب اسلامی کار "افشین حبیب زاده" در گفتگو با خبرنگار اقتصادی ایسنا گفت: اعتصابات کارگری هیچگونه مغایرتی با قوانین اسلامی ندارد و نباید به این اعتصابات به دید سیاسی نگریست. یکی از شاخص‌های توسعه سیاسی حق تجمع و اعتصابات، آزادی بیان و مطبوعات است. حزب اسلامی کار و خانه کارگری در حال تدوین مقررات لازم برای قانونمند کردن اعتصابات کارگری می‌باشند. ما امیدواریم با قانونمند کردن اعتصابات کارگری بتوان مناسباتی را بین کارفرمایان و کارگران بوجود آورد که از توسل به خشونت در جریان مطالبات کارگران دوری شود.

در همین ارتباط، سهیلا جلودارزاده، نماینده تهران در مجلس ششم نیز در گفتگو با خبرنگاری دانشجویی "ایسنا" گفت: اعتصاب، نتیجه ناامیدی کارگران از دستیابی به حق و حقوق خود از طریق مکانیسم‌های موجود در کشور است، که قانونمندی آن موجب جلوگیری از هرج و مرج و همچنین کاهش فشارهای بیش از حد به کارگران خواهد شد. امروز در جهان به اعتصاب به عنوان یک حق قانونی برای کارگران و اتحادیه‌های کارگری نگاه می‌شود.

الفبای خصوصی سازی - دبیرکل خانه کارگر در جلسه

دبیران اجرائی سراسر کشور گفت: آنهایی که بحث اصلاح قانون کار را دنبال می‌کنند، بیشترین هدفشان حذف قوانین حمایتی کارگران است. این عده قانون شوراهای اسلامی را که به نظر آنها مزاحم است مورد بحث قرار می‌دهند. کارگران در حال حاضر با جریان طرفدار سرمایه‌داری مواجه است که مطالبات کارگری را، با بهانه قرار دادن بحران اقتصادی به حساب مطالبات خود گذاشته است. افرادی که طرح‌ها و لوایح کارگری را به مجلس ارائه می‌دهند باید حداقل الفبای خصوصی سازی را بدانند!

اخراج فعالان کارگری - دبیراجرائی خانه کارگر تشکیلات

گیلان از عدم تشکیل شوراهای اسلامی کار در کارخانه‌هایی چون "چوکا"، "داروسازی سیمان"، "پرسیت لوشان"، "ریسندگی گیلان"، "توبوسرانی و شهرداری رشت و دستکش گیلان انتقاد کرد و گفت: در شرکت "چوکا" از ابتدای انقلاب تاکنون شورای اسلامی کار تشکیل نشده و مدیران آن شوراهای اسلامی کار را مزاحم تولید و مدیریت قلمداد کرده‌اند، در حالی که مشکل اصلی صنعت کشور عدم مدیریت کارساز و کارآمد است. همچنین، در نشست هفتگی نمایندگان کارگران استان، رئیس کانون شوراهای اسلامی کار استان گیلان با اشاره به تعطیل شدن واحدهائی نظیر آسانسور و پله برقی گیلان، الکتریک ایران-رشت، فرش گیلان، صنایع چوب، کاشی گیلان و شیر پاستوریزه گفت: کارگران این واحدها بشدت نگران آینده خود و واحدهای تولیدی هستند که تعطیل شده‌اند. شرکت کنندگان این نشست از روند رو به افزایش اخراج کارگرانی که قبلا عضو شورا بوده‌اند توسط مدیران کارخانه‌ها بشدت انتقاد کردند. در این نشست، مسئله بازنشستگی پیش از موعد کارگران یکبار دیگر مطرح شد و از مجمع تشخیص مصلحت خواسته شد تا به اختلاف میان مجلس و شورای نگهبان در باره این قانون رسیدگی کرده و نظر مجلس را برای تصویب این قانون تأیید کند.

روزنامه **واشنگتن تایمز** که آن را در ردیف دست راستی ترین روزنامه‌های آمریکا می‌دانند در سرمقاله ۱۹ سپتامبر خود نوشت: «همگان از برخورد جدید ایران ابراز خوشنودی کرده‌اند، اما خوب بود اگر ایران مواضع رادیکال خود را رها کرده بود، چرا که مدارکی دال بر ارتباط مامورین بن‌لادن با شبکه تروریستی ایران وجود دارد. علی محمد از عوامل بن‌لادن که در زندان بسر می‌برد اظهار داشته که ملاقات‌هایی با حزب‌الله لبنان داشته است.»

لوس آنجلس تایمز نیز نوشت: تروریست‌های مهاجم به نیویورک با ایران، عراق و افغانستان در ارتباط بوده‌اند، زیرا این عملیات بسیار پیچیده بوده‌است. همچنین گفته می‌شود که حزب‌الله لبنان که در ارتباط با ایران است تجهیزات مخصوص در اختیار تروریست‌هایی که کشتی آمریکائی را در یمن منفجر کردند گذاشته است. تجهیزات و اسلحه از ایران به سوریه و سپس به حزب‌الله داده می‌شود. شاید چنین حمایت‌هایی در حمله به مراکز تجاری آمریکا نیز در کار باشد. سناتور **چارلز گراسلی** نیز گفت: «بیشتر مدارک و شواهد به طرف بن‌لادن است، ولی کاملاً قابل تصور است که حزب‌الله و دیگران نیز دست داشته‌اند.»

در حال حاضر آمریکا سعی می‌کند تمام توجه جهانیان را به یک یا دو جبهه جنگی جلب کند و در همین ارتباط، حتی گفته می‌شود که از "شارون" نیز خواسته شده تا مسئله جنگ با فلسطینی‌ها را وسعت نبخشیده و بزرگ نکند تا توجه دینا به جای دیگری غیر از افغانستان و عراق منحرف نشود!

صدام حسین به آمریکا علامت می‌دهد! - بصورت همزمان،

مقالات بسیار در طول روزهای پس از حادثه نیویورک در مطبوعات آمریکا علیه عراق منتشر شده است، که اکنون با لشکر کشی آمریکا به منطقه عملا و رسماً گفته می‌شود که عراق نیز همزمان با افغانستان مورد حمله قرار خواهد گرفت. در همین روزها، صدام حسین که خطر را احساس کرده است، طی نامه‌ای به سازمان ملل رسماً نقش خود در حادثه را انکار کرده‌است و بصورت همزمان پای ایران را چنان به میدان کشیده است که از آن بوی اعلام همکاری عراق با آمریکا علیه ایران می‌آید. صدام حسین در نامه خود، سریعاً خواهان برگرداندن هوایم‌هایش از ایران شده است. معنای دیپلماتیک این ادعا آن است که عراق حاضر است به بهانه هوایم‌ها جنگ با ایران را شروع کند، به آن شرط که آمریکا به عراق حمله نکند!

استفاده از سلاح اتمی - این درحالی است که ژنرال جنگ طلبی بنام

"پال ولوفورتین" معاون "رامس فلد"، وزیر دفاع آمریکا مسئله ضرورت استفاده از سلاح‌های اتمی تاکتیکی در جنگ با افغانستان و عراق را مطرح کرده‌است. همچنین، رئیس یکی از مراکز تولید این سلاح‌ها "پال رابینسون" صحبت از در اختیار داشتن سلاح‌های "کاتگوری ۲" هسته‌ای را مطرح کرده که به عمق زمین می‌رود.

اف، بی، آی چه کسانی را استخدام می‌کند؟

همزمان با این اظهارنظرها و مقالات، اف، بی، آی نیز با صدور اطلاعیه‌ای خواهان مراجعه کسانی که به فارسی، افغانی و عربی تکلم می‌کنند و تبعه آمریکا هستند برای استخدام شده است. یکی از مهمترین شرایط استخدام این افراد تحقیق کامل در مورد این اشخاص حتی دوران کودکی آنها می‌باشد. بنابر گزارش سی، ان، ان این افراد در صورت

**آرزوهای جلال‌الدین فارسی،
توسط طالبان افغانستان تحقق یافت!**

لژهای سبز در پیوند با اخوان المسلمین جهانی

یکبار دیگر، در باره اسلام بسیار می‌نویسند، سخن می‌گویند و می‌اندیشند. نه تنها توسط علمای مسلمان، مفسران قرآن، بلکه توسط الهیون مسیحی و روحانیون دیگر ادیان.

علاقه استادان دانشگاه، جاسوسان و خبرنگاران به اسلام، از نیمه دوم دهه ۷۰ آشکارا افزایش یافت. در این میان علاقه سرویس‌های جاسوسی غرب به مسلمانان هر چه بیشتر مضطرب‌کننده است. بویژه اگر در نظر گرفته شود که بیش از ۸۵۰ میلیون معتقد به اسلام در جهان زندگی می‌کنند.

مصلحان اسلامی، نظیر "محمدعبود" و "جمال‌الدین افغانی" که آثار آنها از شهرت برخوردارند، در مرز سده‌های گذشته و کنونی کوشیده‌اند تا اسلام را مدرنیزه کنند؛ و دقیق‌تر اینکه آن را در ارتباط با شتاب سریع سرمایه‌داری، در کشورهای خاوری و بویژه عربی دمساز نمایند. هر کدام از ادیان دیگر نیز "رفورماسیون" را در زمان خود و در شرایط تاریخی خویش پشت سر گذاشته‌اند.

داوری در باره ترقیخواهی و محافظه کاری و اعتبار مذاهب و ادیان مختلف همیشه نسبی است و بستگی به شرایطی دارد که انسان‌ها در آن زندگی می‌کنند. این امر روشنی است که مذهبی بودن لایه‌های گسترده اجتماعی، اغلب ارتباط مستقیم با مسائل حل نشده اجتماعی دارد. برای مثال، جمال‌عبدالنصر، رهبر مصر تلاش زیادی برای مدرنیزاسیون مشهورترین دانشگاه اسلامی - «الازهر» کرد. از جمله، برگزاری هیات مدیره غیر روحانی بر آن را معمول کرد و دانشکده علوم دقیقه و دانشکده زنان را در آن تاسیس کرد.

در یک کلام اگر بخواهم بگویم: ناصر موسسه آموزش دینی، که دانشجویانی از همه کشورهای اسلامی در آن تحصیل می‌کنند را به زندگی زمینی نزدیک ساخت. این دگرگونی‌های مذهبی در مصر همواره از سوی مردم و روحانیون با تردید روبرو بود، اما این تردیدها هرگز به مقاومت تبدیل نشد.

عبدالنصر که به تناوب سخنرانی‌های خود را با "بسم‌الله الرحمن الرحیم" شروع می‌کرد، یکبار در این باره به من گفت: «من در توضیح آنچه که پیرامون انسان و با انسان رخ می‌دهد طرفدار پیروزی علم هستم. ادیان، از جمله اسلام، از این امر طفره می‌روند. من طرفدار پیروزی علم هستم، اما علم هنوز حقانیت خود را در تصورات میلیون‌ها مصری اثبات نکرده است. آنها به آموزش‌های پیامبر اعتقاد دارند، چرا من نباید این واقعیت مسلم را به حساب بیاورم؟ بعضی اوقات از آیاتی از قرآن استفاده می‌کنم که مالکیت بزرگ ارضی و اخذ بهره در قبال وام پرداختی را منع

می‌کند و گاه از برخی دیگر آیات برای اثبات دگرگونی‌های انقلابی استفاده می‌کنم.»

توده‌های مذهبی مصر با ناصر همراهی می‌کردند، زیرا می‌دیدند و احساس می‌کردند آن انقلاب اجتماعی که آن زمان بر سواحل نیل جریان داشت، برآستی پاسخگوی منافع حیاتی آنهاست.

انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹، بدون تردید به تشدید علاقه به اسلام در سراسر جهان کمک کرد، اما نباید فراموش کرد که رجوع میلیون‌ها مسلمان به مساجد برای حل مسائل روزمره با انقلاب شروع نشد. در جهان عرب، پس از شکست اعراب در سال ۱۹۶۷ و بدنبال مرگ ناگهانی عبدالناصر در سپتامبر ۱۹۷۰ بحران شدت گرفت. برخی‌ها می‌گفتند "ناسیونالیسم عربی" دستخوش بحران گشته و شعارهای اجتماعی پرزیدنت ناصر در سال ۱۹۶۲ دچار شکست شده‌اند. آنها فراموش می‌کردند، که مصر در آغاز سال‌های ۶۰ علی‌رغم اصلاحات انجام شده همچنان کشوری بسیار عقب مانده بود. اقتصاد، ساختار اجتماعی محافظه کارانه، سطح نازل سواد اهالی و یک سلسله عوامل دیگر را نباید نادیده انگاشت. ناصر نمی‌توانست همه چیز را در یکساعت زیر و رو کند و از بیخ و بن دگرگون سازد، حتی به کمک اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی آن زمان. آیا زندگی و تاریخ برای گسترش دگرگونی‌های بنیادین، سال‌های زیادی به او فرصت داد؟

با انقلاب ایران، در منطقه خلیج فارس، خاور نزدیک و افریقا توجه به اسلام تشدید شد. هر سال در قاره افریقا به پیروان محمد میلیون‌ها تن افزوده شد. در چنین شرایطی بود که "ز. برژینسکی" دستیار آن زمان پرزیدنت کارتر در زمینه امنیت ملی، به شیوه خود "انفجار اسلامی" را مطرح و از آن با نقشه تضعیف اتحاد شوروی استقبال کرد. دستیار پرزیدنت کارتر نیز از اندیشه کهنه بریتانیا در باره ایجاد دولت‌ها و رژیم‌هایی با شرکت و حتی زیر رهبری "اخوان المسلمین" در خاور نزدیک و میانه پشتیبانی کرد!

سابقه اخوان المسلمین برآستی، صحبت بر سر چیست؟ انجمن "اخوان المسلمین" در سال ۱۹۲۸ با پشتیبانی لندن تشکیل شد. انگلیس‌ها، مانند همیشه در چنین مواردی، گوئی تنها نظاره‌گرند، اما ایادی آنها در قاهره سازمان سیاسی جدید و بدقت پنهانکاری را برای رویارویی با نیروهای واقعا ملی که از آزادی هر چه سریع‌تر کشور از فرمانروائی بریتانیا طرفداری می‌کردند تدارک می‌دیدند؛ حتی بیش از اندازه. البته، چندان نباید تعجب کرد که در همان زمان، این اقدامات و تبلیغات ضد انگلیسی‌کسانی را که در لندن در راس انجمن قرار داشتند زیاد ناراحت نمی‌ساخت، بعکس، آنها با اطمینان از اینکه "اخوان المسلمین" می‌تواند موقعیت ناسیونالیست‌ها و ملیون صدیق مصر را دچار تفرقه و تضعیف کند خرسند بودند.

با آگاهی از همین نقش بود، که به محض پیروزی انقلاب سال ۱۹۵۲ در مصر، فعالیت "اخوان المسلمین" ممنوع اعلام شد. چهار سال بعد انگلیس‌ها از منطقه کانال سوئز اخراج شدند و بدنبال آن، تشکیلات نظامی "اخوان المسلمین" در هم کوبیده شد، رهبران آن اعدام شدند، اما انجمن به فعالیت مخفی خود ادامه داد تا در ژوئن سال ۱۹۶۷ و بدنبال شکست اعراب در جنگ با اسرائیل یکبار دیگر "اخوان المسلمین" از کمینگاه‌های خود بیرون آمده و فعال شدند. از آن پس، آنها در ۳۰ کشور آسیا و افریقا فعال شدند.

اسلام علیه انقلاب و ترقیخواهی

برژینسکی - این فارغ‌التحصیل دانشگاه "ژوئیتی مک هیل" کانادا برای تئوری‌ها و توطئه‌های اسلامی خود بهره‌برداری‌های ماهرانه‌ای

حجتیه دارای پیوندهای بسیار نزدیک با دو لژ ماسونی انگلستان "استروم آرگتسیوم" و "گلدن داواین اوتر" است و دایره منافع آن گسترده است - از بانک‌ها، بازرگانی و بازار تهران تا خریدهای پنهانی اسلحه آمریکائی، اسرائیلی و دیگر کشورها، محمولات تجهیزات الکتریکی مدرن و اجزای یدکی شکاری‌های "اف ۱۴" که ارتش و سپاه پاسداران ایران به آن مجهز اند. حجتیه فعالانه از لابی‌های ایرانی (افراد با نفوذ) در آمریکا یاری می‌گیرد. رهبران آن همه کوشش خود را بکار می‌گیرند تا ایران پیوندهای سیاسی خود را با اروپای غربی و پیش از همه با انگلستان گسترش داده و تحکیم بخشد. این، آن هدف اصلی فعالیت متنفذترین سازمان اسلامی است که در عین حال از دیده عموم مردم پنهان است. من بار دیگر توجه را به این واقعیت جلب می‌کنم که «**دشوار است که از ایران سخن گفته شود و بناگزر به جای پای انگلستان در رویدادهای ایران برخورد نشود!**»

اعتراف باید کرد که در باره اخوان المسلمین در کشورهای اسلامی بسیار کم می‌دانیم. در ۲۵ سال گذشته در این زمینه رویدادهای هشدار دهنده‌ای به وقوع پیوسته است. شعب "اخوان المسلمین" زیر نام‌های متفاوت پدیدار شده‌اند. نام‌هایی که گاه روشنفکرانه نیز جلوه می‌کنند. برای نمونه، در کویت "المجتمع الاجتماعی" و "جامعه اجتماعی" که بر حسب موضوعات مورد بحث یکی جای خود را به دیگری داده‌اند. یکبار، با ابراهیم شطی دبیر دبیر مسئول وقت اخوان المسلمین در باره همه چیز بحث کردیم، از جمله در باره وضعیت افغانستان. در آن زمان هنوز دولت در اختیار حزب دموکراتیک خلق افغانستان بود و طالبان ظهور نکرده بود. من یاد آور شدم که هزاران روحانی بدلیل وفاداری به دولتمردان کابل نابود شدند. آنها که این روحانیون را نابود کردند و سرنوشت چند صد هزار مسلمان را در دست گرفته‌اند و آن را با سرنوشت سازمان‌های "اخوان المسلمین" پیوند زده‌اند در کجا به سر می‌برند؟ من با صراحت گفتم که بخش مهمی از رهبران کانون‌های هدایت کننده گروه‌های مسلمان افغانی که با ارتش سرخ و دولت کابل می‌جنگند به همراه دیگر انجمن‌ها و جمعیت‌های بنیادگرا در مونیخ، آخن، هامبورگ، پاریس، لندن و بسر می‌برند و مهم‌ترین آنها با اسرائیل رابطه پنهانی دارند. «سیا» و سرویس‌های ویژه فرانسه و موساد دارای واحدهائی برای کار با "اخوان المسلمین" هستند.

ساختار سازمانی "اخوان المسلمین" بسیار خود ویژه است. در پائین گروه‌های ۵ نفره فعالیت می‌کنند و هر کدام تابع بی‌قید و شرط شیخی هستند که از سوی پیشوای روحانی عالی انجمن برگمار می‌شود و این یک نیز به نوبه خود تابع "رابط"ی است که با رهبران ارتباط دارد. دستورات بالاتری‌ها لازم‌الاجراست و سزای نافرمانی نیز مرگ است. فراخوان و گردآوری "اخوان" برای اعلام خطر و یا برای دادن اطلاع مهم و یا رهنمود عمل به آنها از امتیازات و اختیارات "شیخ" است. محل گردهمائی مسجد و گاه میعادگاه‌های پنهانی است، که بدقت از چشم کنجکاوان پوشیده باشد. انضباط اعضای "اخوان المسلمین" شگفت آور است. (آنچه که بعدها اکبر گنجی در ارتباط با قتل‌های زنجیره‌ای و "سونای زعفرانی" و یا محفل عالیجنابان و یا عالیجنابان خاکستری و سرخ و سیاه نوشت، در واقع اشاره‌ای به همین روابط میان محافل حجتیه و حقانی در ایران بود، که شباهت‌های ناگزیر با شیوه عمل و سازمان یابی بین‌المللی اخوان المسلمین جهانی دارد. از دل همین محافل بزرگترین جنایات در جمهوری اسلامی سازمان داده شد، ترورها، انفجارها، قتل‌های مخفی، قتل‌های تصادفی، ربودن و کشتن، آدم ربائی، مرگ تدریجی بر اثر تزریق و ۰۰۰ بیرون آمد و همچنان ادامه دارد. قتل همزمان احمد شاه

از ادیان و بویژه اسلام در سطح جهان را ارائه داد. (بعداز پیروزی محمدخاتمی در انتخابات سال ۱۳۷۶ نیز سایروس ونس، هم‌اندیش برژینسکی در یک سخنرانی بسیار دقیق و حساب شده، مسئله ضرورت تعدیل در اصلاحات در جمهوری اسلامی را مطرح کرد، که بدنبال آن افراد و جریان‌اتی از جبهه مخالفان اصلاحات فوراً این پیام را درک کرده و تحقق آن را در دستور کار خود قرار دادند. حتی از میان اصلاح طلبان اولیه نیز کسانی پرچم تعدیل در اصلاحات را برافراشتند! چنانکه بعدها محمدخاتمی ناچار شد تعدیل و پرهیز از چپ روی در اصلاحات را چنان توضیح داده و تدقیق کند که فاصله آن با تعدیل مورد نظر برژینسکی مشخص شود! این توصیه سایروس ونس همچنان در دستور کار کسانی قرار دارد که روزنامه‌های رسالت، کیهان، جمهوری اسلامی، انتخاب و ۰۰۰ سخنگوی مطبوعاتی آن محسوب می‌شوند.)

در تکامل این اندیشه، در سال ۱۹۷۹ گزارش رسمی در باره مسائل استراتژیک مربوط به "بازی‌های اسلامی" در واشنگتن انتشار یافت. در این گزارش، از جمله اشاره شد به مرزهای جنوبی اتحاد شوروی. ضرورت محاصره اتحاد شوروی آن زمان از جنوب بوسیله دولت‌های دارای ایدئولوژی خصمانه و ایجاد شرایط برای انفجار "بمب اسلامی". (این استراتژی بعدها در افغانستان با شدت تمام پی‌گرفته شد و به ظهور حکومت طالبان ختم شد و اکنون نیز همچنان از محصول آن برای تسلط بر نفت قفقاز، محاصره ایران و تدارک مقابله با هر نوع تحول مثبت و ترقیخواهانه در روسیه استفاده می‌شود. امری که ریشه‌های حادثه نیویورک و لشکرکشی آمریکا به خلیج فارس و افغانستان و استقرار نیروهای نظامی ایالات متحده آمریکا در قزاقستان، ازبکستان و تاجیکستان را باید در آن جستجو کرد! در همین ارتباط می‌توان مراجعه کرد به راه‌توده شماره ۹۵ و مقاله "اسلام آمریکائی چه نقشی ایفا، می‌کند؟")

در دسامبر ۱۹۷۹ کمیته هماهنگی شورای امنیت ملی آمریکا با راه افتادن برنامه‌های ازبکی و دیگر زبان‌های جمهوری‌های آسیای میانه در رادیو آزادی موافقت کرد.

در ژانویه ۱۹۸۰ پرزیدنت کارتر به سنا اطلاع داد که برای تکمیل برنامه‌های پژوهشی، حتی برای استفاده علیه اتحاد شوروی به بررسی بنیادگرایی اسلامی نیازمند است! آمریکا به "اسلام" بعنوان یک پدیده سیاسی که از آن باید به سود اهداف آمریکا استفاده کرد نگاه می‌کرد و نه بعنوان مذهب!

براساس همین برداشت بود، که در همان زمان "واشنگتن پست" اطلاع داد که کاخ سفید به "سیا" رهنمود داده تا اداره جاسوسی گزارش ویژه‌ای در باره این «پدیده سیاسی» تهیه کند. **پدیده سیاسی و نه مذهبی!**

فراماسونی سبز

یکی از ویژه‌گی‌های بنیادگرایی اسلامی، کثرت جنبش‌ها و سازمان‌های آن است، که اغلب گرایش‌های افراطی دارند. شمار این سازمان‌ها و جنبش‌ها همچنان افزایش می‌یابد. بسیاری از آنها مخفی و شدیداً پنهانکار هستند. ساختار آنها یادآور **لژهای فراماسونی** است و به همین دلیل وقت آن رسیده است تا در باره "**لژهای سبز مسلمانی**" بیشتر بنویسم. آیا شما تا کنون چیزی در باره سازمان مخفی "**حجتیه**" شنیده‌اید؟

بیش از ۵۰ سال است که این سازمان در ایران فعالیت می‌کند. روحانیون، دیپلمات‌ها، نظامیان، مقامات بلندپایه دولتی، سوداگران اسلحه، رهبران سرویس‌های مخفی، کارچاق‌کن‌ها، بازرگانان و تکنوکرات‌ها عضو آن هستند. در یک کلام، مهره‌های کلیدی در جمهوری اسلامی!

و هدایت کننده بسیاری از حوادث خونین و خانمان برانداز ۲۰ سال گذشته از دامان حکومت و مردم ایران کوتاه شود. اگر چنین کردیم، از هویت ملی و تمامیت ارضی کشورمان دفاع کرده‌ایم، در غیر اینصورت سرنوشت ایران را به سرنوشت افغانستان تبدیل کرده و به جمع کشورهای خواهیم پیوست که در لابراتوارهای استراتژی امپریالیسم جهانی برای سرنوشت آنها تصمیم گرفته می‌شود و کارگزاری در حاکمیت و حاشیه آن نیز همیشه پیدا شده و می‌شود!

(این مقاله، با استفاده از مقاله تحقیقی منتشره در نشریه "لیتراتورنایاگازتا" چاپ مسکو که چند سال پیش منتشر شده بود تنظیم و تدوین شده است)

(بقیه مقاله مقدونیه از ص ۳۴)

من تعجب می‌کنم که حزب سبزها پذیرش مسئولیت را آری گفتن به اعمال خودسرانه ناتو و دولت آلمان می‌داند.

س- انگیزه های عملیات در مقدونیه چیست؟

ج- اوچکا خواستار ماندن ناتو در منطقه است و بهانه هم که طرح می‌کند "خلع سلاح" است. حکومت مقدونیه برعکس (اوچکا) خواهان برگشت هرچه سریعتر نظامیان ناتو از منطقه مقدونیه میباید، یعنی نمی‌خواهد یک منطقه جدید دیگر تحت الحمایه ناتو بشود. اگر خوب دقت کنیم می‌بینیم که اتحادیه نظامی غرب یک هدف مشخص را دنبال میکنند و آن استقرار نیرو در مقدونیه و ماندن در آنجاست. از طرف دیگر، ناتو نقش پلیس بین المللی را بازی میکند و تأیید آن عملی غیر مسئولانه است. در اینجا سرنوشت "اسکوپیه" هم مطرح است. همگامی ناتو و اوچکا نشان دهنده یک ارتباط درونی بین نیروهای جنگ طلب ناتو مستقر در "کوزوو" و "اوچکا" نیز هست.

س- آیا برای جلوگیری از درگیری‌ها نباید "اوچکا" را خلع سلاح کرد؟

ج- مسلم است که "اوچکا" باید خلع سلاح شود و این امر از جایی باید شروع شود که "اوچکا" در آنجا نیروی بیشتری دارد و آن نیز "کوزوو" است. مضاف براینکه سلاحهایی که در مقدونیه بکار گرفته می‌شوند از طریق "کوزوو" وارد می‌شوند. آنجا پایگاه سیاسی و نظامی "اوچکا" است. در "کوزوو" ناتو طبق قوانین نیروهای بین المللی میتواند "اوچکا" را خلع سلاح کند؛ اما در مقدونیه چنین کاری امکان پذیر نیست. یعنی در واقع چنین خلع سلاحی انجام نخواهد گرفت. بنابراین مسئله به معنی واقعی کلمه حل نشده باقی خواهد ماند؟

س- حزب شما از عدم حضور نماینده سازمان ملل در مقدونیه انتقاد کرده ولی طبق ادعای حزب حاکم آلمان "سوسیال دمکرات" سازمان ملل هم با این اقدام موافق است. آیا اصولاً سازمان ملل در موقعیتی قرار دارد که بتواند سلاحها را جمع کند؟

ج- ما میدانیم که از اول سازمان ملل به هیچ وجه با حل نظامی مسئله موافق نبود و این کشورهای عضو ناتو بودند، که در همان آغاز کار مخالف حضور سیاسی سازمان ملل و سپردن مسئولیت به آن در مقدونیه بودند. آنها با برجسته کردن چند جمله از صحبت‌های دبیر اول سازمان ملل چنین وانمود کردند که سازمان ملل هم با اقدام آنها موافق است. در اصل ناتو خواهان کنار گذاشتن سازمان ملل از روند سیاسی جاری جهان می‌باشد. شاید اگر بتوانیم سازمان ملل را از نظر سیاسی مطرح سازیم آنوقت این سازمان قادر به جمع‌آوری سلاح خواهد بشود.

س- شما نه تنها با حضور سربازان آلمانی در مقدونیه بلکه اصولاً با اقدام ناتو مخالفید؟

ج- بله. زیرا فکر می‌کنم که این اقدام ناتو باعث تشمت و بی‌ثباتی بیشتر در مقدونیه می‌شود.

مسعود در افغانستان و یورش به ملی-مذهبی‌ها در ایران نیز، بر همین اساس در رابطه‌ای ارگانیک با هم قرار می‌گیرند.)

فتوا و فرمان! ما در کویت با "ابراهیم شطی" سرگرم بحث در باره اخوان المسلمین، سیستم فرماندهی و رهبری در آن بودیم، همین که ابراهیم شطی دست خود را به علامت پایان بحث بلند کرد، بحث با همه تندی خود بی‌درنگ قطع شد. لبخندها به چهره‌ها بازگشت و معلوم نشد از کجا سروکله توزیع کنندگان جای پیدا شد!

در افغانستان اکثریت مطلق کسانی که با دولت می‌جنگند با "اخوان المسلمین" در ارتباط هستند. (در همین شماره راه‌توده می‌خوانید که طالبان نیز در رابطه‌ای تنگاتنگ با اخوان المسلمین جهانی قرار دارد و محفل حقانی در ایران نیز نمی‌تواند خارج از اصول پایه‌ای و سازمانی اخوان المسلمین عمل کند. فراماسونی جدید ایران نیز در همین ارتباط شکل گرفته است) ریچارد میچل امریکائی، یکی از "انجمن" شناسانی که چند سال پیش درگذشت، زمانی گفته بود "اخوان المسلمین" مطمئن‌ترین و آینده‌دارترین تکیه گاه غرب هستند!

من در ارزیابی این خاور شناس امریکائی تعمق کردم؛ او ریشه و اساس را خوب دیده بود.

در سال ۱۹۸۱ در راه بیروت که من در آنجا بعنوان خبرنگار ویژه یک روزنامه ادبی کار می‌کردم، بصورت تصادفی "جلال‌الدین فارسی" را دیدم. او در آن زمان در کشور خود مشهور شده بود. در سال ۱۹۸۰ یکی از کاندیداهای ریاست جمهوری بود و شانس زیادی برای رسیدن به این مقام داشت، اما یک کشف غیر منتظره این شانس را از او گرفت. منظورم از این کشف فاش شدن هویت افغانی او بود. پدرش شهروند افغانستان بود و او این مسئله را با دقت زیاد پنهان کرده بود. حالا تصور کنید که این شجره او کشف نمی‌شد، طبیعی است که ممکن بود در راس جمهوری اسلامی یک شهروند افغانی قرار بگیرد.

ما به زبان عربی صحبت می‌کردیم و کاملاً هم یکدیگر را درک می‌کردیم. من از او پرسیدم چرا اینقدر از گروه‌های مسلح افغانی دفاع می‌کنید؟ او پاسخی به من داد که دقیقاً همسو بود با نظرات بیان شده توسط محقق امریکائی "میچل" در باره تکیه غرب بر "اخوان المسلمین". او گفت: «تبدیل انقلاب اسلامی ایران به انقلاب اسلامی جهانی وظیفه ماست و برای این کار انقلاب اسلامی در افغانستان سنی لازم است. انقلاب ایران شیعه است. شیعیان نیز شاخه‌ای از اسلام و اقلیت جهان مسلمانان هستند. پس از انقلاب اسلامی در افغانستان، انقلاب اسلامی راستین جهانی آغاز خواهد شد. این انقلاب نیرومندتر از انقلاب فرانسه و همه دیگر انقلاب‌های پیشین خواهد بود و ما سپس سومین انقلاب اسلامی را در آسیای میانه شما (اتحاد شوروی سابق) شروع خواهیم کرد.»

من به او گفتم در دوران اضطراب انگیزما، حتی با وجود همه تفاوت‌های موجود بین ما و شما، باید به بقای عموم بشریت اندیشید. بازی با "کارت اسلام" در واشنگتن و لندن طرح ریزی شده‌است و رویای آنهاست. مسلمین به بازیهای ویرانگر نیاز ندارند. در سده هسته‌ای، بجای جنگ نوین و تقسیم جهان به مسلمان و مسیحی و بودائی به تفکر نوین نیاز داریم. جهان به هیچ وجه نیازمند تحقق مطلب منتشره در تایمز لندن و اهداف سازمان‌های مخفی مانند انجمن "اخوان المسلمین" ندارد. (امروز، می‌توان و ضرورت دارد که یکبار دیگر به آنچه در این ارتباط گذشته نظری افکنده شود، نقش شخصیت‌ها در جمهوری اسلامی و اندیشه‌های آنها زیر ذره بین قرار گیرد و موقعیت بسیار خطیری که ایران در آن قرار گرفته بازبینی شود، از اشتباهات فاصله گرفته شود، دست‌ها و اندیشه‌های مخرب

ارتجاع پروری، جنایت و تمدن‌ستیزی ایدئولوژی حاکم در مدارس حقانی‌ها!

پیوند حقانی‌ها از پیشاور تا قم

برداشتند، روحانیون تحت پیگرد حکومتی قرار گرفتند. این همه بنام کمونیسم انجام شد! شیوه و روشی که هیچ نوع همخوانی با مشی و سیاست همیشگی حزب توده‌ایران در کشور همسایه افغانستان "ایران" نداشت و اعتراض‌های رهبری حزب توده‌ایران نسبت به این اعمال نیز کاری از پیش نبرد و این درحالی بود که بسیاری از رهبران حزب خلق افغانستان (عمدتا جناح پرچم) در سال‌های مهاجرت نزدیک‌ترین پیوند را با رهبران حزب توده‌ایران داشتند و اساسا آثار اولیه و پایه‌ای مارکسیسم را از حزب توده‌ایران به امانت گرفته بودند.

در همین دوران دهها هزار مردم کابل خود را به کوه‌های اطراف شهر رساندند و فاصله نه چندان دور کابل به پاکستان را پشت سر گذاشتند و خود را به پیشاور رساندند. همه این چپ‌نمائی‌ها، جنایات و آوارگی در تلویزیون و رادیو دولتی به اصرار "حفیظ‌الله امین" بنام کمونیسم انجام شد!

مدارس مذهبی پیشاور، مثل قارچ در کنار اردوگاه‌های وسیع افغان‌های فراری روئیدند. وقتی حفیظ‌الله امین به کمک اعضای شاخه پرچم حزب دمکراتیک خلق افغانستان سرنگون شد و ببرک کارمل، از تبعید در کشور چکسلواکی به افغانستان بازگشت تا قدرت را بدست گیرد دهها گروه و سازمان مذهبی برای مبارزه با کمونیسم در پیشاور پاکستان تشکیل شده بود. آنها محصول مستقیم چپ‌نمائی‌هایی بودند که بسیاری معتقدند سرخ آن در دست سازمان‌های جاسوسی انگلستان و امریکا بود و حفیظ‌الله امین از سوی آنها ماموریت اجرا می‌کرد.

ورود ارتش سرخ به افغانستان را می‌توان پایان دوران چپ‌نمائی‌های خونین ارزیابی کرد، اما نفس حضور ارتش سرخ در کشوری که در آن باورهای پر قدرت مذهبی وجود داشت خود به معضلی جدید تبدیل شد؛ چنان که تمام نرمش‌های دولت کارمل در برابر اسلام و حتی حضور او و اعضای دولت جدید در مراسم مذهبی و نماز جمعه شهر نیز کاری از پیش نبرد.

حکمتیار، احمدشاه مسعود، برهان‌الدین ربانی، صیغت‌الله مجددی، گیلانی و دهها و دهها رهبر کوچک و بزرگ گروه‌ها و سازمان‌های مسلح مذهبی در کوه‌های مشرف به کابل جنگی فرسایشی را با دریافت کمک‌های مالی عربستان سعودی و امریکا و سیل مدرن‌ترین سلاح‌های غربی علیه دولت مرکزی و ارتش سرخ سازمان دادند. در متن همه این عملیات مذهبی-نظامی قاچاق مواد مخدر و کالا قرار داشت، که همچنان ادامه دارد. گرسنگان و آواره‌هایی که خود را از افغانستان به پیشاور می‌رسانند بسرعت به لشکر این جنگ خانگی تبدیل شدند.

۵۵ کیلومتر به داخل پیشاور از جانب شرق این شهر "آخوراختک" قرار دارد. شهری کوچک با خیابان‌های کم عرض و مملو از جمعیت، مغازه‌های کوچک و کوچه‌های پیچ در پیچ. اما "آخوراختک" یک شهر معمولی نیست. مجتمعی در این شهر کوچک وجود دارد که آن را از تمام شهرهای پاکستان متمایز می‌کند. در بالای ورودی این مجتمع با خط سیاه نوشته شده‌است: به دارالعلوم حقانی خوش آمدید! اینجا مدرسه حقانی پاکستان است. مجتمعی شامل ۶ یا ۷ ساختمان دو یا سه طبقه و یک مسجد که مناره‌های آن با کاشی‌های آبی رنگ تزئین شده‌است. جایی که دهها سازمان و حزب مسلح اسلامی در آن شکل گرفتند. خشونت، نفرت و دوری از ترحم ایدئولوژی این مدارس است. همان ایدئولوژی که ۲۰ سال است مدرسه حقانی قم و ایدئولوگ‌های آن نظیر آیت‌الله مصباح یزدی، حسینیان، محسنی‌اژه‌ای، علی‌رازی‌نی، احمدخاتمی (عضو جبهه ارتجاع و سخنران نماز جمعه‌های تهران، که مدتی او را بعنوان رقیب هم نام محمدخاتمی جلو انداخته بودند!)، هاشمی‌شاهرودی و هم اندیشان مذهبی آنها می‌کوشند در ایران جا انداخته و برتری آن را بر آن

پیشاور پایتخت پشتون‌هاست. شهری در خاک پاکستان و همسایه با افغانستان. برای پشتون‌های دو کشور مرزی وجود ندارد. آنها عمیق‌ترین پیوندهای قومی، مذهبی و فامیلی را با هم دارند. ملاحظه تمایلات پشتون‌های افغانستان، همیشه بخشی از سیاست در این کشور را تشکیل می‌دهد. بزرگترین و قوی‌ترین قوم و خلق افغانستان. این ملاحظه و تاثیر پذیری چنان است که وقتی ارتش سرخ اتحاد شوروی به عزم بازگشت از کوه‌های افغانستان پائین آمد، دولت مرکزی پرچم دوران آشتی ملی را به دکتر نجیب‌الله سپرد که پشتو زبان بود. فارغ‌التحصیل دانشکده پزشکی دانشگاه کابل. زمانی هم طالبان او را از داخل ساختمان سازمان ملل متحد بیرون کشیده و در یکی از میادین شهر (آرینا) به دار کشیدند، حتی برای این پل پوت‌های مدرسه حقانی پیشاور هم چاره‌ای باقی نماند تا پیکر بی‌جان او را تحویل قوم پشتون او بدهند و مراسم ختم و یاد بود او را در قندهار افغانستان نادیده بگیرند.

آنجا که قندهار در افغانستان به پیشاور در پاکستان وصل می‌شود، مرزی در کار نیست. بیش از ۲٫۵ میلیون ساکن دو سوی مرز به آسانی اینسو و آنسو می‌شوند. مواد مخدر و کالا در همین مرز غیر قابل کنترل چنان جا بجا می‌شوند که انسان واسلحه!

مدارس مذهبی پیشاور پس از چپ‌روی‌های حفیظ‌الله امین در دولتی که با قیام افسران ارتش دولت داوود، در افغانستان تشکیل شد رونق گرفتند. تحصیل کرده‌ای در امریکا که پس از قیام افسران مترقی ارتش داوودخان و سرنگونی وی، بعنوان یک کمونیست خارج از کشور خود را به کابل رسانده و در دولت نورمحمدترکی به دست راست او تبدیل شد. دستی که بسرعت کودتا علیه ترکی را سازمان داد و در کاخ ریاست جمهوری و در اتاق خواب ترکی، بالشتی را که او سر بر آن گذاشته بود، جلوی دهان ترکی گرفته و آنقدر نگهداشت تا برای همیشه از نفس افتاد!

کابل زیر فشار چپ‌نمائی‌های حفیظ‌الله امین به شهری نا امن تبدیل شد. نه فقط برای مردم مسلمان، بلکه برای آن دسته از اعضای دو حزب "خلق" و "پرچم" افغانستان که با قیام افسران ارتش بر سرکار آمده و حزب "دمکراتیک خلق" را در اتحاد با هم تشکیل داده بودند. در دوران قدرت نمائی حفیظ‌الله امین، دهها عضو ارتش دو حزب یاد شده بدستور این تحصیل کرده امریکا به زندان افتادند و یا تبعید شدند، هر جا رنگ سبز به نشانه اسلام وجود داشت باید به قرمز تبدیل می‌شد، حتی کرکره مغازه‌های بازار سنتی کابل! نماز جمعه در مسجد بزرگ پل‌خشتی کابل ممنوع شد، چپ‌راغانی را که چیزی شبیه عمامه‌است از سر مردان مسلمان و نیمه روحانی

«آخوان المسلمین» و «انجمن حجتیه» نشاندهنده آشخور مشترک همه آنها با یکدیگر است، گرچه با نام‌های مختلف ظهور کنند. بعنوان نمونه «فدائیان اسلام» در دهه ۳۰، موفته اسلامی در دهه ۴۰، انصار حزب‌الله در دهه ۷۰ و ۲۰۰۰ ریشه‌های مشترکی با مدرسه حقانی قم، مدارس حقانی پاکستان و آخوان المسلمین مصر دارند.

ریشه‌های مکتب حقانی را در «دثوباندی» هند جستجو می‌کنند. در اواسط قرن گذشته جمعی از مسلمانان شبه قاره هند، با انگیزه مقابله با استعمار هند، خواستار برخی اصلاحات در آموزش‌های مذهبی شدند. آنها از دل شاخه حنفی اسلام بیرون آمدند و مبلغ تزکیه نفس شدند. بعد از استقلال پاکستان از هند، مولانا «عبدالحق» پدر رئیس کنونی حقانی، که خود از نخبگان «دثوباندی» بود مدرسه حقانی را در سال ۱۹۴۷ تاسیس کرد. تا پیش از به قدرت رسیدن ضیاءالحق تعداد شاگردان مدرسه حقانی از چند صد نفر تجاوز نمی‌کرد، از آن تاریخ است که شبکه‌های حقانی در این کشور رو به رشد گذاشتند. در سال ۱۹۸۳ «سماءالحق» وارد پارلمان پاکستان شد و در سال ۱۹۹۳ مولانا «فضل‌الرحمان» رهبر جامعه علمای اسلام JUI که بازوی سیاسی حقانی است مشاور مخصوص بی‌نظیر بوتو نخست وزیر وقت پاکستان شد. تنها در یک مدرسه حقانی، یعنی «دارالعلوم حقانی» ۲۸۰۰ شاگرد از سنین ۹ تا ۳۵ سال تحصیل می‌کنند که ۱۵۰۰ نفر آنها در همان مدرسه زندگی می‌کنند. دروس مدرسه به زبان‌های اردو و پشتو تدریس می‌شود و سهمیه دائمی افغان‌ها در همین مدرسه ۵۰۰ دانش آموز است. سهمیه دانش‌آموزان آسیای مرکزی نیز ۴۰ دانش آموز می‌باشد. داوطلبان ورود به این مدرسه همچنان رو به فزونی دارند. در سال ۱۹۹۹ برای ۴۰۰ جای خالی در این مدرسه ۱۵ هزار داوطلب ثبت نام کردند. آنها روستائیان بسیار جوان و حتی نوجوانانی هستند که بخت خود را برای نجات از فقر حاکم بر روستاها و حاشیه شهرهای پاکستان و یا نجات از زندگی شدت فلاکت‌بار اردوگاه‌های افغانی‌های آوره در این مدارس جستجو می‌کنند و پس از طی نخستین دوره‌های آموزش مذهبی، اگر از سوی گروه‌های مسلح جذب و عضوگیری شدند سلاح بدست می‌گیرند و از مرز پیشاور به طرف کوه‌های افغانستان عبور می‌کنند. آنها مرگ را روزی چند بار در اردوگاه‌های افغانی و حاشیه شهرها و روستاهای فقر زده پاکستان آزموده و به چشم دیده‌اند، بنابراین مرگ در کوه‌ها و در جنگی که خودشان هم نمی‌دانند بر سر چی و با کیست، سرنوشتی ناگوارتر از مرگ در اردوگاه‌ها و بر اثر گرسنگی نیست؟! وقتی آنها از مرزهای باز پیشاور گذشته و به کوه‌های افغانستان می‌روند و یا در ارتش نا منظم پاکستان تفنگ بدست می‌گیرند، قومیت مشترک پشتون‌های پاکستان و افغانستان اجازه نمی‌دهد تا معلوم شود چه تعداد از این ارتش پاکستانی و چه تعداد افغانی است. این وضع و موقعیت حتی در ارتش نیمه منظم طالبان افغانستان هم وجود دارد. خلبانی که از فرودگاه نظامی «خست» و یا «بگرام» بر می‌خیزد به زبان «پشتو» با برج مراقبتی که ماموران آن هم به زبان پشتو صحبت می‌کنند صحبت می‌کند. کدام یک افغان و کدامیک پاکستانی‌اند؟ خلبان و یا ماموران برج مراقبت؟ بخشی از این خیل عظیم داوطلبان متعلق به کشورهای دیگر اسلامی هستند. وقتی جمهوری اسلامی با صرف دلارهای نفتی سرنوشت حزب‌الله لبنان را بعنوان لشکر شیعیان این کشور در اختیار می‌گیرد و دلارهای جنبش «امل»، «حزب‌الله»، «حماس» و دیگر گروه‌ها را سهمیه بندی می‌کند، چرا عربستان با همین دلارها در اردوگاه‌های آوارگان افغانی در پیشاور و در مدارس حقانی پاکستان چنین نکند؟

اسلامی که آیت‌الله خمینی با وعده آن توانست میلیون‌های مردم ایران را به خیابان‌ها بکشاند تثبیت کند!

شیخ «سماء الحق» نماینده پارلمان پاکستان و اداره کننده مرکز حقانی «آخوراختک» این ایدئولوژی آلوده به خشونت و دلارهای نفتی عربستان سعودی را در گفتگویی با روزنامه «فیلاذلفیا اینکوریر» ۳۰ اوت ۱۹۹۸- اینگونه توجیه می‌کند: «من افتخار می‌کنم که ۸۰ در صد شاگردان این مدرسه علیه شوروی جنگیدند»

ژنرال ضیاءالحق دیکتاتور پاکستان که بیش از همه همسایگان افغانستان نگران استوار شدن پای یک حکومت دمکراتیک در همسایگی خود بود، برای مقابله با بحران اقتصادی که در پاکستان رو به رشد بود یگانه راه حل فوری مقابله با بحران را تقویت گرایش‌های مذهبی در پاکستان دید. گروه‌های مذهبی در دوران او سرعت رشد کردند و همزمان با آنها، دروازه‌های نیمه گشاده پیشاور به روی گروه‌ها و تشکل‌های نظامی مذهبی افغانی تماما گشوده شد. دلارهای نفتی عربستان سعودی و حمایت‌های نظامی-مالی همه جانبه دولت امریکا از ژنرال پاکستانی، پیشاور را به پایتخت سازمان‌های نظامی مخالف دولت مرکزی افغانستان در خاک پاکستان تبدیل کرد. انگیزه پر قدرت دیگری نیز عربستان را تشویق به ادامه این سیاست می‌کرد و آن انقلاب ایران بود. اسلام آیت‌الله خمینی، لااقل در سال‌های نخست پیروزی انقلاب ۵۷ در بی‌پروائی کامل در برابر اسلام وهابی عربستان سعودی قرار گرفته بود و میلیون‌ها مسلمان- بویژه شیعیان جهان اسلام- قبله‌نمای خود را از مکه به سوی تهران برگردانده بودند. موقعیت پیش آمده در افغانستان، چپ‌نمائی‌های حفیظ‌الله امین که شایعات بسیاری پیرامون ارتباط‌های او با دربار عربستان سعودی وجود داشت و سرانجام، ورود ارتش سرخ اتحاد شوروی به افغانستان و ادامه جنگ ایران و عراق همه زمینه‌های مورد نیاز عربستان سعودی و پاکستان را برای تقویت کمونیست ستیزی در حاکمیت جمهوری اسلامی و تقویت ارتجاع مذهبی در حاکمیت آن فراهم ساخت. دلارهای نفتی عربستان سعودی سرعت ایدئولوژی اسلام وهابی و حنفی را در میان مسلمانان آواره افغانستان رسوخ داد و مغزشوئی پناهندگان افغانی در این اردوگاه‌ها را ممکن ساخت. («اولویه روا» راه توده شماره ۷۷)

در چنین شرایط و با چنین انگیزه‌های استراتژیکی دلارهای اهدائی ایالات متحده و عربستان سعودی به مراکز آموزش مذهبی پاکستان، از جمله دارالعلوم حقانی سرازیر شد!

در سال ۱۹۷۱ تعداد اینگونه مدارس در پاکستان ۹۰۰ مدرسه بود. در سال ۱۹۸۸ که آخرین سال حکومت ضیاءالحق بود، این رقم به ۳۳۰۰۰ رسید که ۸۰۰۰ مدرسه رسمی و بقیه غیر رسمی بودند. این رقم اکنون ۵۰ هزار تخمین زده می‌شود. این رقم شامل مدارس ابتدائی است که به شیوه اکابر قدیم ایران اداره می‌شوند. در همین سال‌ها ستاره اقبال حقانی ظهور کرد و دلارهای نفتی نقش آبی را پیدا کرد که زیر پوست شبکه‌های مافیائی این مدارس دوید. دولت پاکستان تنها ۱۰ تا ۱۵ در صد این مدارس را با گرایش‌های ارتجاعی و ضد کمونیستی اعلام کرده، ولی کارشناسان معتقدند شبکه نیرومندی در اطراف این مدارس حلقه زده است. آن قرائت خشونت آمیزی که آیت‌الله مصباح یزدی در نماز جمعه‌های تهران تبلیغ می‌کند و زمین و زمان را به هم می‌بافد تا آن را جانشین تئوری‌ها و سمت‌گیری‌های سیاسی-اقتصادی سال‌های اول انقلاب ایران و بویژه سمت‌گیری‌های مذهبی همین سال‌های آیت‌الله خمینی کند، سرآغاز رفتن به همان راهی است که مدارس حقانی پیشاور رفتند و از دل آن طالبان افغانستان بیرون آمدند. هیچکس بدرستی نمی‌داند که سرنخ بین‌المللی شبکه‌های مدارس حقانی در پیشاور و یا در قم در اختیار کیست، اما شباهت در عملکردهای سیاسی-مذهبی این مدارس با

حقانی و طالبان

رابطه میان حقانی‌ها و طالبان، رابطه‌ای مستحکم و ویژه‌است. در تابستان سال ۱۹۹۷ که نبرد خونین و سختی میان طالبان و مخالفین آن‌ها در مزار شریف درگرفت، ارتش طالبان در آستانه شکستی کمر شکن قرار داشت. مزار شریف تحت کنترل ژنرال ازبک اما افغانی تبار "دوستم" قرار داشت و احمد شاه مسعود در جبهه پنجشیر و بامیان حمایتش می‌کرد. این شکست قطعی بود، مگر قوای پاکستان به یاری فارغ‌التحصیلان قدیمی مدرسه حقانی، که حالا حکومت را در بخش وسیعی از کشور افغانستان در اختیار داشتند می‌شتافت. "ملا عمر" که یک چشم بیشتر ندارد و طرفدارانش او را "امیرالمومنین" صدا می‌کنند در یک تماس تلفنی از استاد و دوست قدیمی‌اش "سماء‌الحق" در مدرسه "دارالعلوم" طلب یاری کرد. بدنبال این تقاضا ۱۲ مدرسه مذهبی حقانی برای یکماه تعطیل شدند تا ۸ هزار نیروی داوطلب و تازه نفس به کمک طالبان در مزار شریف بشتابند. بسیار باید ساده لوح بود، تا پذیرفت که این نیروی ۸ هزار نفره پیش از آن آموزش نظامی ندیده و یک شبه در جبهه‌های جنگ ظهور یافته‌اند و

ساده‌لوح‌تر باید بود که پذیرفت ارتش پاکستان آنها را به صف نکرده و از پیش برای چنین روزی آموزش نداده بود! هواپیماهای نظامی پاکستان این ۸ هزار داوطلب را همراه با محموله‌های عظیم نظامی به کابل و قندهار منتقل کردند تا از آنجا راهی مزار شریف شوند و علیه کفار بجنگند. به آنها گفته شده بود که در مزار شریف کفار حکومت می‌کنند و باید علیه آنها جهاد کرد! بنابر ادعای "سماء‌الحق" از میان این نیروی اعزامی که هرگز معلوم نشد پس از سقوط مزار شریف بدست طالبان به پیشاور بازگشتند و یا در همانجا به چپاول و غارت و جنایت و حکومت مشغول شدند ۳۰۰ داوطلب کشته شدند. بعدها، "سماء‌الحق" در مصاحبه با روزنامه اومانیتیه فرانسه گفت، که ملا عمر در امور بین‌المللی و شرعی همیشه با او مشورت می‌کند. (اومانیتیه ۷ آوریل ۲۰۰۱)

ملا غلام‌الدین رئیس پلیس مذهبی و یا "امر به معروف و نهی از منکر" طالبان است. تشکیلاتی که ۳۲ هزار عضو دارد و همه آنها در مدارس مذهبی شمال پاکستان و مدارس حقانی دوره دیده‌اند.

در مدارس حقانی جهان به دو بخش تقسیم می‌شود: دارالسلام (امت سنی مذهب) و دارالحرب (بقیه جهان)، ضدیت با تمام مظاهر تمدن بشری و جهاد با مشرکین و صلیبیون، از نظر آنها بودائی‌ها جزو مشرکین‌اند و به همین دلیل باید بت آنها در کوه‌های بامیان (مجسمه‌های عظیم بودا) به توپ بسته می‌شد و منظور از صلیبیون نیز مسیحیان‌اند

طالبان و فارسی زبان‌ها نشریه uz ارگان مرکزی حزب کمونیست

آلمان به نقل از "اومانیتیه" ارگان حزب کمونیست فرانسه می‌نویسد:

نیروهای طالبان که پشتون هستند، در کابل و دیگر شهرهای افغانستان با فارس زبانان و فرهنگ آنها برخوردی خصومت آمیز و خشن دارند. برای آنها فارس زبان‌ها "انسان‌های درجه دوم" به حساب می‌آیند و تحت تاثیر فرهنگ ایرانی فاسد شده‌اند و با یستی با آنها مبارزه کرد!

در این مقاله همچنین آمده است که فارس‌زبانان بدستور طالبان اجازه ندارند جشن نوروز بگیرند و در ادارات دولتی نیز با آنها رفتاری خصمانه اعمال می‌شود.

آنچه که اومانیتیه در باره مخالفت طالبان با جشن‌ها و مراسم نوروزی ایرانی‌ها می‌نویسد، شهادت کاملی دارد با مخالفت ارتجاع مذهبی ایران با همین جشن‌ها و برگزاری سنن باستانی ایرانی‌ها. از جمله مراسم چهارشنبه سوری!

ناتو خواهان کنار گذاشتن سازمان ملل از همه حوادث جهانی است!

مقدونیه نمی‌خواهد تحت‌الحمايه جدید ناتو شود!

گفتگو با "ولفگانگ گیر که" سخنگوی امور خارجه «حزب سوسیالیسم دمکراتیک آلمان».
به نقل از (نویس دوپچلند) چهارشنبه ۲۶ اگوست ۲۰۰۱

کشاکش میان اتحادیه اروپا، اعضای اروپائی ناتو و امریکا بر سر حضور نظامی در مقدونیه پیش از انفجارهای اخیر در نیویورک بالا گرفت. مانند همه موارد مشابه در ۱۰ سال اخیر- از جمله در یوگسلاوی- ابتدا جنگ‌های قومی و محلی در مقدونیه آغاز شد و سپس ناتو بعنوان میانجی نظامی آمادگی خود را برای ورود به صحنه اعلام داشت، اما پیش از آنکه ناتو به توافق و تفاهمی در این زمینه برسد، امریکا خود را به محل رساند و ابتکار عمل را برای استقرار نظامی در مقدونیه و تنگ‌تر کردن حلقه محاصره اروپا و کنترل بالکان بدست گرفت. رویدادهای نیویورک و اخبار مربوط به دخالت جدید نظامی امریکا در افغانستان، تا حدود زیادی اخبار مربوط به مقدونیه را از صفحات شبکه‌های خبری تلویزیونی حذف کرد، اما روند استقرار نظامی در مقدونیه بدون پخش این اخبار نیز ادامه دارد. گفتگوی زیر، پیش از حوادث نیویورک انجام شده و نبرد بر سر استقرار نظامی در مقدونیه را، بعنوان نمونه‌ای از تاکتیک‌های شناخته شده ناتو و ایالات متحده امریکا در استراتژی سلطه جهانی و تضاد منافع امریکا و اروپا را نشان می‌دهد. تضادی که آلمان می‌کوشد از دل آن سهم خود در فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم و تقسیم منافع جهانی را در میان کشورهای اروپائی تثبیت کند و در این عرصه گام به گام به دنبال روی از امریکا ادامه می‌دهد. روندی که به نظر بسیاری از کارشناسان سیاسی آلمان نیز نمی‌تواند به درازا بیانجامد! این مخالفت‌ها اکنون در میان احزاب حاکم و غیر حاکم آلمان و دیدگاه‌هایی که بیان می‌کند خود را نشان می‌دهد. مصاحبه زیر نمونه‌ای از آنست.

س- در باره عملیات نظامی ناتو در مقدونیه، کارشناس نظامی حزب سبزها می‌گوید نباید از زیر بار مسئولیت شانه خالی کرد. منظور چه مسئولیتی است و آیا واقعا اینطور است؟

ج- از نظر ما پذیرش مسئولیت یعنی مخالفت با عملیات نظامی ناتو. زیرا اقدام ناتو عملی شتابزده و نامتناسب با موقعیت جاری کشور ماست.

(بقیه در ص ۳۱)

ضرورت تکمیل و تکامل سیستماتیک رهبری اقتصادی در نظام سوسیالیستی

سوسیالیسم

سرمایه‌داری را

"زین" خواهد کرد!

ک. رحمانی

«کار انفرادی تا زمانی که در سیستم تقسیم اجتماعی کار قرار نداشته باشد، فقط ارزش‌های مصرفی بوجود می‌آورد بنابراین، این گونه فرآورده‌های کار ارزش اجتماعی ندارند و در نتیجه نمی‌توانند عنصری از ثروت اجتماعی باشند.»

این نظر مارکس در بحث پیرامون حقیقت تاریخی مقوله‌های اقتصادی است. او معتقد بود که از طریق کار اجتماعی، ثروت مادی یا ارزش‌های فرهنگی در یک روند واحد تولیدی و بمثابة تولید اجتماعی بوجود می‌آید و شالوده جامعه در شیوه تولید ثروت مادی، در شکل معینی ارتباط تولید کننده با وسائل تولید را شکل می‌دهد. در نظام سرمایه‌داری این دو عامل مهم ثروت از یکدیگر جدا هستند. دلیل آن هم این است که در این نظام ابزار کار در مالکیت سرمایه‌دار است و ارتباط کارگر با ابزار کار در روند کارمزدی، یعنی روند استثمار خود تولید کننده ثروت مادی برقرار می‌شود. این همان تضادی است که آن را تضاد اصلی سرمایه‌داری می‌نامند.

تحلیل کامل و تاریخی این تضاد که توسط مارکس و سپس لنین انجام شد، نشان داد که بعلت نارسائی ساخت اجتماعی جامعه سرمایه‌داری، جامعه مبتنی بر مالکیت خصوصی و هرج و مرج تولید اجتماعی، رفاه معنوی و مادی آفریده نشده، و این تولید مصرف کنندگان خود را پیدا نمی‌کند. در شرایط فرماسیون اجتماعی-اقتصادی سرمایه‌داری این وضع بمثابة بحران تولید اضافه و بمثابة فقدان تقاضای معتبر ارزیابی می‌شود. در این موقعیت رشد کلی آتی جامعه، هم پتانسیل و هم امکانات فیزیکی مبرم آن متوقف می‌شوند. کلاسیک‌های مارکسیسم مسیر پیشرفت بشریت را که افزایش "ضریب کیفیت" ساختمانی اجتماع نامیده می‌شود کشف و آشکار کردند. این ضریب یا عامل در یک سیستم سوسیالیستی بالا می‌رود.

وقتی از سوسیالیسم صحبت می‌شود، در واقع سخن از صرفه جوئی زمان، تولید ارزش‌های مادی و معنوی قابل مصرف و در مراحل بالاتر، سخن از اداره معقولانه، با صرفه و موثر اقتصاد، سازماندهی درست همه عرصه‌های حیات زندگی و تکامل سیستم اداره اقتصاد و جامعه مطرح است. فاکتور آگاهی انسانی، نقش برخورد علمی نسبت به حل تقریباً همه مسائل حیات اجتماعی در راستای تکامل عالی‌تر ساختمان سوسیالیستی، ویژگی مهم این دوران است.

فراگیری یا دستیابی علمی به قوانین عینی اقتصاد، عبارت از تاثیر گذاری آگاهانه در آن پروسه‌های مادی و مناسباتی که در آنها بکار برده می‌شوند است. بکارگیری قوانین اقتصادی تنها تاثیر آگاهانه مناسبات تولیدی را تعریف می‌کنند. این تاثیر در پروسه هدایت طبق برنامه اقتصاد ملی انجام می‌گیرد.

در این بحث، بطور طبیعی این سؤال پیش می‌آید که آیا می‌توان مناسبات اقتصادی را بطور کلی دگرگون ساخت؟

به ما می‌گویند، که مناسبات اقتصادی بطور عینی وجود دارد، یعنی مستقل از اراده و شعور ما؛ و به این جهت نیز خارج از اختیار ما عمل می‌کند و تغییر آن ممکن نیست. ما نمی‌توانیم این مناسبات را تکامل ببخشیم.

طبعاً، طرفداران سوسیالیسم علمی نمی‌توانند با این نظر موافق باشند. این درست است که مناسبات تولیدی مستقل از اراده و شعور ما وجود دارد، اما این بدان معنا نیست که انسان نمی‌تواند و نباید بر آن تاثیر بگذارد و روند آنها را تسریع و در بستر معین دیگری قرار دهد.

کسانی که ما را از ورود به بحث پیرامون تغییر مناسبات اقتصادی منع می‌کنند، فراموش می‌کنند که در هستی اجتماعی، به موازات پدیده‌ها و پروسه‌های موجود، -به ظاهر مستقل از انسان‌ها- و آنچه از گذشته به ارث رسیده، بطور عینی شکل‌های معینی از رشد و تاثیر گذاری آگاهانه نسل کنونی انسان‌ها وجود دارد؛ از جمله در اشکال معینی از روابط اقتصادی. بنابراین نمی‌توان و نباید با اندیشه‌های پاسیفیستی در عرصه ضرورت دگرگونی مناسبات اقتصادی موافقت کرد. نمی‌توان تکامل و رشد اقتصادی را به حال خود رها کرد و از هرگونه رهبری متمرکز اقتصاد و نوسازی ساختارهای اقتصاد ملی، تکامل شکل مالکیت و غیره دوری گزید. بنابراین، مفهوم سیاسی-اقتصادی کاربرد قوانین اقتصادی چنین هستند: تاثیر گذاری آگاهانه در سیستم موجود مناسبات تولیدی سوسیالیستی و در اجزاء این سیستم (مثلاً در میزان و اشکال دستمزد، عرصه کار، میزان و اشکال توزیع ذخائر مورد مصرف اجتماعی، مناسبات اقتصادی بین موسسات دولتی و دولت، بین تعاونی‌ها و دولت، تعاونی‌ها و افراد و ...) که منطبق هستند با ضرورت روند تکامل این مناسبات.

مهم‌ترین راه بهره‌فزائی تولید و بهره‌گیری کارا از قوانین اقتصادی تکمیل مستمر و سیستماتیک رهبری است. پروسه هدایت و اداره اقتصاد ملی در دوران سوسیالیسم، برخلاف تجربه گذشته نه در پروسه تکنولوژی ناب است و نه در اداره اشیاء و انسان‌ها، بلکه کارا ترین ابزار همان اتحادیه‌های اقتصادی است و این ممکن نمی‌شود مگر با وسعت در به کارگیری قوانین اقتصادی در یک جامعه سوسیالیستی مفروض.

کارگران و تولید کنندگان فکری و یدی جزئی از نسلی هستند که مناسبات نوین اجتماعی را بوجود می‌آورند و این پایه و اساس سوسیالیسم است. نظامی که جز با قیام علیه نظام گذشته و میرا برپا نمی‌شود. بنابراین و برخلاف آنچه که در سال‌های اخیر تبلیغ می‌شود، مبارزه طبقاتی همچنان به قوت خود باقی می‌ماند. به سخنی دیگر، روابط تولیدی که تحت تاثیر شرایط جدا از اراده انسانی تکامل می‌یابند، بوسیله کسانی که خود زاده آن شرایط هستند تغییر می‌کنند. تغییر مناسبات اقتصادی، یعنی تغییر مناسبات اجتماعی و این امر نیز ممکن نمی‌شود مگر با اراده و عمل فعال انسان‌ها. وقتی روابط میان انسان‌ها تغییر می‌کند، چگونه این انسان‌ها نباید بتوانند اراده خود برای این تغییر را به میدان

به این ترتیب، هم علم و هم تکنیک وسیله و ابزار فعالیت‌های بشری هستند؛ چه فکری و چه بدنی! چرا که هر دو مخلوق دست و مغز انسان هستند و توسط انسان تکامل می‌یابند و این نفسی کننده دقیق آن اندیشه‌های مخربی است که می‌خواهد علم و تکنیک را برتر از انسان معرفی کند و مناسبات اجتماعی انسان‌ها به بهانه برتری علم و تکنیک بر انسان، آن را در سایه روابط اجتماعی قرار داده و خلاقیت انسان برای دگرگونی انقلابی این مناسبات و رابط اجتماعی را از وی بگیرد!

دانش‌های علمی اندوخته شده نتایج تکامل تمدن بشری به لحاظ تئوریک و ایده‌آل‌های بشری در زرادخانه‌های ابزارهای تکنیکی‌اند، که در عمل به ماده تبدیل شده‌اند. علم به این دلیل که بمثابة تکنیک امکان‌ات خلاق انسان را توسعه می‌دهد، عنوان نیروی تولیدی را نیز به خود می‌گیرد.

بر همین پایه بود که مارکس گرایش سرمایه به تولید و بهره‌گیری از علم و حتی بهره‌کشی از آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. سرمایه نشان داد که علم امکان دارد به ابزاری برای نوسازی مستمر و مدرنیزه کردن تکنیکی پایه‌های تولید و استفاده تکنولوژیکی از طبیعت شناسی و منبع سود تبدیل شود. تنها در جریان انقلاب علمی-تکنیکی برای نخستین بار طی تاریخ تمدن بشری، تکامل معنوی و فکری زحمتکشان به عامل اساسی رشد تولید مادی تبدیل شد. در دهه‌های پیشین اقتدار رشد علوم اهمیت روز افزون یافت و دانش‌های علمی در اداره پروسه‌های اجتماعی و اقتصادی و در سازمان‌های کار و تولید به کار گرفته می‌شدند و علم در همه اجزاء اداری و سازمانی مناسبات - از تدوین استراتژی کلی رهبری و هدایت اقتصادی تا سازماندهی کار در هر محل کاری - شروع به نفوذ کرد. پرنسپ‌های برنامه‌ریزی - تامین اعتبارات اقتصاد ملی - از این طریق تدوین شده و تکامل یافتند. این نگرش در تقابل است با "پوزیویتیسم" که ثمر بخشی حل مسائل ویژه علمی بر پایه ماتریالیسم دیالکتیک و ضرورت درک روابط تنگاتنگ علوم با آن را انکار می‌کند.

سوسیالیسم هم علم و هم سرمایه‌داری را "زین" خواهد کرد!

در ارتباط با تحقق سازمانی و هویت علم، دایره دیسپلین علمی توسعه یافت و به تلاش‌های تولیدی جامعه نیز جلب شد. اکنون این امر نه تنها بخش‌های مکانیک، فیزیک، شیمی و بیولوژی، بلکه یک سلسله علوم اجتماعی نظیر اقتصاد و سازمان‌های تولید، اداره عملی جامعه و پژوهش‌های مشخص اجتماعی، استتیک تکنیکی و روانشناسی اجتماعی را در بر می‌گیرد. در تکامل تولید، همچنین منطق ریاضی، اکولوژی، آینده‌نگری، تکامل علوم و تکنیک و همچنین بسیاری دیگر رشته‌های پژوهشی تاثیر می‌گذارند. این درک و این گرایش در جامعه سرمایه‌داری با مخالفت، واکنش و مقاومت روبروست، چرا که در تقابل با سرشت جامعه طبقاتی است. توان علم و تولید در این جامعه سمت گیری ویرانگر دارد. بخش مهمی از پتانسیل علمی-تکنیکی برای اهداف نظامی‌گرایانه بکار برده می‌شود. سرمایه‌داری بهره‌برداری از علوم انسانی را در خدمت تقابل با انسان‌ها و در جهت بهره‌برداری و به سود حداکثر رساندن آنها مورد استفاده قرار می‌دهد. سرمایه‌داری به خود می‌بالد که گویا توانسته انقلاب علمی-تکنیکی را "زین‌کند" اما در عمل بازهم این زحمتکشان هستند که "زین شده" اند! و این در حالی است که آینده از آن سوسیالیسم است و سوسیالیسم هم علم و هم سرمایه‌داری را "زین" خواهد کرد!

آوردند؟ نفی و تأیید انقلاب و تغییر انقلابی روابط اجتماعی در همین نکته تعریف می‌شود. البته، اراده انسان‌ها نیز یکسان و در یک جهت و با یک هدف نیست. این رابطه انسان‌ها با تولید اجتماعی است که به این سمت‌گیری هویت می‌بخشد؛ **هویتی طبقاتی!**

انگلس همین امر را با این عبارات توضیح می‌دهد: «انسان‌ها خود تاریخ خود را می‌سازند، اما تاکنون نه با اراده جمعی و برحسب یک برنامه جمعی و یا حتی در یک اجتماع تعریف شده. آرزوهای آنها با یکدیگر تصادم می‌یابد و درست به همین علت بر تمامی اینگونه جوامع ضرورت حاکمیت مطرح می‌شود، ضرورتی که مکمل و تظاهر آن تصادم است.» (مارکس و انگلس - برگزیده نامه‌ها، مسکو ۱۹۶۵ ص ۴۶۷)

بکارگیری متدها در علم اقتصاد

در متد بکارگیری قوانین اقتصادی، غیر از خصلت، غیر از تغییرات مفهوم سیاست اقتصادی که آگاهانه در سیستم مناسبات تولیدی سوسیالیستی وارد می‌شوند، نظم و مکانیزم پیشبرد و انجام این تغییرات نیز آشکار می‌شود.

انگلس در این زمینه تذکر می‌دهد که قوانین عینی تکامل اجتماعی ماهیت "قوانین اعمال اجتماعی خود" انسان‌ها را دارند و به همین دلیل است که این قوانین در صحنه عمل و از طریق اعمال اجتماعی افراد تظاهر می‌کنند؛ و نه تنها از طریق اقدامات مرکز رهبری کننده ارگان‌های اقتصادی، بلکه از طریق عمل توده‌های زحمتکش. در نتیجه آنها بازتاب خود را در اعمال هر عضو جداگانه جامعه می‌یابند، در آن حد که این اعمال نه تصادفی بلکه برحسب ضرورت مشخص می‌شوند. این است که عمل قوانین اقتصادی سوسیالیسم - هم قانون اصلی اقتصادی و هم قانون رشد مستمر بازدهی کار، قانون توزیع کار، قانون انباشت سوسیالیستی و که نیروی در درون سوسیالیسم هستند - از پائین به بالا حرکت می‌کنند. این قوانین، پیش از هر جا در فعالیت‌های اقتصادی سلول‌های اولیه تولید اقتصاد ملی ظاهر می‌شوند.

رابطه علوم با انسان و روابط اجتماعی

اندیشه تبدیل و دگرگونی علوم به نیروی مولده را بیش از صد سال پیش مارکس تئوریزه کرد. این تئوری و فرمول‌های آن دگم، عامیانه و برخاسته از مهندسی جامعه شناختی نیستند. مارکس با صراحت نوشت که علم یک ایده‌آل و در عین حال غنای پراتیک است، نیروی مولده انسان است که بر جنبه‌های معنوی و مادی خود پای می‌فشارد. مارکس "نیروهای تولیدی خود پروسه کار" و "نیروهای تولیدی اجتماعی" را از هم تمیز داد. در مفهوم نخست عناصر پروسه کار و در ساده‌ترین شکل آن: فعالیت معقول، ابزار آن و موضوع آن و در مفهوم دوم نیروی تولید ارگانیک رشد یافته اجتماعی را در بررسی علم مطرح کرد.

طبیعی است که در مقیاس تکامل تاریخی جامعه، پروسه کار بیش از پیش غامض و با اشکال نوین سازمان‌های اجتماعی کار غنی می‌شوند: جامعه، کنوپراسیون کار، توام کردن و تقسیم کار، بهبود وسائل آگاهی، ایجاد بازار جهانی و ایجاد تقسیم کار بین‌المللی، رشد نفوس و استفاده از تکنولوژی، دانش، استعدادها و قابلیت‌های انسانی و خلاقیت‌ها

اما همه اینها باز می‌گردد به انسان و رابطه‌ای که این انسان و نقشی که در تولید در جامعه دارد و مناسباتی که بر این اساس میان انسان‌ها برقرار است!

گفت: «در این دیدار زمینه‌های مشترکی بوجود آمد که هر دو کشور می‌توانند در ملاقات‌های بعدی به توافق‌هایی درباره کشمیر دست یابند!»
در جریان همین دیدار، هندوستان وجود یک میانجی خارجی را برای حل مسئله کشمیر رد کرد و گفت «دو نفر کافی است و سومی مزاحمت ایجاد خواهد کرد!» اما تحولات و دگرگونی‌های کنونی در منطقه این میانجی را تحمیل و کشمیر را به سرپل نیروی نظامی امریکا برای تبدیل آن به پایگاه نظامی جدید این کشور در آن منطقه تبدیل نخواهد کرد؟

هر دو کشور هندوستان و پاکستان در ۵۰ سال اخیر سه بار بر سر مسئله کشمیر با یکدیگر وارد جنگ شده‌اند، اما این جنگ‌ها نیز هیچکدام نتوانستند به آن زمینه خصومت‌های نژادی و مذهبی که استعمار کهنه کار انگلستان هنگام پذیرش استقلال هندوستان و تقسیم آن از خود بر جای گذاشت خاتمه ببخشد. اکنون با تمایل هندوستان به گسترش مناسبات با چین و روسیه و ایجاد یک بلوک منطقه‌ای در برابر یک‌تازی امریکا و نزدیک‌ترین متحدش در جهان "انگلستان" بار دیگر مسئله کشمیر و زمینه‌های برخورد‌های نظامی بین پاکستان و هندوستان بروز کرده است. ژنرال پرویز مشرف پیش از دیدار اخیرش از هندوستان ضمن اشاره به قدرت اتمی هر دو کشور گفت: «سلاح‌های اتمی مسئولیت‌های جدیدی بر عهده ما گذاشته است.»

ایجاد یک پارلمان منطقه‌ای در آسیای جنوبی نیز از جمله مسائل مورد مذاکره رهبران دو کشور بود، اما مشخص نیست که این پارلمان مشترک می‌خواهد بصورت یک بلوک‌بندی نظامی-اقتصادی مانع اتحاد هندوستان، چین و روسیه شود و یا هر کشور عضو این پارلمان برای اتحادیه‌های اقتصادی و نظامی با کشورهای دیگر خارج از منطقه استقلال خواهد داشت. این بلوک‌بندی و ایجاد چنین پارلمانی، با توجه به حضور نظامی امریکا در افغانستان و استفاده از کلیه پایگاه‌های نظامی پاکستان واقعا دارای استقلال خواهد بود؟

از آنجا که مناسبات هندوستان و پاکستان، اتحادهای اقتصادی و یا نظامی در منطقه و در خطرناک‌ترین حالت آن "آغاز جنگ" میان دو کشور با سرنوشت کشور ما نیز ارتباط نزدیک پیدا می‌کند، متن گفتگوی زیر را که شرحی از سابقه مذاکرات و اختلافات پاکستان و هندوستان درباره کشمیر است، از نشریه "نویس دویچلند" به فارسی برگردانده و منتشر می‌کنیم. اکثریت مسلمان کشمیر و سابقه‌ای که از جمهوری اسلامی در زمینه آلوده ساختن کشور ما در منازعات نظامی در اینگونه کشورها و مناطق از خود بجای گذاشته نیز حساسیت مسئله را دو چندان می‌کند.

پایان دیدار بی نتیجه رهبران

دیدار ژنرال پرویز مشرف، حاکم پاکستان از هندوستان و مذاکرات او با نخست وزیر هندوستان "بهاری واجپائی" برای حل اختلافاتی که بر سر کشمیر وجود دارد، فرصتی را فراهم ساخت تا یکبار دیگر روابط و معضلات موجود بین دو کشور هندوستان و پاکستان از عمق به سطح آمده و مطبوعات درباره آن مطالب و گزارش‌هایی را منتشر کنند. عمقی که ریشه در مستعمره هند شرقی بریتانیای کبیر دارد. این روابط را حضور طالبان در افغانستان و در پناه ارتش پاکستان حساس‌تر ساخته است. س- ژنرال مشرف، برای یافتن راه حلی جهت حل مسئله کشمیر به هندوستان رفت و دست خالی بازگشت؟

مصاحبه با نخست وزیر سابق هندوستان در باره دیدار و گفتگوی شکست خورده اخیر ژنرال مشرف حاکم پاکستان و نخست وزیر هندوستان بر سر کشمیر و نقش پاکستان و طالبان در آشوب‌های قومی- مذهبی در آن (ترجمه و تدوین: م. باران)

کشمیر

نارنجک بی ضامن

در دستهای هند و پاکستان

"کشمیر" به نارنجکی می‌ماند که هند و پاکستان ضامن آن را کشیده و آماده پرتاب آن به سوی یکدیگرند. منطقه‌ای مسلمان نشین در خاک هندوستان اما همسایه با پاکستان و چین! تنش‌های قومی-مذهبی به زخمی کهنه در بدن هندوستان می‌ماند که هرچند گاه یکبار سر باز می‌کند و اکنون سال‌هاست که سر باز کردن این زخم مکرر در مکرر شده‌است. رویدادهای اخیر افغانستان و حضور ارتش‌های امریکا و انگلستان در این کشور تا مرز مداخله در کشمیر نیز پیش خواهد رفت و دایره‌ای به وسعت پاکستان، افغانستان و هندوستان را در بر خواهد گرفت؟ بسیاری از گروه‌های مسلح در کشمیر، از دل مدارس دینی پاکستان و اردوگاه‌های جنگی طالبان افغانستان بیرون آمده‌اند و این خود به اندازه کافی زمینه ساز گسترش دایره جنگی در منطقه‌است!

ملاقات چند ماه گذشته رهبران هند و پاکستان، دو کشوری که اختلافات و منازعاتشان را بریتانیای کبیر برایشان به ارث گذاشته و هر دو مسلح به سلاح اتمی‌اند برای جلوگیری از چنین حالتی ترتیب یافت. این ملاقات بدون نتیجه پایان یافت و برای مسئله کشمیر بعنوان معضلی میان دو کشور راه‌حلی یافت نشد! به این ترتیب، کشمیر بعنوان هسته مرکزی یک کشمکش نظامی همچنان در منطقه باقی ماند.

وزیر خارجه هندوستان، در پایان سفر ژنرال مشرف به هندوستان بدون اشاره صریح به شکست مذاکرات، از حرکت کاروان در یک فرصت مناسب سخن گفت، اما نگفت بار این کاروان چیست و در کدام فرصت به حرکت در خواهد آمد! او گفت: «کاروان صلح به پیش خواهد رفت و در یک فرصت مناسب به هدف خواهد رسید!»

وزیر خارجه پاکستان نیز پس از بازگشت به کشورش، درباره دیدار رهبران هند و پاکستان، با اشاره غیر مستقیم به شکست مذاکرات

از نظر نظامی متحد چین است و یک قسمت از کشمیر تحت کنترل چین است. آیا هندوستان از سه طرف در تنگنا قرار ندارد؟

ج- نه! هندوستان خود را در چنین وضعیتی نمی‌بیند. روابط ما با چین بهبود یافته و با پاکستان نیز در حال بهبود است. اما طالبان نه تنها خطری برای هندوستان، بلکه خطری برای هر ملت و کشور دیگری است. متأسفانه این تروریسم، بدون مانع در منطقه در حال گسترش است. حتی دایره این تروریسم به الجزایر هم کشیده شده است. کشوری که خود مسلمان است. من بر اساس یک مأموریت، مدتی از طرف سازمان ملل در الجزایر بودم و توانستم مدارکی دال بر فعال بودن افغان‌ها در آنجا پیدا کنم. آنها حتی می‌کوشیدند منطقه عملیات خود را در "ماری تیوز" در آسیای میانه و در قسمتی از روسیه گسترش دهند. طالبان نه تنها خطری برای هندوستان، بلکه خطری برای هر جامعه متمدن است و به همین دلیل همه باید علیه آن مشترکاً وارد اقدام شوند. جالب است که حتی آمریکا و اتحادیه اروپا و سازمان ملل هم از عملیات طالبان می‌نالند، اما اقدامی صورت نمی‌گیرد.

س- اما همه می‌دانند که طالبان دست پرورده رژیم است که حاکم نظامی آن برای دیدار به هندوستان دعوت شد!

ج- حتی جامعه متمدن پاکستان هم نگران تهدیدهای طالبان است. چندی پیش یک خبرنگار پاکستانی به من می‌گفت: ما نمی‌توانیم به درستی یقین حاصل کنیم که تا چه اندازه طالبان جامعه متمدن پاکستان و شیوه زندگی آن را تهدید می‌کنند و تا به حال چه نتایج منفی برای آن داشته است. اسلحه به طور قاچاق وارد این کشور می‌شود و دایره نفوذ بنیادگرای آل‌وده به خشونت بیشتر می‌شود.

ما با ژنرال مشرف بعنوان رئیس حکومت وارد گفتگو شدیم و من از مطالبی که در دستور کار قرار داشت اطلاع دقیق نداشتیم، اما مطمئن هستم که یکی از مواردی که نخست وزیر هندوستان با او در میان گذاشت همین خطر بود.

(بقیه مصاحبه صدر ملی حزب کمونیست فرانسه ... از ص ۳۹)

زیرا که این مسئله فقط مشکلی نیست که در ایتالیا پیش آمد، بلکه ارتباط پیدا می‌کند با دموکراسی و حقوق بشر در سراسر جهان. در همین ارتباط، ما پیشنهاد خودمان را از هم اکنون اعلام می‌کنیم. این پیشنهاد عبارتست از درخواست همکاری با آن سازمان‌ها و گروه‌هایی که با خشونت طلبی‌های "اتونوم"ها موافق نیستند و نمی‌خواهند با این خشونت طلب‌ها ارتباط داشته باشند. واقعیت هم اینست که این گروه‌های خشونت طلب باعث تشدید هرج و مرج می‌شوند و این در شرایطی است که ما خواهان مبارزه مسالمت آمیز هستیم و از تظاهرات بدون خشونت دفاع می‌کنیم. آنچه را هم که شما در باره پیشنهاد ما به پارلمان مطرح کردید، درحقیقت پیش از حوادث جنوا مطرح شده بود و من هم بدقت آن را مطالعه کرده‌ام. آن پیشنهادها عمدتاً در ارتباط است با حفظ امنیت نشست‌های سران کشورهای صنعتی و این درحالی است که بنظر من، همین حوادث نشست جنوا هم نشان داد که مشکلات کنونی جهان را نمی‌توان با توسل به این شیوه‌ها حل کرد. به همین دلیل فراکسیون چپ پارلمان اروپا به پیشنهادی که شما به آن اشاره کردید بسیار با احتیاط می‌نگرد.

ج- مسئله کشمیر علت اصلی این دعوت و دیدار نبود. مسئله بیش از هر چیز برمی‌گردد به ضرورت از سرگیری دوباره ارتباط بین پاکستان و هندوستان. ارتباطی که از سال ۱۹۹۶ به ابتکار نخست وزیر سابق پاکستان "نواز شریف" بوجود آمده بود. متأسفانه این ارتباط بعد از جنگ "کارگیل" قطع شد. این دیدار تلاشی بود برای ادامه آن مناسبات.

س- آیا نوار مرزی که به مدت ۵۳ سال کشمیر را تقسیم کرده است، بعنوان مرزهای بین‌المللی پذیرفته می‌شود؟

ج- بعد از دیدار ایندیراگانندی و ذوالفقار علی بوتو در سال ۱۹۷۲ و توافقنامه‌هایی که در آن دیدار بدست آمد، دیگر مشخص شده بود که نوارهای مرزی پایه‌ای برای پذیرش مرزهای بین‌المللی خواهد بود. همانطور که می‌دانید آن دیدار در پایان جنگی صورت گرفت که با برتری کامل هندوستان پایان پذیرفته بود. ما در آن جنگ توانستیم ۹۵ هزار اسیر جنگی و مقدار وسیعی خاک بدست آوریم. همین می‌توانست دلیلی برای امضای معاهده‌ای در محل دیدار، یعنی منطقه "سیمال" (منطقه‌ای در هندوستان) باشد. البته در آن دیدار گاندی بیشتر به صلح آینده می‌اندیشید و به همین دلیل هم مایل نبود فضای ناگواری مانند قرارداد "ورسال" بوجود آید که آینده آن ناگوار باشد.

حالا هم اگر قرار باشد هر دو حکومت بطور جدی و بخاطر مصلحت و منافع مردم خود در جستجوی راه حلی باشند، تبدیل نوار مرزی به مرزهای بین‌المللی همانطور که در سیمال به طور تشریفاتی عنوان شد، بهترین پیشنهاد است.

س- ژنرال مشرف (که با کودتا علیه دولت نواز شریف بر سر کار آمد) دو سال پیش ادامه گفتگوها را عقیم گذاشت. او طراح جنگ "کارگیل" بود. آیا فکر می‌کنید با چنین فردی می‌توان بر سر مسئله کشمیر گفتگو کرد؟

ج- ما همسایه‌ایم و مجبوریم با یکدیگر کنار بیاییم. هر چه زودتر به این نتیجه برسیم و با صلح و آرامش در کنار هم زندگی کنیم، بهتر و مفیدتر برای هر دو کشور است. تردید و تعلل برای رسیدن به یک لحظه دلخواه هیچوقت در تاریخ جایز نبوده است و ما هم نمی‌خواهیم تا آن لحظه دلخواه که حکومتی ایده‌ال در پاکستان بر سر کار بیاید صبر کنیم. آنچه که در مور دولت کنونی پاکستان مطرح است نیز بنظر ما مردم پاکستان خودشان باید تصمیم بگیرند که چه حکومت و یا حاکمی داشته باشند. سیاست مرکزی هندوستان عدم مداخله در امور داخلی همسایگان و احترام به تمامیت ارضی آنهاست. ما نمی‌توانیم برای رسیدن به صلح منتظر تغییر حکومت در پاکستان بمانیم، این امر به خود مردم پاکستان مربوط است.

س- دعوت از مشرف را نخست وزیر کنونی هندوستان بعمل آورد. شما هم بعنوان نخست وزیر سابق هندوستان چرا در این دیدار شرکت نکردید؟

ج- سیاستمداران هندوستان ژنرال مشرف را یک کودتاچی و مقابله‌کننده با دموکراسی در پاکستان ارزیابی می‌کنند. من در این دیدار حضور نداشتیم اما نظراتم را بیشتر داده بودم.

س- چرا طرف‌های دیگری در این مذاکرات شرکت نداشتند؟ مثلاً جنگجویان کشمیری!

ج- موضوع گفتگو روابط دو جانبه بین هندوستان و پاکستان بود و مردم کشمیر هم جزئی از آن هستند، اما هیچ کشوری به اتباع خود حق مذاکره مستقیم با یک حکومت خارجی را نمی‌دهد.

س- شما می‌دانید که فقط مسئله کشمیر مطرح نیست. در میان جنگجویان کشمیری مزدوران افغانی نیز حضور دارند. در ضمن چین هم در کنار پاکستان بخشی از این مناقشه به حساب می‌آیند. در ضمن پاکستان

**مصاحبه صدر ملی حزب کمونیست فرانسه و رئیس
فراکسیون چپ پارلمان اروپا**

مخالف حکومت ۷ کشور صنعتی بر جهان هستیم!

ترجمه کامران شیردل

در پارلمان اروپای واحد، یک فراکسیون "چپ" حضور دارد، که "فرانس ورتس"، دبیر اول حزب کمونیست فرانسه ریاست آن را برعهده دارد. پس از حوادث خونین آخرین محل برگزاری کنفرانس کشورهای بزرگ امپریالیستی جهان در "جنوا"ی ایتالیا، گفتگویی با وی در همین زمینه انجام شد، که در روزنامه "نویس دویچلند" آلمان منتشر شده است. در این گفتگو مسئله "جهانی شدن" از دیدگاه فراکسیون چپ پارلمان اروپا نیز به بحث گذاشته شده است. بخشی از نظرات دبیر اول حزب کمونیست فرانسه شبیه نظراتی است که اخیر "گنادی زوگانف"، دبیر اول حزب کمونیست فدراسیون روسیه، در ارتباط با جهانی شدن بصورت تئوریک مطرح کرده است. (گزیده‌ای از این نظرات وی در شماره ۱۱۰ راه‌توده چاپ شده است)

مصاحبه صدر ملی حزب کمونیست فرانسه و رئیس فراکسیون چپ پارلمان اروپا را، که در نشریه "NEUES DEUTSCHLAND" ارگان مرکزی حزب "سوسیالیسم دموکراتیک" آلمان چاپ شده در زیر می‌خوانید.

س- فراکسیون چپ پارلمان اروپا خواهان شرکت فعال‌تر در روند "جهانی شدن" شده است. دلیل این شتاب چه می‌تواند باشد؟

ج- تصور می‌کنم بحث‌ها و درگیری‌هایی که بر سر "جهانی شدن" وجود دارد، بتدریج و در روند تکاملی خود موقعیتی را بوجود آورده است که به موجب آن، حتی اتحادیه اروپا هم می‌تواند عامل تغییرات و سامانگیری‌هایی در سطح جهانی شود. باید توجه داشت که این مبارزه تنها در حد نمایندگی‌های دولتی و غیر دولتی خلاصه نمی‌شود، بلکه ریشه‌های اجتماعی نیز دارد و به همین دلیل ما این مبارزه را یک مبارزه سیاسی تلقی کرده و مبارزان این راه را شرکای سیاسی خود محسوب می‌کنیم.

س- پس از نشست سران ۸ کشور بزرگ صنعتی در سوئد و ایتالیا، شما با نمایندگان ATTO و دیگر نمایندگان حاضر در پارلمان اروپا در ارتباط با "جهانی شدن" یک سلسله تبادل نظر را داشته‌اید. چه مسائل عمده‌ای در این گفتگوها مطرح بوده است؟

۱- نقش این نشست‌ها، یعنی ۷ یا ۸ کشور بنشینند و برای جهان تصمیم بگیرند، سیاستی را اتخاذ کنند و آن را در جهان به اجرا بگذارند و نوعی حکومت جهانی را برای خود قائل باشند. ما با این امر مخالفیم و معتقدیم نباید اجازه داد این کشورها سازمان ملل متحد و دیگر سازمان‌های قاره‌ای و یا فراقاره‌ای را در سطح جهان نفی و روز به روز کم‌رنگ‌تر کنند و خود به جای آنها تصمیم بگیرند. ۲- در ارتباط با نقش بسیار خشن پلیس در محل نشست اخیر سران کشورهای بزرگ صنعتی در "جنوا"ی ایتالیا هم بحث کردیم. سرکوب خشن نیروهای معترض به "جهانی شدن" از نوع ماوراء لیبرالیسم آن "در جنوا، امری نبود که بتوان به آسانی از آن گذشت. ۳- نکته مهم دیگری که مورد تبادل نظر ما قرار گرفت، موضوع تغییر برنامه‌های اجتماعی در کشورهاست که حاصل نشست سران هشت کشور در جنوا است.

س- شما می‌دانید که "ژوسپین"، نخست وزیر فرانسه و "شرودر"، صدراعظم آلمان در نشست وزرای بازار مشترک گفته‌اند که هر روز تعداد زیادی از سیاستمداران همگام با مخالفین سیاست "جهانی شدن" می‌شوند. ج- ابتدا این را بگویم که من مخالف استفاده از واژه "مخالفین جهانی شدن" هستم، چرا که اکثر مبارزان این راه مخالف ارتباط جهانی به معنای اصلی خود نمی‌باشند، چرا که بسیاری از مشکلات موجود جهان تنها در چارچوب جهانی آن قابل حل است و نه در شکل دیگری. حتی فراکسیون چپ پارلمان اروپا هم مخالف جهانی شدن از نوع "نئولیبرالی" آن هستند. ما اعتقاد داریم که این پروسه فقط بصورت دموکراتیک و با پشتیبانی همگان سرانجام نهائی خود را پیدا خواهد کرد.

س- نخست وزیر بلژیک و رئیس فعلی بازار مشترک پیشنهاد کرده است که بازار مشترک بمنظور دست یافتن به عدالت اجتماعی در جهان از بانک‌ها و محل تبادل ارزهای خارجی مالیات ویژه‌ای با نام "مالیات توبین" گرفته شود.

ج- مسلماً مالیات توبین نمی‌تواند حلال مشکلات جهانی شود. ضمناً، شخصاً بارها با نخست وزیر بلژیک در این باره صحبت کرده‌ام، او اعتقاد چندانی به اخذ این مالیات ندارد، در حالیکه ما از این ایده پشتیبانی می‌کنیم، زیرا هر مصوبه‌ای که جنبه مثبت و مترقی داشته باشد، حتی گرفتن چنین مالیاتی، یک گام به جلوست و می‌توان از آن بعنوان گامی در جهت پیشرفت برنامه اجتماعی یاد کرد. حتی بحث و تبادل نظر در باره آن در اتحادیه اروپا هم یک گام به پیش است!

س- وزرای داخلی بازار مشترک، پس از رویدادهای «جنوا» هنگام کنفرانس سران کشورهای بزرگ صنعتی، طرح مهار خشونت را عنوان کرده‌اند و در همین رابطه استفاده از قوانین پلیسی کشور بروکسل را پیش کشیده‌اند. نظر فراکسیون چپ پارلمان اروپا در این باره چیست؟

ج- خشونت خیابانی در جنوا را نباید فقط متوجه عملکرد رادیکال‌های بلوک سیاه وابسته به "اتونوم"‌ها دانست. خود من شاهد سرکوب پلیسی مردم بودم. مردم عادی ضرب و شتم شدند، حتی افرادی که هنگام بحث‌های خیابانی دستگیر شده بودند، در مقر پلیس مورد ضرب و شتم قرار گرفتند. محاصره پلیسی شهر جنوا پیش از نشست و یورش بیرحمانه پلیس به تظاهر کنندگان طرح ریزی شده بود، که خود تأیید کننده نظر من در باره تدارک از پیش طراحی شده برای یورش به اعتراضات مردم بود. ما این عملیات را محکوم می‌کنیم، (بقیه در ص ۳۸)

ج- مهم‌ترین محورهای این بحث‌ها عبارتند از

جمعه دانشگاه تهران چنان در باره عملیات تروریستی نیویورک، امریکا و عملیات نظامی آن در منطقه سخن گفت، که در واقع مطرح کردن خویش بعنوان چهره‌ای طرفدار معامله با امریکا بود.

فرمانده سپاه پاسداران "رحیم صفوی" نیز به نوشته روزنامه "حیات نو" ۷ مهرماه، در جمع برگزیدگان بسیج خانواده سرداران شهید جامعه مهندسین (تشکل وابسته به جمعیت متلفه اسلامی)، پزشکان، طلاب، دانشجو و ورزشکاران بسیجی در سالن سینمای سپاه شهر گُرد گفت، در چارچوب همان موضعی که در جلسه شورای امنیت ملی اتخاذ کرده بود گفت: «امریکائی که به عنوان ابرقدرت می‌خواست تنظیم نوین جهانی را برقرار کند، خودش امروز دچار حادثه‌ای شده که باور نمی‌کرد. حادثه‌ای که در امریکا رخ داد واژه امنیت را یک واژه سیال و ناپایدار ساخت.»

این سخنان را اگر کسی نخواهد ساده‌لوحانه و یا عوامفریبانه - آنهم از سوی کسی که فرمانده سپاه پاسداران است - تلقی کند و سطح بسیار نازل هوش و آگاهی سیاسی چنین مقامی را به نمایش عمومی بگذارد، نوعی ماجراجویی و سخنان تحریک آمیز است، که در جلسه شورای عالی امنیت ملی نیز با صراحت از سوی وی بیان شده است. صاحبان این اندیشه و نقشه، پیش از آنکه به فکر مبارزه با امریکا و یا دفاع از استقلال ملی کشور باشند، در فکر فرصتی احتمالی برای نظامی کردن فضای کشور به بهانه حمله امریکا به ایران و یا جنگ در افغانستان و درگیر شدن قوای نظامی ایران در آن هستند. دارندگان این نقشه و تفکر، بر این باورند که به محض نظامی شدن فضای عمومی کشور خواهند توانست دفتر اصلاحات را بسته و یورش گام به گام به اصلاحات و دستگیری ملی-مذهبی‌ها، که خود نقش مستقیم در آن داشته‌اند به هجوم همه جانبه به جنبش، به مجلس، به دولت، به روزنامه‌ها، به شخصیت‌های ملی، به اپوزیسیون داخل کشور و ۰۰۰ تبدیل کنند و پس از فارغ شدن از این عملیات، خود بر سر میز معامله و مذاکره مستقیم با امریکا و انگلستان بنشینند! هم آن نرم‌زبانی هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه تهران و نشان دادن خود به عنوان چهره‌ای مطلوب‌تر از هر کس دیگری برای معامله با امریکا و هم این ماجراجویی سردار صفوی هر دو به یک نقطه ختم می‌شود و آن آغوش گشائی برای حضور مستقیم امریکا در ایران و ادامه حاکمیت این آقایان است!

اخباری پیرامون جلسه پرتش شورای عالی امنیت ملی و سخنرانی اخیر "رهبر" پیرامون مسائل امریکا

ماجرای جوها و چرب زبان‌ها خود را آماده معامله با امریکا می‌کنند!

در برخی محافل سیاسی تهران، اخباری پیرامون یکی از جلسات پرتش شورای امنیت ملی که در حضور "رهبر" تشکیل شده بر سر زبان‌هاست. این جلسه در هفته دوم عملیات تروریستی نیویورک و پس از بازگشت وزیر خارجه انگلستان از ایران تشکیل شد. هدف از این جلسه خاتمه بخشیدن به مواضع پراکنده و متضاد مسئولین و مقامات جمهوری اسلامی و چندگانگی برخورد امام‌جمعه‌های تهران و تلویزیون و مطبوعات با حوادث امریکا و عملیات نظامی این کشور در افغانستان بوده‌است.

در جلسه مورد بحث، پس از بررسی اخبار موجود و اطلاعات مربوط به سفر وزیر خارجه انگلستان، شیوه برخورد با خواست امریکا برای استفاده از حریم هوایی ایران برای عملیات نظامی در افغانستان و سیاست کلی جمهوری اسلامی پیرامون تهاجم سیاسی-نظامی امریکا به نظر سنجی نهائی در میان اعضای شورای امنیت ملی گذاشته می‌شود. محمدخاتمی بر ضرورت دوری از هرگونه عمل و یا سخن تحریک آمیز و بهانه ساز و در عین حال داشتن مواضع مستقل ملی و عدم هرگونه حمایتی از دولت طالبان پا فشاری می‌کند. کمال خرازی وزیر خارجه و علی‌شمخانی وزیر دفاع به مواضع خاتمی رای می‌دهند و آن را تأیید می‌کنند. سرلشکر رحیم صفوی فرمانده سپاه پاسداران مسئله اعلام حمایت از طالبان را مطرح می‌کند و اینکه باید امریکا را پیش از آنکه در ایران با آن درگیر شویم، در کشور افغانستان به دام بیندازیم!

پایان این نظرسنجی اعلام حمایت "رهبر" از مواضع محمدخاتمی در همان جلسه بوده‌است، اما محمدخاتمی جلسه را پایان یافته تلقی نکرده و از "رهبر" می‌خواهد که خود تصمیمات متخذه در آن جلسه را در یک سخنرانی اعلام کند تا ائمه‌جمعه و مقاماتی که با نهادهای رهبری در ارتباطند و یا در ارگان‌های نظامی سمت فرماندهی دارند و با مطبوعات و تلویزیون مصاحبه می‌کنند و یا در نماز جمعه‌ها سخنرانی می‌کنند مطابق این نظر و تصمیم عمل کنند و به چندگانگی در موضع گیری‌ها خاتمه داده شود. این پیشنهاد خاتمی نیز مورد تأیید قرار می‌گیرد. سخنرانی علی‌خامنه‌ای در برابر خانواده شهدای جنگ، که در آن مواضعی در مجموع سنجیده، کم حاشیه و در چارچوب منافع ملی ایران بیان شد، حاصل جمع‌بندی این جلسه و تعهد وی برای حرکت در همین چارچوب بوده‌است. پس از آن جلسه و اعلام جمع‌بندی مواضع بیان شده در آن توسط رهبر در دیدار با خانواده شهدای جنگ، از سوی دو جریان حاضر در آن جلسه مواضعی حادثه جویانه و سازشکارانه نسبت به امریکا بیان شد. نخست هاشمی رفسنجانی که خود نیز در آن جلسه حضور داشته، در نماز

Rahe Tudeh No. 111 Oct. 2001

Postfach 31 16 18, 10653 Berlin Germany

شماره حساب بانکی:

Postbank Essen, Konto No. 0517751430

BLZ 360 100 43, Germany

۴ مارک آلمان، ۱۶ فرانک فرانسه، ۴ دلار آمریکا و ۴/۵ دلار کانادا

16 FF, 4 DM, 4 US\$ & 4.5 Canada \$

تلفن تماس ۰۰۴۹-۳۰۳-۵۱۳۵۸۴۴

<http://www.rahetude.de>

آدرس اینترنت:

anore@gmx.de

آدرس ای‌میل:

ادامه جنگ در افغانستان، گسترش آن به تاجیکستان، اعلام حکومت شریعت اسلامی در پاکستان و تلاش جنون آسائی که ارتجاعی‌ترین بخش حکومت جمهوری اسلامی برای تسلط کامل بر قدرت و تحمیل عقب مانده‌ترین روایات و احکام اسلامی به مردم ایران، نشان می‌دهد که امپریالیسم روی ارتجاع اسلامی سرمایه‌گذاری‌های دراز مدت کرده‌است.

در گزارشی که می‌خوانید، علاوه بر این امر، نکات بسیار قابل توجهی پیرامون توطئه‌های عربستان، پاکستان و امریکا برای منحرف ساختن انقلاب ایران از مسیر واقعی خود، سوء استفاده وسیع از ورود ارتش اتحاد شوروی به افغانستان جهت به انحراف کشاندن افکار عمومی ایران و منحرف ساختن انقلاب ۵۷ از مسیری که طی می‌کرد وجود دارد. همچنین پیرامون شکل‌گیری ناگهانی "طالبان" افغانستان و انگیزه‌های تشکیل این گروه‌بندی مذهبی-نظامی نیز اطلاعاتی برای نخستین بار فاش می‌شود.

در کنار این گزارش، مطالعه دوباره موضعگیری حزب توده ایران، پیرامون حضور ارتش اتحاد شوروی در افغانستان را نیز می‌آوریم تا دانسته شود حزب ما به مسائلی که پس از ۱۸ سال حقایق آن کم‌کم نمایان می‌شود چگونه نگرسته است. البته در متن انتشار این نظر رهبری حزب توده ایران، این انتقادی جدی هم نهفته است و آن نیست، مگر نادرست دانستن عدم اعلام رسمی و آشکار این مواضع در زمان وقوع حادثه و بصورت آشکار!

"طالبان"

یک محصول مشترک

ورود ارتش سرخ به افغانستان، علاوه بر نتایج مثبتی که برای امریکا در بر داشت، حربه تبلیغاتی شد جهت تغییر جهت گیری ضد امپریالیستی جنبش‌های ملی در کشورهای مسلمان و از جمله در ایران!

نویسنده: اولیویه روا (x)، گرد آوری: "اوزولاکاو تیر: (نقل از نشریه "نوول ایزرواتور، ترجمه: الف، برزگر

۸۰ هزار مسلمانی که امریکا از تمام دنیا جمع کرده و در جاده قاطررو میان پیشاور، که عقب جبهه پاکستان را به دره‌های عصیان زده افغانستان وصل می‌کند، علیه ارتش سرخ به حرکت در آورده بود، اکنون در سراسر جهان پخش شده‌اند. جاده‌ای که به "پنج گردنه" شهرت دارد. آنها را به بهانه‌یاری رساندن به برادران دینی خود که مورد تهاجم کمونیست‌های بی‌دین قرار گرفته بودند، از کشورهای اسلامی جمع کردند و سرهای آنها را پر از تبلیغات و سینه‌هایشان را مملو از کینه ساخته بودند. وقتی به کوه‌های افغانستان و یا اردوگاه‌های نظامی پاکستان می‌رسیدند، در آرزوی شهادت و قهرمان شدن بودند. آنها را آماده کرده بودند تا برای وحدت "امت اسلامی" که در طول تاریخ دولت‌های حاکم در کشورهای اسلامی آن را بشدت تضعیف کرده بودند برزند؛ ولی در این عرصه عرب‌ها و فارس‌ها شمارشان بیش از ترک‌هاست.

امروز باید برای این تناقض پاسخی یافت: «تا زمان جنگ مذهبی علیه ارتش شوروی در افغانستان، همین رزمندگان اگر شوروی را دوست نداشتند، دشمن آن هم نبودند، دشمن شماره یک آنها امریکا و اسرائیل بود. قبله‌شان هم فلسطین»

انقلاب ایران که پیروز شد، خمینی بر این آتش کینه نسبت به امریکا نفت پاشید. آنها که پس از ورود ارتش سرخ به افغانستان از سراسر جهان اسلام جمع شده و به اردوگاه‌های نظامی پاکستان برای جنگ مقدس با کمونیسم بسیج شدند، تا پیش از این زمان خود را فرزندان جنبش‌های ضد غربی، خلف جنبش‌های استقلال طلبی از انگلستان استعمارگر و آن جنبش‌های ملی می‌دانستند که هنوز در الجزایر، مراکش، مصر، فلسطین به حیات خود ادامه می‌دادند. حتی جریان احوال‌المسلمین نیز در سال‌های ۷۰-۶۰ به صف مبارزان علیه اشغالگران اسرائیلی و مخالفان امریکا پیوسته بود. انقلاب ایران، این آتش ملایم را بار دیگر شعله‌ور کرد. آیت‌الله ایران (آیت‌الله خمینی) از همان ابتدا اردوگاه خود را انتخاب کرده بود: «دشمن امروز ما در سمت "چپ" ما قرار ندارد. شوروی شیطان کوچکی است که باید منتظر بماند، امروز شیطان بزرگ "امریکا"ست.»

قتل انورالسادات در سال ۱۹۸۱، انفجار مقر تفنگداران دریائی امریکا و قتل چتربازان فرانسوی در لبنان در سال‌های ۱۹۸۳-۱۹۸۴ رادیکالیسم اسلامی را در اشکال انفجاری خود به نمایش گذاشت. علیرغم شدت این حملات پرسرو صدا، شیطان بزرگ بیش از آنچه لازم بود نگران نشد و در انتظار گذشت زمان و فرصت‌های پیش رو باقی ماند، گرچه نگران توسعه نفوذ روز افزون شوروی در کشورهای اسلامی بود.

ورود ارتش سرخ به خاک افغانستان در سال ۱۹۷۹ آن فرصت مناسب را برای به تله انداختن "امپراطوری شر" فراهم ساخت. "ریگان"، مشاوران خویش را فرا خواند تا در این بزنگاه تاریخی هر آنچه را در اندیشه دارند، طرح کنند. در جلسات ستاد بحران که در کنار کاخ سفید تشکیل شده بود، چه طرح‌ها

که مطرح نشد و چه ایده‌های بلند پروازانه‌ای که عنوان نشد، همه آنها بر یک استراتژی تکیه داشتند: «برگرداند زخم ناسور کمونیستی که بر بدن سرمایه‌داری بود، به سمت اتحاد شوروی»

از درون ستادها، خشونت اسلامی علیه مسکو هدایت شد و امریکا بدون وارد ساختن یک سرباز از خود به صحنه، ویتنام خونینی را بر شوروی تحمیل کرد، که در آن مجاهدان افغانی از حمایت بریگاد انترناسیونال اسلامی برخوردار بودند. در سال‌های ۸۰، دیگر فلسطینی‌ها و "جفیه" سفید و سیاهشان علامت و سمبل مبارزه نبودند، بلکه ریش بلند مجاهدین افغانی و "یگول" (کلاه پشمی افغانی) جای آن را گرفت. همچنان که ستیز با شوروی و کمونیسم جانشین ستیز با امریکا و صهیونیسم شد. در این سال‌ها، جنگ افغانستان دارای سه ضلع و سه پشت جبهه بود: **ایالات متحده امریکا، عربستان سعودی و پاکستان.**

اولی و دومی پول و اسلحه می‌رساندند و دومی در عین حال، داوطلبان را از سراسر جهان گرد آورده و راهی پاکستان می‌کرد و سومی کار توزیع سلاح، آموزش و رهبری و هدایت آنها را برعهده داشت. در این میان آنچه به حساب نمی‌آمد مردم و کشور افغانستان بودند. **اگر ایالات متحده توانسته بود اتحاد شوروی را در تله بیاندازد، عربستان سعودی نیز موفق به کشیدن ترمز جنبش ضد امریکائی در ایران شده بود.** برای سلسله وهابی حاکم بر عربستان، این یک امر حیاتی بود که داعیه رهبری اسلام را از انحصار ایران و خمینی بیرون بیاورد. همان خمینی که خود را مجری قرآن، مخالف سلاطین کشورهای مسلمان می‌نامید و شاه فهد را "مسلمان دروغین" خطاب کرده بود.

یگانه سلاحی که عربستان برای مقابله با انقلاب ایران و آیت‌الله خمینی داشت دمیدن در تنور فنانیسم مذهبی (ارتجاع مذهبی) و **جدا ساختن باز هم بیشتر صفوف سنی‌ها با شیعه‌ها** بود. حساب‌های بانکی و دفترچه‌های معتبر بانکی برای این دو هدف هرگز بسته نشدند، چرا که افغانستان به عرصه مناسبی برای رسیدن عربستان به اهداف خود تبدیل شده بود. امریکا نیز از این استراتژی حمایت کامل می‌کرد.

پاکستان با آگاهی از وضع شکننده خود و نگران از هویت بنا شده خویش، که متکی به اسلام و اکثریت مسلمان ساکن آن، در این میدان نقش مهم خویش را بخوبی ایفاء کرد. این مسلمانان از هند جدا شده بودند. دولت‌های این کشور که همیشه نگران تشکیل یک حکومت "لائیک" در افغانستان بودند، نگران از پا گرفتن حکومت‌های چپ و کمونیست در افغانستان، از حضور ارتش سرخ در این کشور بیشترین بهره را بردند. آنها از یک طرف به جنگ اسلام علیه کمونیسم دامن می‌زدند و از طرف دیگر به بهانه حضور این ارتش در افغانستان مانع گسترش حضور سیاسی هندوستان در افغانستان و گسترش روابط دولت‌های افغانستان و هندوستان می‌شدند، جنگ در کوهستان‌های افغانستان چنین بغرنج و پیچیده ادامه یافت.

داوطلبان مسلمان، که از سراسر جهان به افغانستان منتقل شده بودند، از این استراتژی نامشروع هیچ اطلاعی نداشتند، آنها در جنگ افغانستان، نیرومندترین مظهر همبستگی را یافته بودند و بریگادهای بین‌المللی مسلمان به سبک مشخصه‌های جنگ‌های پاتیزانی بریگادهای اسپانیا، رومانیسم‌های قهرمانانه خود را پی می‌گرفتند. تند باد جهان اسلامی، در همه کشورهای مسلمان به حرکت در آمد.

امروز وقتی انسان پای صحبت این داوطلبان عراقی، اردنی، کرد، الجزایری، مصری، ترک، سودانی و حتی فرانسوی می‌نشیند می‌بیند که شوروی با یک اشتباه بزرگ، چگونه توانست مسلمانان پراکنده را علیه خود متحد و بسیج کند. گذشت سال‌ها نیاز بود تا این جوانان ببینند و بدانند که چگونه غرق در خرافات شده بودند؛ زمانی که دیگر ارتش سرخ از افغانستان عزیمت کرده و اختلاف میان گروه‌های بزرگ مجاهدین، به جنگ خانگی و برادر کشی تبدیل شده بود. آنها تازه و چه دیر، خود را قربانیان یک استراتژی امریکائی یافته بودند و تازه نه همه! آنها در کنار غرور باز یافته خویش، شاهد تنوع دیرپای اسلام و برداشتهای گوناگون از آن شدند، که در جنگ جدید میان مجاهدان به نمایش در آمده بود. جنگی که پیش‌بینی آن چندان دشوار نبود.

پس از ورود نیروهای شوروی در سال ۱۹۷۹ به افغانستان، هر یک از رهبران گرایش‌های اسلامی افغانستان به منطقه خود رفته بودند تا جنگ چریکی را سازمان بدهند. **حکمتیار که بطور مشهودی مورد پسند سازمان اطلاعات پاکستان بود** قسمت اعظم سلاح‌های خود و افرادش را از پاکستان بدست آورد. همتای شمالی او **"احمدشاه مسعود" به ته مانده‌های استقلال خویش علاقمند است.** تفاوت نگرش‌های آنها به اسلام، بتدریج جنبه سخت ایدئولوژیک به خود گرفت. **حکمتیار یک سنت گرا و احمد شاه مسعود یک میانه رو اسلامی** تبارز کردند. البته این جدائی ریشه‌های بسیار پر قدرت دیگری نیز داشت: حکمتیار پشتون و احمد شاه مسعود تاجیک است و هر دو آنها در طول جنگ با ارتش سرخ میراث تاریخی اختلافات این دو قوم را در کوله‌بارهای خویش حمل می‌کردند. از میان این دو قوم نیز، همسایه بزرگ، یعنی پاکستان همیشه دومی‌ها را انتخاب کرده‌است، چرا که پشتون‌ها یک اقلیت قوی صاحب نفوذ در ارتش، خدمات عامه و بخصوص سرویس‌های اطلاعاتی پاکستان هستند و با پشتون‌های افغانستان نیز پسرخاله و پسر عمو به حساب می‌آیند.

پس از بازگشت ارتش سرخ، جمعی از آن دانشجویان انقلابی دهه ۶۰ که در سال ۶۸ به قیام و کودتا علیه دولت وقت افغانستان کمک کرده و راه را برای تشکیل یک حکومت چپ و کمونیستی فراهم ساخته بودند، حالا بتدریج جبهه عوض کرده و به نیروی مقابل پیوسته و بریگادهای بین‌المللی را کامل کردند. برخی از آنها که نیمرخ اخوان‌المسلمین جهانی را پذیرفته بودند و پس از کودتای نافرجام علیه دولت (در زمان دکتر نجیب‌الله) به پاکستان گریخته بودند با استقبال ارتش پاکستان و سازمان‌های امنیتی این کشور روبرو شدند. آنها دیگر جوانانی آرمان‌گرا نبودند، بلکه ژنرال‌های تحصیل کرده و صاحب نفوذ در ارتش افغانستان بودند، که حالا پشت به جبهه خود می‌کردند! این نیروی کمکی نیز در حالیکه در ابتدا کمکی بود به بریگادهای بین‌المللی مسلمانان، اما در نوع خود بتدریج تبدیل به یک گره دیگر در میان گره‌های کور دسته بندی‌هایی شد که پس از خروج ارتش شوروی در میان مجاهدان و بریگادهای بین‌المللی شکل گرفت.

با خروج ارتش سرخ از افغانستان در سال ۱۹۸۹، جنگ‌های کوچک بین گروه‌های مجاهدین، به جنگ داخلی تبدیل شد. چهره واقعی این جنگ در شهر کابل، از پشت نقاب تقدس اسلامی بیرون آمد. کابل طعمه‌ای بود که هر کدام تکه‌ای از آن را به دندان گرفته و سهم بیشتری را به سوی خود می‌کشیدند. **داوطلبان راه گم کرده تازه از خواب تلخ بیدار می‌شدند: پیکاری که پشت سر مانده بود هیچ تقدسی نداشت، مسلمان**

"خوب" در برابر مسلمان "بد" قرار نداشت، بحثی از "امت واحد" در میان نبود، آنچه در برابر بود جنگ بر سر قدرت و سهم بیشتر در غارت و حکومت بود.

اشغال کویت در سال ۱۹۹۱ توسط ارتش عراق، برگ‌های جدیدی را بر سر میز قمار افغانستان قرار داد. حکمتیار که از جانب سازمان‌های اطلاعاتی امریکا و پاکستان حمایت کامل می‌شد، در کنار عراق قرار گرفت و سعودی‌ها، که هزینه سنگین جنگ علیه ارتش سرخ را پرداخته و به توصیه پاکستانی‌ها روی حکمتیار حساب‌های بلند مدت باز کرده بودند، بلافاصله منبع امرار معاش شخصی و نظامی او را قطع کردند و برای همیشه در برابر او یک علامت سؤال گذاشتند. این بی‌مهری، پس از حمله امریکا و متحدانش به عراق و بازگرداندن امیر کویت بر تخت سلطنت، به طرد قطعی حکمتیار شد، در حالیکه برای تسلط پشتون‌ها بر حکومت آینده افغانستان حساب‌های دراز مدت وجود داشت. حکمتیار در برابر کشورهای ثروتمند منطقه خلیج و بویژه عربستان سعودی، چاره‌ای جز تسلیم نداشت. بدین ترتیب حکمتیار از صحنه سیاسی-نظامی دور شد و بین زمین و آسمان معلق ماند.

پس از این رویداد، ادامه کشاکش‌ها بین دسته‌بندی‌های جهادی و با توجه به تمایل و استدلال‌های پاکستان برای تشکیل یک حکومت مقتدر سراسری از پشتون‌ها در افغانستان- بویژه بر اثر اصرار نظامی‌ها و سازمان‌های اطلاعاتی پاکستان- شاگردان مدارس مذهبی پاکستان زیر نور افکن قرار گرفتند. این چند هزار طلبه پشتون مدارس مذهبی پاکستان، تحت نفوذ روحانیون وابسته به عربستان سعودی قرار داشتند و یکی از انگیزه‌های حمایت همه جانبه و تقویت نظامی-مالی آنها توسط عربستان، دلیل همین نفوذ و تسلط دیرینه عربستان بر آنها بود. پدیده‌ای بنام "طالبان" بدین ترتیب و پس از رایزنی‌های طولانی پشت پرده، که نمی‌توانست بدون موافقت امریکا و انگلستان انجام گیرد از انزوا بیرون آمد و وارد صحنه سیاسی-نظامی افغانستان شد.

این طلبه‌های حوزه‌های مذهبی، بسرعت کتاب و دفتر را زمین گذاشته و در اردوگاه‌های نظامی پاکستان سلاح بدست گرفتند. اکثر آنها نوجوانان تازه بالغ و یا نزدیک به بلوغ سنی بودند. در کنار تبلیغ و تدریس عقب مانده‌ترین و قرون وسطائی‌ترین اندیشه‌ها و برداشت‌های اسلامی که در اردوگاه‌های نظامی-آموزشی جدید جریان داشت، به این باکره‌ها، وعده مصادره زنان و دختران مطابق احکام اسلام نیز داده می‌شد. وعده‌ای که به زنده‌ترین اشکال و جنایتکارانه‌ترین روش‌ها در جریان تصرف افغانستان توسط طالبان و در بسیاری از شهرهاییکه بدست طالبان سقوط کرد عمل شد و با زنان و دختران بمانند غنائم جنگی رفتار شد. هزینه‌های آلوده به شریعت اسلامی، با حمایت و هدایت امریکا و پاکستان به اندیشه‌های و باورهای طلبه‌های جوان و نوجوان افغانی که اکنون با حمایت ارتش پاکستان ۹۰ درصد خاک این کشور را در تصرف خود دارند تبدیل شد. البته در این مرحله هم، مانند دوران یک تازی بریگادهای اسلامی در کوهستان‌های افغانستان، زیر بیرق سبز جهاد، اعتقاد به پیروزی نهایی اسلام بر سراسر جهان و شریعتی که این طلبه‌ها مجذوب آن می‌باشند، غیر دینی‌ترین اراده‌ها و انگیزه‌ها پنهان است.

در اینجا به یک واقعیت تاریخی هم باید اشاره کرد، واقعیتی که هم عربستان و هم پاکستان بر آن واقفند و از آن استفاده می‌کنند: **در طول تاریخ اسلام، هر بار قیام پشتون‌ها، بنام اسلام صورت گرفته، خرافاتی‌ترین و عقب‌مانده‌ترین باورهای مذهبی برتری خود را نشان داده است، از جمله و در صدر آن، ستیز جنون آسا با زنان.**

آنچه در افغانستان گذشت، اکنون عوارض خود را در سراسر جهان نشان می‌دهد و آن انگیزه‌ای که امریکا براساس آن، بریگادهای اسلامی را تشکیل داد، امروز در بوزن، کشمیر، فلیپین و دیگر کشورهای مسلمان نیز به انواع و اشکال مختلف، با هدف تامین منافع استعماری این کشور پیگیری می‌شود. در واقع، آن بمب اسلامی که امریکا بر موشک جنگ سرد سوار کرده بود، همچنان در حال شلیک به سوی کشورهای اسلامی است، گرچه عوارضی هم در عرصه تروریستی در کشورهای بزرگ اروپائی و از جمله در خود امریکا در پی داشته باشد، که انفجار در ساختمان "مانهاتان" در نیویورک یک نمونه آنست.

× "ولبور روی" گولیتولوگ و متخصص امور افغانستان است. او بین سال‌های ۱۹۸۱-۱۹۸۵ بارها به افغانستان سفر کرد و با کتابی که تحت عنوان "افغانستان اسلام و مدرنیته" در سال ۱۹۸۵ منتشر ساخت به شهرت رسید.

مصاحبه با "ز. برژینسکی"، مشاور امنیتی کاخ سفید در زمان ریاست جمهوری کارتر

(مصاحبه‌ای که در زیر می‌خوانید، روشن‌گر بسیاری از واقعیات دیروز و امروز جهان و منطقه‌است. همان واقع بینی، که به حزب توده ایران اجازه داد بلافاصله پس از اعلام حالت جنگی در کشور، به بهانه پیروزی‌های طالبان در افغانستان، آن را توطئه‌ای برای گسترش جنگ در منطقه، مداخله نظامی در امور داخلی ایران و آغاز جنگ مذهبی بین سنی‌ها و شیعه‌ها و در عرصه داخلی توطئه‌ای از سوی ارتجاع خاک برای تثبیت موقعیت خویش اعلام دارد. (مراجعه کنید به نامه "راه‌توده" به محمدخامی در شماره ۷۵ راه‌توده)

همین واقع بینی سیاسی بود که بافاصله پس از ورود ارتش اتحاد شوروی به خاک افغانستان و آغاز گردش به راست در سیاست خارجی جمهوری اسلامی و تقویت موقعیت کمونیست ستیزها و شوروی‌ستیزها و مرتجعین در حاکمیت جمهوری اسلامی، حزب توده ایران طی نامه‌ای مشروح و تحلیلی خطاب به آیت‌الله خمینی، از وی خواست تا پیش از دسترسی به تمام اطلاعات مربوط به جوانب مختلف حوادثی که روی داده و در حال تکمیل است، از هر نوع موضعگیری که به سود سیاست‌های تجاوزگرانه امریکا در منطقه باشد پرهیز کند. رهبری حزب توده ایران با همین روشنگری بود که بنا بر اسناد منتشره در کتاب خاطرات نورالدین کیانوری، با سفر فوری دبیر اول حزب توده ایران به اتحاد شوروی (از هر راه ممکن و علیرغم مخاطرات پیش رو) جهت اعلام نظرات حزب توده ایران پیرامون رویدادهای افغانستان

و مخالفت با حضور نظامی ارتش سرخ در این کشور موافقت کرد. حزب توده ایران، بنا بر همین اسناد، از همان ابتدای ورود ارتش اتحاد شوروی به افغانستان، علیرغم حمایت علنی که از این امر، در چارچوب مناسبات بین‌المللی خود بعمل آورد، این رویداد را مخالف مصالح انقلاب ایران، افغانستان و به سود امریکا ارزیابی کرد.

امریکا پیش از شوروی‌ها وارد افغانستان شده بود!

نول ابزروتور (چاپ فرانسه)

ترجمه: الف، برزگر

"**روبرت گیتس**"، رئیس اسبق سازمان اطلاعات و امنیت امریکا (سیا) در خاطرات خویش بخشی از اظهارات برژینسکی در یک مصاحبه را می‌آورد. برژینسکی در این مصاحبه اعترافات بسیار مهمی می‌کند. این بخش از کتاب رئیس اسبق سیا در باره مصاحبه برژینسکی که با سؤال خبرنگار شروع شده چنین است:

« - سرویس‌های اطلاعاتی امریکا شش ماه پیش از مداخله نظامی شوروی در افغانستان، کمک رسانی نظامی به مجاهدین این کشور را شروع کرده بودند. در آن زمان شما مشاور امور امنیتی پرزیدنت کارتر بودید، بنابراین نقش کلیدی در این ماجرا ایفاء کردید. این را قبول دارید؟

برژینسکی: براساس روایت رسمی و تاریخی، کمک سیا به مجاهدین افغانستان در سال ۱۹۸۰ شروع شد، یعنی بعد از آنکه ارتش شوروی وارد افغانستان شد. اما حقیقتی که تاکنون گفته نشده آنست که در تاریخ سوم ژوئیه سال ۱۹۷۹ پرزیدنت کارتر اولین فرمان را در مورد کمک پنهانی به مخالفین رژیم طرفدار شوروی در کابل صادر کرد و در همین روز من یادداشتی به پرزیدنت نوشتم که در آن به وی توضیح دادم که به نظر من این کمک باعث مداخله نظامی شوروی‌ها در افغانستان خواهد شد.

- علیرغم این ریسک، شما طرفدار این "عملیات پنهان" بودید؟ و یا شما هم منتظر ورود ارتش شوروی به افغانستان بودید و با تأیید فرمان پرزیدنت طرح تحریک شوروی برای مداخله نظامی در افغانستان را پیش می‌بردید؟

برژینسکی: کمی فرق دارد. ما شوروی را به مداخله تشویق نکردیم، ولی با این عمل خودمان، در صدد تحریک شوروی برای مداخله نظامی در افغانستان را بالا بردیم.

- زمانی که شوروی‌ها برای توجیه مداخله نظامی خود در افغانستان گفتند که آنها می‌خواهند در برابر مداخله مخفیانه ایالات متحده امریکا در افغانستان بایستند، هیچکس این حرف آنها را باور نکرد، در حالیکه اکنون شما به مدارکی اشاره می‌کنید که آن حرف شوروی‌ها را تأیید می‌کند. امروز از آنچه که گذشت متأسف نیستید؟

برژینسکی: از چه باید متأسف بود؟ این عملیات پنهانی، یک ایده عالی بود. نتیجه آن این شد که روس‌ها در دام افغانستان افتادند و حالا شما می‌خواهید که من از این بابت ابراز تأسف کنم؟ روزی که روس‌ها رسماً از مرز افغانستان گذشتند، من به پرزیدنت کارتر نوشتم: «ما حالا فرصت آن را داریم که آن جنگی را به شوروی تحمیل کنیم که در ویتنام به ما تحمیل شد». در حقیقت مسکو می‌بایست در طول تقریباً ۱۰ سال جنگ تحمل ناپذیری را برای دفاع از دولت افغانستان پیش ببرد، جنگی که سرانجام ضعف روحیه و در نتیجه فروپاشی امپراطوری شوروی را همراه آورد.

- شما از این متأسف نیستید که باعث رشد بنیادگرائی اسلامی شدید و به تروریست‌های آینده سلاح، تمرین و مشورت دادید؟

برژینسکی: چه چیز از دیدگاه تاریخ جهان با اهمیت تر است؟ طالبان و یا سقوط امپراطوری شوروی؟ وجود چند گروه‌بندهی اسلامیست تشنج زده و یا آزادی اروپای مرکزی و پایان جنگ سرد؟

- فقط چند گروه اسلامیست تشنج زده؟ پس چرا گفته می‌شود و تکرار می‌شود که بنیادگرائی اسلامی امروز یک تهدید جهانی است؟

برژینسکی: این حرف‌ها احمقانه‌است! می‌گویند که غرب بایستی یک سیاست همگانی و هماهنگ در برابر اسلام‌مسم داشته باشد. این احمقانه‌ترین حرف است، زیرا اسلام‌مسم همگانی وجود ندارد که ما سیاست هماهنگ لازم داشته باشیم. اسلام را بطور منطقی و نه با شیوه عوامفریبانه و احساساتی ببینیم. این بزرگترین دین دنیا با یک میلیارد و نیم پیرو است. چه چیز مشترکی بین عربستان سعودی بنیادگرا، مراکش میانه رو، پاکستان نظامی‌گرا، مصر طرفدار غرب و آسیای میانه سکولار وجود دارد؟ بنظر من نه چیزی بیش از آنچه که کشورهای مسیحی مذهب را به هم پیوند می‌دهد.»

اسناد سخن می گوید:

حزب توده ایران و اشتباه حضور ارتش سرخ در افغانستان!

نورالدین کیانوری در مصاحبه با کیهان هوائی ۲۰ آبان ۱۳۷۰ و روزنامه جمهوری اسلامی ۱۳۷۰:

«حزب ما با حضور ارتش سرخ در افغانستان موافق نبود و آن را طی نامه‌ای به رفقای شوروی هم اطلاع داده بود. به محض آنکه پوف جانشین برژنف شد من قرار بود از راه مرز به اتحاد شوروی رفته و ضمن مذاکره و تبادل نظر در باره همه مسائل جهانی و منطقه، در این بار هم با او صحبت کنم. آندره پوف شخصیت برجسته‌ای بود و برجستگی او از این است که در زمانی که برژنف در صدر قدرت در اتحاد شوروی نشسته بود و وی مسئول سازمان امنیت شوروی بود و آن قدرت را داشت که در مقابل اشتباه احمقانه برژنف، یعنی فرستادن ارتش به افغانستان ایستاده و آن را نادرست بداند، از این مخالفت خود نهراسید و روی این نظر هم ایستاد. او از اینکه مقام و قدرتش را از دست بدهد نهراسید!»

بن لادن، طالبان و امریکا

نوشته خالد داوود، ال‌ه‌رام هفتگی - ۲۶-۲۰ اگوست ۱۹۹۸

نوشته زیر ضمن افشای رابطه بن لادن و تشکیلات او با ارتجاع عرب و امپریالیسم، از نقش آنها در خدمت به سیاست‌های امپریالیسم امریکا در افغانستان، چین، تاجیکستان، بوزنین و اکنون در کوزوو پرده بر می‌دارد. برای نشان دادن رابطه بن لادن و طالبان یادآوری این نکته نیز لازم است که بن لادن داماد "ملا عمر" رهبر طالبان است و دختر محمد عمر همسر وی می‌باشد. علاقمندان به پیگیری نقش و وابستگی بن لادن به سازمان‌های اطلاعاتی و جاسوسی انگلیس و امریکا می‌توانند در شماره ۷۶ راه توده مقاله ای را که در همین زمینه منتشر شده بخوانند.)

برخلاف بسیاری از اتباع ثروتمند عربستان سعودی که فقط بصورت مالی از جنگ علیه نیروهای شوروی در افغانستان حمایت می‌کردند، "اسامه بن لادن" خود شخصا وارد عمل شد. در نتیجه او به رهبر بلامنازع هزاران جوان و نوجوانی که از سراسر جهان عرب و کشورهای اسلامی برای شرکت در جنگ علیه شوروی به افغانستان انتقال یافته بودند تبدیل شد. آنها کمک‌های سخاوتمندانه‌ای از ایالات متحده، پاکستان، کشورهای ثروتمند خلیج فارس و انورالسادات دریافت می‌کردند.

بن لادن با استفاده از میلیون‌ها دلاری که در اختیار داشت اقدام به خرید بلدوزر، ساختن تونل‌های عظیم در دل کوه‌ها، بنای بیمارستان‌های چریکی و انبارهای نظامی کرده و به گفته خود، هزاران مصری، الجزایری، فلسطینی، یمنی، اردنی و لبنانی را برای پیوستن به "برادران" مسلمان افغانی‌شان در مبارزه علیه نیروهای شوروی به افغانستان منتقل کرد.

طی دهه ۱۹۸۰ ایالات متحده و بن لادن در کنار هم قرار داشتند. بدستور رونالد ریگان، رئیس جمهور وقت امریکا، سازمان "سیا" نه تنها میلیارد‌ها دلار اسلحه در اختیار بن لادن گذاشت، بلکه او و افرادی را در استفاده از تکنیک‌های پیشرفته جنگ‌های چریکی و موشک‌های استینگر برای سرنگون کردن هواپیماهای جنگنده شوروی آموزش داد.

ضیاء الحق، رئیس جمهور وقت پاکستان هم میلیون‌ها دلار کمک نقدی به منظور کمک به مخالفین دولت افغانستان از امریکا دریافت کرد و در قبال آن اسلحه و خدمات لجستیک در اختیار مجاهدین افغانی گذاشت. سازمان جاسوسی و اطلاعاتی انگلستان «ام ۱۶» موشک‌های ضد هوائی ساخت آن کشور را به مجاهدین تحویل داد. انورالسادات، رئیس جمهور وقت مصر، گروه‌های بنیادگرای اسلامی را که بخاطر مقابله با نفوذ گسترده اپوزیسیون چپ در مصر تحت حمایت قرار داده بود تشویق کرد که رزمنده به افغانستان بفرستند. اخوان المسلمین که در آن زمان چندین سندیکای حرفه‌ای را در اختیار داشت در این زمینه وارد عمل شد. در جمع جوانان بیکاری که به جبهه‌های افغانستان گسیل شدند، پزشکان (مانند مظاهری رهبر کنونی جهاد اسلامی) مهندسان، حقوقدانان و آموزگاران عضو اخوان المسلمین هم حضور داشتند.

افراد این شبکه بین‌المللی تحت حمایت امپریالیسم و ارتجاع عرب، نه تنها علیه شوروی جنگیدند، بلکه از نظر ایدئولوژیک هم آماده شده بودند که برای هر جریان و امری که سرمایه داری جهانی آن را "اسلامی" تبلیغ کند، مبارزه کنند. در نتیجه، پس از پایان جنگ علیه شوروی در افغانستان و زمانی که گروه‌های مسلح افغانی سلاح‌هایی را که در اختیار داشتند به سمت یکدیگر بکار گرفتند بنیادگرایان اسلامی که از جهان عرب به افغانستان رفته بودند، آن کشور را ترک کرده و ابتدا به بوزنین رفتند و در آنجا طی سال‌های ۱۹۹۳-۱۹۹۲ علیه نیروهای صرب جنگیدند. آنها همچنین در چین و تاجیکستان علیه نیروهای روسی جنگیدند و اکنون هم براساس گزارش‌های موجود در کوزوو در کنار اقلیت مسلمان آلبانی‌الاصل و علیه دولت یوگسلاوی فعالانه در گیر هستند. براساس گزارش‌های رسمی دولت هندوستان، تروریست‌های پاکستانی که در کشمیر به کشتار غیر نظامیان و ارباب عمومی متوسل می‌شوند نیز فارغ‌التحصیلان اردوگاه‌های بن لادن هستند.

"اسامه بن لادن"

راه توده در سال ۱۳۷۷، اطلاعات قابل توجهی را در باره نقش و سابقه "اسامه بن لادن" و طالبان افغانستان، در شماره‌های ۷۶ و ۷۷ خود منتشر کرد. این اطلاعات در آن زمان آنچنان که امروز می‌تواند مورد توجه قرار گیرد، مورد توجه قرار نگرفت!

مطالبی که اخیراً رادیو فرانسه پیرامون نقش سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا برای کشاندن ارتش سرخ اتحاد شوروی به افغانستان منتشر کرد و از هر سو مورد توجه قرار گرفت نیز در همان سال ۱۳۷۷ در راه توده منتشر شده بود. استقبال اخیر از این مطلب، که آن را یک افشاگری جدید تبلیغ کردند نیز نشان داد که مطلب مورد بحث نیز در آن زمان، (سال ۱۳۷۷ و در شماره ۷۷ راه توده) آنگونه که شایسته است مورد توجه قرار نگرفته بود.

با توجه به رویدادهای اخیر در آمریکا و شمارش معکوس در واشنگتن برای عکس‌العمل‌های نظامی که در مرحله نخست گویا افغانستان را در تیررس دارد، دوباره خوانی آن دو مقاله از شماره‌های ۷۶ و ۷۷ راه توده بسیار بجا و بموقع است؛ بویژه از آن جهت که نشان دهنده بازی‌های تاریخی و پیچیده شخصیت‌هایی نظیر بن لادن و یا طالبان افغانستان در جهت اهداف کشورهای نظیر آمریکا و انگلستان است. آنها را برای لحظاتی اینچنین که اکنون در آن قرار داریم هدایت کرده و می‌کنند. این همان درس بزرگی است که در باره نقش افراد در جمهوری اسلامی باید به آن توجه کرد و بدون آنکه انگشت اتهام به سوی شخص و یا اشخاصی بلند کنیم به این سؤال بسیار حساس و مهم پاسخ بدهیم:

کدام اسلام زمینه ساز و فراهم ساز شرایط بسیار دشوار و خطیر کنونی برای تمامیت ارضی و سرنوشت کشور ما و منطقه است؟ اسلام طالبانی و یا اسلامی که امثال آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله منتظری و سید محمدخامی از آن سخن می‌گفتند و می‌گویند؟

اهمیت اساسی برای یافتن پاسخ این پرسش در آن نیست که برویم بدنیا اسناد وابستگی‌های احتمالی این و یا آن آیت‌الله که از شلاق زدن جوان‌ها در خیابان‌ها حمایت می‌کند، در نماز جمعه از اسلام طالبانی دفاع می‌کند، ملی-مذهبی‌ها و روزنامه‌نگاران و دانشجویان را به شکنجه‌گاه می‌برد و یا اسید به صورت زنان می‌پاشد؛ اهمیت مسئله در آن است که بدانیم و بپذیرند که حاصل این اعمال و روش‌ها به سود سیاست‌های استراتژیک آمریکا و انگلستان تمام شده و می‌شود. حاصل عمل، خود گویای نقش و وابستگی مستقیم و غیر مستقیم و یا آلت دست شدن این و یا آن روحانی و غیر روحانی در جمهوری اسلامی است! افشای نقش آفرینانی که انقلاب ۵۷ و کشور را به پرتگاه هدایت کردند ضرورت دارد، برای جلوگیری از ادامه فاجعه، دستشان از اهرم‌های قدرت نظامی و سیاسی کوتاه شود! اگر غفلت شود، آنها خود مبتکر بستن بازهم بیشتر فضای سیاسی کشور، محدود کردن وسیع مطبوعات و حتی تشکیل دولت بحران به بهانه خطر نظامی خواهند شد و خود از پشت پرده با همین خطر به زدوبند مشغول خواهند شد!

"اسامه بن لادن" کارگزار سازمان‌های مخفی انگلستان!

"اسامه بن لادن"، نه "گلدفینگر" فیلم جیمز باند است، که قصد تسلط بر جهان را داشته باشد، و نه "دکتر نو"، که نابودی عالم را در سر پروانده باشد. او میلیاردری است سعودی و چرخ کوچکی از ماشین جهنمی انتلیجنتس سرویس. پس از بمباران پایگاه‌های "بن لادن" در افغانستان، رسانه‌های گروهی غرب هیاهویی به راه انداختند، تا او را در افکار عمومی، به عنوان "کارلوس" جدیدی معرفی کنند که در مرکز تمام عملیات تروریستی بین‌المللی قرار دارد.

اما، واقعیت چیز دیگری است. او سوپر میلیاردری نیست که قصد پیشبرد یک نبرد خصوصی علیه این و آن را داشته باشد، بلکه یک عامل دست دوم در شبکه‌ی جهانی انتلیجنتس سرویس است. شبکه‌ای که مقاصد مالی، تبلیغاتی و گمراه سازی افکار عمومی را به کمک ایادی محلی خود به اجرا می‌گذارد. بن لادن، گاه‌گاه تلاش می‌کند روابط خود با بریتانیا را کتمان کند، ولی لاپوشانی این واقعیت که محل استقرار پایگاه‌های اصلی او در لندن قرار دارد، غیر ممکن است. در آغاز ماه اگوست بن لادن طی تماسی تلفنی با روزنامه لندن "القدس العربی" دولت بریتانیا را مطمئن ساخت که "هدف، فقط آمریکا و اسرائیل است" و نه بریتانیا. در روز ۲۲ اگوست، سخنگوی بن لادن که مقیم لندن است -عمر بکری- در مصاحبه‌ای با روزنامه لندن "الشرق الاوسط" گفت که {ما با بریتانیا توافقنامه‌ی دوستی داریم.}

برای درک شخصیت واقعی و موفقیت "بن لادن" می‌بایستی به دور از هیاهوهای گمراه کننده رسانه‌های رسمی به بررسی پرداخت، تا علت و چگونگی برغماری این فرد توسط سرویس‌های مخفی انگلستان را روشن نمود.

از "بن لادن" اولین بار در سال ۱۹۸۰ نام برده شد. از این زمان او به عملیات در قلمرو امور تروریستی و جاسوسی قدم گذاشت و توسط حکومت مارگارت تاچر و دولت‌های ریگان و بوش بر امور تامین مالی جنگ مخفی غرب علیه جمهوری دموکراتیک افغانستان گماشته شد. از ۱۹۸۲ او بارها در اردوگاه‌های آموزشی مجاهدین در پیشاور پاکستان با چمدان‌های پر از دلار برای تقسیم میان ۵۷ گروه مختلف مجاهد دیده شد.

این جنگ اعلان نشده در افغانستان را "لردکراونون"، از اعقاب خانواده سلطنتی "سسیل" در انگلستان، با همکاری "لردتپیل" و به عنوان جزئی از سیاست "حلال بحران" طرح‌ریزی نمود، تا به کمک تعصبات مذهبی-اسلامی، اتحاد شوروی را تضعیف کرده، و از سوی دیگر با قدرت گرفتن متعصبین دست امریکا را نیز از منطقه کوتاه کند. این سیاست در آن زمان توسط مارگارت تاجر به ریگان رئیس جمهوری وقت امریکا القاء شد. بن لادن که خاندانش به واسطه اجرای مناقصه‌های ساختمانی دولتی، به ثروتی افسانه‌ای دست یافته بود، به عنوان یکی از کانال‌های باصطلاح "خصوصی" تامین مالی جنگ در افغانستان انتخاب شد.

پدران و بزرگ خاندان بن لادن - شیخ سلیم بن لادن - نیز در خدمت انگلستان بوده‌اند. آنها یکی از چهار قوم برگزیده عربستان هستند که عضویت افتخاری در "کلوپ ۱۰۰۱" - کلوپ خصوصی پرنس فیلیپ - بدانها اعطا شده‌است. خانواده‌ی بن لادن ثروتمندترین خاندان غیر سلطنتی در عربستان سعودی است. خود شیخ سلیم حتی با معیارهای سعودی نیز یک انگلوفیل دو آتشه محسوب می‌شود.

شیخ سلیم حامیانی نیز در امریکا یافته‌است. او در سال ۱۹۷۹ از طریق سرمایه‌گذاری در شرکت‌های نفتی "زاپاتا اویل" و "آبروستولیمیتد" شریک پسر جورج بوش شد. پسر جورج بوش در حال حاضر فرماندار تگزاس است.

تورر سیستماتیک - هنگامی که در سال ۱۹۸۰ شعله‌های جنگ افغانستان زبانه کشید، شیخ سلیم نقش مهمی در بانک انگلیسی "کردیت اند کامرث اینترنشنال" که یکی از مراکز مالی مورد استفاده تاجران مواد مخدر، تروریست‌ها و سازمان‌های جاسوسی و زیرزمینی است، و تاجر و بوش نیز از آن برای تامین مالی جنگ افغانستان و به عنوان پوشش استفاده و بازی می‌کردند.

اسامه در آن زمان ۲۰ سال داشت و یک شریک جوان محسوب می‌شد. تعصب خشک مذهبی او در مورد "قضیه افغانستان" و مکتب شخصی او که بالغ بر ۴۰۰ میلیون دلار بود، او را به شخص مورد علاقه‌ی سیاست‌بازان تبدیل کرد.

هنگامی که در سال ۱۹۸۸ نیروهای ارتش سرخ خاک افغانستان را ترک کردند، بوش و تاجر نام مجاهدین را از لیست "مبارزان راه آزادی" قلم زدند و آنان را به بازار کار سپردند. معذالک نفوذ سرویس‌های مخفی انگلستان در افغانستان باقی ماند و بسیاری از مجاهدین مجرب و کارکشته بلافاصله به افریقای شمالی و خاورمیانه فرستاده شدند تا در گروه‌های تروریستی اسلامی، اهداف ژئوپولیتیکی انگلستان را با ضربات تروریستی خود پیش ببرند. در این میان، بن لادن به عنوان مهم‌ترین فرد دست به جیب برای این گروه‌ها باقی ماند و نقشی بیش از این نداشته و ندارد.

در ۲۳ اگوست، روزنامه‌ی ساندی تلگراف به طور غیر منتظره‌ای فاش ساخت که بن لادن از انگلستان به عنوان پایه و اساس فعالیت‌های تامین مالی تروریست‌هایش استفاده می‌کند. بنا به شهادت یکی از کارمندان سابق بن لادن، به نام "زیدی طیب" که هم اکنون در عربستان و در بازداشت بسر می‌برد، بن لادن بارها مبالغه‌گفتی را از پاکستان و افغانستان به بریتانیای کبیر حواله کرده‌است. بنا به گزارش اف.بی.ای. "زیدی طیب" در گذشته مسئول توزیع این پول‌ها بین گروه‌های تروریستی در اروپا، خاورمیانه و افریقای شمالی بوده‌است.

اگر دولت امریکا، قصد مبارزه با تروریسم را داشت، می‌بایستی بجای حملات موشکی به زاغه‌ها و ویرانه‌های افغانستان، امپراطوری مالی بن لادن را هدف قرار می‌داد. بن لادن پول‌های خود را نه در تشک اتاق خوابش، بلکه در بازارهای بورس و سهام لندن، و در شرکت‌های نفتی جرج بوش، در تگزاس سرمایه‌گذاری کرده‌است.

پسر جورج بوش که در این مقاله از او نام برده شده، اکنون رئیس جمهور امریکاست

زندگینامه "بن لادن" به نقل از "اومانیته"

محمد اسامه پدر اسامه بن لادن، در یمن متولد گردید. او نیز مانند بسیاری دیگر از هموطنانش با شنیدن بوی نفت راهی عربستان شد و در سال ۱۹۳۲ در عربستان سعودی مستقر گردید. محمد بن لادن تحت حمایت شاه عبدالعزیز بن سعود، آنچه را بنا نهاد، در دهه هفتاد میلادی به یک امپراتوری مالی تبدیل گشت و گروه سعودی بن لادن نام گرفت.

اسامه در سال ۱۹۵۷ از یازدهمین زن محمد متولد گردید. وی دارای دیپلم علوم اقتصادی است و در رشته بازاریابی تحصیل کرده است و به زبان انگلیسی تسلط کامل دارد و یک تاجر کارآمد است. در سال ۱۹۸۳ گروه سعودی بن لادن پروژه سه میلیارد دلاری بازسازی دو مکان مقدس اسلام یعنی مکه و مدینه را برعهده گرفت. بتدریج گروه بن لادن سرمایه‌گذاری در ساختمان، مخابرات، بانک، حمل و نقل دریایی و غیره را آغاز کرد. اکنون حجم معاملات گروه سعودی بن لادن از دهها میلیارد دلار فراتر می‌رود. اسامه بن لادن تا سال ۱۹۹۴ که تابعیت سعودی از وی سلب گردید، جزو هیئت مدیره این گروه خانوادگی بود و سهم خود را از سودی که به چندین میلیارد دلار می‌رسید دریافت می‌کرد. بن لادن با امکانات عظیم مالی که داشت به بانکدار مجاهدین افغانی علیه شوروی و چندی به بعد مجموعه جریان اسلامی بین‌المللی تبدیل گشت. وی با سازمان سیا امریکا روابط تنگاتنگی برقرار کرد. در آن زمان رئیس جمهور جیمی کارتر و مشاور وی برژینسکی طرح کمربند سبز را طراحی می‌کردند. بر اساس این طرح، باید از بنیادگرایان مسلمان برای سرنگون ساختن حکومت‌های طرفدار شوروی در سوریه، عراق، یمن جنوبی، لیبی و الجزایر استفاده کرد.

پس از خروج ارتش شوروی از افغانستان، بن لادن در پیشاور باقی ماند و روابط دوستانه خود را با یک مذهبی مشکوک به نام "ملا محمد عمر"، رئیس بعدی طالبان برقرار کرد. در جریان جنگ خلیج علیه عراق بن لادن موضعی مخالف اتخاذ کرد و روانه سودان گردید و از آنجا اداره کارهای مالی خود را آغاز کرد و بانک اسلامی/شمال را پایه‌گذاری نمود که از طریق بانک اسلامی بحرین مستقر در امارت بحرین عملیات بانکی قانونی را در سراسر جهان آغاز نمود و توانست طرح پل سودان و ساختن چندین بزرگراه در کشورهای عربی را بدست آورد.

بن لادن از مشاوره کارشناسان خبره بهره میگیرد و شبکه بسیار کارآمدی از شرکتهای نمایشی به راه انداخته است که همگی آنان در بهشت های مالیاتی مستقرند. او از لیبرالیزه شدن بازارهای مالی حداکثر استفاده را می برد و ثروت خود را افزایش میدهد. اگر دست غیبی این شبکه مالی نبود نمیشد درک کرد که چگونه حزبی نظیر جبهه اسلامی نجات در الجزایر توانست در ظرف مدتی کوتاه از امکانات مالی و اطلاعاتی برخوردار شود که حتی دولت الجزایر نیز از آن برخوردار نبود، یا این واقعیت را تحلیل کرد که چگونه رهبران این حزب در تبعید از بهترین امکانات مالی بهره مند هستند و علیرغم پراکندگی در اروپا همگی در بهترین شرایط و لوکس ترین آپارتمان ها زندگی میکنند. چگونه گروه های مسلح الجزایر ظرف مدت چند ماه از قدرت آتشی برخوردار شدند که نزدیک بود بزرگترین ارتش مغرب را به زانو درآورد و غیره.

در درون شبکه بانکی اسلامی حدود ۱۶۰ نهاد مالی مختلف بعنوان قرض الحسنه فعالیت میکنند که از جمله میتوان به بانک شهر نیویورک یا بسیاری دیگر که در انگلستان فعال هستند اشاره کرد. تعداد بسیاری سازمانهای به اصطلاح بشر دوستانه نیز در این عرصه فعال هستند که ضمناً هدایای ثروتمندان و بازاریان سعودی و کشورهای خلیج را به سود نهادهای مذهبی مستقر در عربستان سعودی جمع آوری میکنند.

همه این مبالغ هنگفت به بانک دارالمال اسلامی که در سال ۱۹۸۱ تاسیس شده است و مقر آن در ژنو میباشد سرازیر میشود که منبع تامین مالی گروه های اسلامی راستگرا را تشکیل میدهد. از جمله شخص بن لادن در تامین مالی این گروه ها متخصص است.

گروه های اسلامی در جهان دارای سه منبع درآمد بانکهای اسلامی و لندن، شرکتهای نفتی و شرکتهایی که فقط روی کاغذ هستند، موسسات خیریه اند. این مجموعه سالانه دهها میلیارد دلار درآمد دارد. به این درآمد باید قاچاق مواد مخدر را نیز افزود که البته قطره ای از دریا به حساب می آید.

نقش انگلستان - در سپتامبر ۱۹۹۶ گروه های اسلامی در انگلستان کنفرانسی را تشکیل دادند که هدف از آن برقراری دولت واحد اسلامی در سراسر جهان بود. یکی از برگزارکنندگان این کنفرانس عمر البخری، اهل سوریه و رئیس حزب المهاجرون بود. اسامه بن لادن نیز به این کنفرانس دعوت شده بود، ولی مقامات بریتانیایی پس از تردیدهای بسیار و بنا به درخواست کشورهای مصر، الجزایر، مراکش و تونس از ورود بن لادن به لندن جلوگیری کردند. در واقع این زمانی بود که بن لادن مسئولیت انفجار ظهران در عربستان را به عهده گرفته بود و در صورت ورود وی به انگلستان احتمال بازداشت او وجود داشت. با عدم اجازه ورود وی به انگلستان امکان بازداشت او نیز منتفی گردید.

انگلستان از دیرباز به محل برگزاری اینگونه کنفرانسها تبدیل شده است. در ۸ اوت ۱۹۹۴ هشت هزار اسلامگرای دست راستی بنا به دعوت حزب آزادی اسلامی در ویمبلی گرد آمدند. در ۲۸ همان ماه در شهر شیفلد به دعوت نمایندگی اسلامی بریتانیایی واحد، دو هزار نفر با فراخوان جهاد، محاکمه فرانسه را که به حمایت از حکومت الجزایر متهم بود ترتیب دادند.

لندن اکنون به پناهگاه اسلامگرایان تمام جهان تبدیل شده است و فعالین اسلامی از همه کشورها در آنجا مستقرند. آنان دارای دفاتر کار هستند، بولتن منتشر می کنند، و از طریق فعالیتهای اقتصادی به شبکه اسلاميون راستگرا کمک میسازند.

از جمله کسانی که در انگلستان زندگی می کند، میتوان به کمرالدین خربان و بونوا بوجنا اشاره کرد. نفر اخیر رهبری جبهه اسلامی نجات الجزایر است که قبلاً در پیشاور مسئول هدایت "داوطلبین" الجزایری برای مبارزه علیه شوروی را عهده دار بوده است. از سوی دیگر گروه اسلامی مسلح تا سال ۱۹۹۶ در لندن بولتن خود "الانصار" را منتشر میکند. رد که از سوی مصطفی کامیل معروف به ابوحمزه نظریه پرداز اسلامیسیم رادیکال منتشر میشود و رسماً مسئولیت کشتار غیر نظامیان را بر عهده میگیرد. ابوحمزه این جنگجوی سابق افغانستان که بینایی خود را نیز در آن از دست داده است حزبی را بنیاد گذاشته است به نام طرفداران شریعت و حتی در حومه لندن دارای اردوگاه های (آموزش مجاهدین) است که در آن افسران سابق بریتانیایی به کار مشغول هستند. از دیگر این افراد میتوان به عمر بخاری اشاره کرد که رهبر جنبش المهاجرون است و از سال ۱۹۸۵ در لندن مستقر گردیده است. همچنین یاسر السیری اهل مصر نیز در لندن اقامت دارد. وی همان کسی است که در پی انفجار لوکسور در نوامبر ۱۹۹۷ که ۵۸ تروریست در آن کشته شدند مصر تقاضای استرداد وی را نمود که با مخالفت لندن مواجه گردید.

از جمله میتوان همچنین به راشد الغنوشی اهل تونس اشاره کرد که پایه گذار حزب انهل است و در سال ۱۹۹۵ اعلام کرده بود که اسلامگرایان بزودی در الجزایر به قدرت خواهند رسید. در این کهکشان اسلامی، محمد المصاری اهل سعودی که گفته میشود به بن لادن نزدیک است و برخی دیگر که از کشمیر پاکستان و هند می آیند را نیز باید اضافه کرد.

فعالان اسلامی در انگلستان دهها "نهاد" پول و امکانات را در اختیار دارند و از لندن به عنوان پایگاه خود استفاده میکنند. مهمترین این جنبش ها حزب آزادی اسلامی است که میخواهد خلیفه یا حکومت اسلامی را از اقیانوس اتلانتیک تا پاسیفیک با عبور از قفقاز برقرار نماید. این سازمانها غالباً زیر پوشش سازمانهای خیریه نظیر خانه رفاه مسلمانان عمل مینمایند.

یک گفتگو - اومانیته، سپس بخشی از گفتگو با "فلوران بلان" پژوهشگر زندگی بن لادن را می آورد، که آشکارا از روابط سازمان مرکزی جاسوسی امریکا با بن لادن خبر می دهد. او می گوید

ف. بلان: بن لادن در جریان جنگ افغانستان از طرف سیا حمایت می شد.

آنچه عجیب است آن که ۴۸ ساعت پس از ماجرای نیویورک از صندوق عقب یک ماشین عکسی از بن لادن بدست آمد که در یک دست قرآن و در دست دیگر کتاب آموزش خلبانی به زبان عربی را در اختیار دارد. اگر من یک تروریست بودم هیچگاه چنین سندی را برجای نمی گذاشتم. عجیب تر آنکه بلافاصله پس از انفجارها فوراً بن لادن به عنوان مسئول آن معرفی شد و پس از چند روز مظنونین دستگیر شدند. از نظر من یا سازمان سیا خیلی سریع کار کرده است یا اینکه قبلاً در جریان بوده است و در آنصورت باید فکر کرد چرا مانع آن نشده است؟

آنچه میگذرد بسیار وخیم است. ما اکنون سخن از "جنگ جهانی سوم" یا "جنگ تمدن ها" میشنویم.